جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل كان زهوقا

الحمد للہ کہ کتاب فائز البرکات جامع حسنات از تصانیف عالم باعمل فاضل اوحد مولوی محمد عبد الصمد صاحب سہسوانی تلمیذ پر تمیز جامع الحسنات و البرکات ذی المجد و المفاخر مولانا محمد عبد القادر صاحب البدایونی مسکناً الحنفی مذہباً و القادری مشرباً ادام اللہ فیضہ مسمی بہ

هو الشفی مجتبیٰ بمولد علی النبیین

حسب ارشاد فیض بنیاد بفرمائش نیک نہاد صاحب المروت و الامتنان منبع الفضل و الاحسان جناب معلی القاب حکیم مولوی محمد واحد علی خان صاحب بہادر خلف الصدق جناب غفران مآب حکیم محمد سعادت علیخان بہادر رئیس اعظم آنولہ ضلع بریلی معرفت جناب مولوی محمد عزیز الدین صاحب سہسوانی ادام اللہ فیضہم

در مطبع علوی محمد علی بخش خان لکھنو رونق طبع یافت

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین خاتم النبیین
سیدنا ومولانا محمد وعلی آله واصحابه واحبابه اجمعین اما بعد بر کافه اهل اسلام
آشکارا باد که عقد مجالس اذکار سراسر موجب برکت ست وسبب نزول رحمت رب غفور
واعلان توقیر وتکریم واشاعت ذکر کریم حضرت محبوب رب العالمین سید المرسلین صلی الله
علیه وسلم که رفعنا لك ذکرك مبین رفعت شان و لعمرك قسم جان آن سرور جهان ست
مستوجب حصول قرب ست ونور علی نور سیما درین قرب قیامت که منکرین نبوت جناب
خاتم رسالت ومانعین ومبطلین وجاحدین عظمت ووجاهت حضرت محبوب رب العزت
در مجامع ومجالس خود ها درپی اخفاء وانکار فضائل وارهاصات ومعجزات حضرت سید
المرسلین باشند اجتماع اهل اسلام برای مجالس اذکار حضرت خیر الانام علیه السلام واشاعت
تکریم وتوقیر ذکر کریم حضرت سرور عالم صلی الله علیه وسلم البته زیاده تر موجب احکام دین
ومستلزم ارغام شیاطین ست هرچند که نزد اهل ایقان اینهمه عیان ست اما از انجا که این زمان
آن وقتی ست که جهلا وسفها را حوصله خود سری در سر افتاده که عمومات کتاب وسنت
ومعتقدات حقه متفقه جمهور اهلسنت وجماعت را بطاق اغماض گذاشته خود را شارع
فهمیده اند ونوبت به تحمیق وتجهیل وتفسیق وتذلیل بلکه تکفیر وتضلیل برگزیدگان رب جلیل
رسانیده اند بتدعی تنزیه او تعالی را از زمان ومکان وجهت در بدعات حقیقیه داخل [illegible]

میدن میگوید که عقد قضیه غیر مطابقه للواقع والقای آن بر ملائکه وانبیا خارج از قدرت
الهیه نیست والا لازم آید که قدرت انسانی افزون از قدرت ربانی باشد بدین هیچ حیی معیت
حالمه تحقیقی با حق تعالی وعصمت لا بدی هیچو عصمت انبیا برای مقبولین خود ثابت میکنید
نفی وبی از کتاب وسنت واجماع است خبر نداشته از حیات انبیا علیهم السلام در برزخ که بتصریح
محققین دین بالاتفاق حسی حقیقی جسدی مماثل حیات دنیوی هست انکار کرده برین بنا عدم
جواز استمداد وتوسل وتشفع وعدم سماع حضرت سرور انام سلام وکلام زائرین قبر مبارک را
حق می پندارد ودولی ایمانی از عطا گردیدن شفاعت بجناب شفیع المذنبین که احادیث صحیحه
مثل اعطیت الشفاعة وغیره مثبت آن هستند واز حقیت وتیقن قطعیت شفاعت
آنحضرت انکار میدارد حالانکه بموجب تصریح جمهور اهل سنت اعتقاد بودن آنحضرت یقیناً اول
شافع واول مشفع ومقبول الشفاعت واجب است روسیاهی در معجزات وفضائل جناب
سرور کائنات گفتگوهای بیهوده میکند وگمراهی بر اطلاق لفظ آیت بر معجزه اعتراض نکاید
جاهلی بر مجرد چندی از افعال ذی اعتقاد الوهیت حکم شرک فی العبادت لازم می سازد و
بر امور خیر که از مستحسنات علما اعلام ومتضمن ترویج خیر وموجب رونق اسلام اند با وجود اندراج
در عمومات شریعت وعدم مزاحمت ومخالفت کتاب وسنت اطلاق بدعت بمعنی
بی باکانه در میدان تضلیل وتکفیر ائمه دین قدم می اندازد که او هام این لئام را رفضه وسنیه
لزوم طعن وملام بر اصحاب کرام میگردانند بلکه بتصانیف اقوال این جهال بطور الزام عوام
ناشی نموده نوبت طعن بجناب نبی اکرم وقرآن عظیم می رسانند سه هر حسن شمارکه
آخر ای باد صبا این همه آورده تست بدبخت چندی از نافهمان از حسن مجلس اذکار
حضرت خیر الانام سید الابرار صلی الله علیه وسلم انکار دارند وبر ابطال شدت وبرکت ایام ولادت
باسعادت همتها می گمارند وباوجودیکه ائمه معتمدین واجله مستندین از فقها ومحدثین استحسان
هیئت اجتماعیه مجالس شریفه در رسائل لطیفه وکتب مشهوره بدین تصریح فرموده اند بلکه رسائل
مستقله درین باب تالیف نموده اند اگر رسالهای کسی درین باب خلاف نموده بهمه
پرداخته اند وقول شاذ ونادر را مردود ساخته الیهم تا کمانیه همه از مطالعه ... ومودی الانسان الی

در سیرت شامی و مواهب وحسن المقصد و کشف الظنون وغیره توان دریافت با اینهمه چندی از
سفهائیه بر مجرد انکار شکیب ننموده اعتقاد شرف و برکت ایام ولادت باسعادت و نفس استحباب
اعادهٔ شکر نعمت و عقد مجالس اذکار پر برکت را از ثبان شقاوت توامان مانند بزم جنم کنهیا قرار
میدهند بر مجوزین و عاملین مجالس شریفه تهمت دخول در زمرهٔ مشرکان و خلل اصل ایمان
ونمی دانند که این حکم فاسد چه آفتها برپا می سازد و در ثبوت روایت دین اسلام و احکام شرع
جمیع علماء اهل عدالت رخنه می اندازد و از غایت غوایت و غباوت اینقدر هم نمی اندیشند که
سلسلهٔ سند دین خود با وشان راست میکنند هم داخل مجوزین و عاملین این عمل بوده اند بمشاهدهٔ
این حال بخیال خوشنودی ذو الجلال خواستم که بدفع طعن و ملام عوام کالانعام از حضرات ائمهٔ
سپرداز م وحرفی چند در رفع اوهام آن لیام تحریر سازم از جملهٔ رسائل طائفه مجموعه قنوجیه
که جمع نموده دو برادر خورد و کلان است و این طائفه را بران نازش بی پایان است برای
جواب منتخب ساختم و عجالةً به تحریر آنچه در خاطر آمد بی آنکه نوبت بجمع کتب کثیره رسد درین رساله
سپرد اختم **قوله** در خواص و عوام هندوستان شائع است الخ **اقول** درینمقام نقل عباراتی چند
از علماء دین بقلم می آید تا واضح گردد که تخصیص ذکر هندوستان محض بنا بر ایهام و تغلیط
می نماید علامه قسطلانی علیه الرحمه در مواهب لدنیه که مستند این طائفه است فرموده و لا زال
اهل الاسلام یحتفلون بشهر مولده علیه السلام ویعملون الولائم ویتصدقون
فی لیالیه بانواع الصدقات ویظهرون السرور ویزیدون فی المبرات ویعتنون
بقراءة مولده الکریم ویظهر علیهم من برکاته کل فضل عظیم الخ وهمین مطلب
ابو الخیر سخاوی در سیرت شامی منقول است ملا علی قاری علیه الرحمه که هم مستند این طائفه است
در مورد روی فرموده اما اهل مکة معدن الخیر والبرکة فیتوجهون الی المکان المتواتر
بین الناس انه محل مولده رجاء بلوغ کل منهم بذلک لقصده ویزید اهتمامهم
الی آخره و همچنان است ولاهل المدینة کثرهم الله تعالی به احتفال وعلی فعله اقدام
و همچنان است اما العجم فمن حین دخل هذا الشهر المعظم والزمان المکرم لاهلها
مجالس فخام من انواع الطعام للقراء الکرام والعلماء العظام والفقراء من الخاص

قوله با آنکه از فقها و محدثین معتمد هیچکی باستحسان و جواز آن نرفته الخ اقول این
[illegible] ست مستقیم و کیدی ست عظیم شیخ عبد الحق و ملا علی قاری و محمد طاهر صاحب مجمع البحار و شیخ
[illegible]وهاب متقی مکی و امام ابن جزری صاحب حصن حصین و حافظ ابن رجب حنبلی و علامه
ابو الخطیب سبتی مالکی و حافظ جلال سیوطی و صاحب سیرت شامی و مجد الدین شیرازی و علامه
سیف الدین ابو جعفر ترکمانی دمشقی حنفی و شیخ برهان الدین جعبری و علامه احمد الله و امام
سلیمان برسوی و مولانا حسن تحریری و برهان ناصحی و شیخ شمس الدین سیواسی و شیخ محمد بن
العزنی الواعظ و شمس الدین دمیاطی و عز الدین حنبلی و حافظ زین الدین عراقی و علامه
[illegible] ابو الصفا و حافظ ابو شامه و حافظ ابن حجر عسقلانی و علامه ابو القاسم لولوی و علامه
ابو الحسن البکری و امام سخاوی و برهان الدین صاحب سیرت حلبی و علامه ابن حجر مکی که حال
تصانیف این حضرات معروف و مشهور و در کتب متداوله مشهوره مثل کشف الظنون بمدح
و قبول مسطور و مذکور ست و سوای این حضرات دیگر علمای معتمدین از جمله محدثین و فقهای مشهورین
از اهل حرمین شریفین و سائر بلاد اسلامیه در رسائل و فتاوی خود استحسان آن فرموده اند و رسائل
مولد تالیف نموده اند باری اگر از قصور علم کتب علمای سابقین عبور نشده نمود دریافت این
از اقوال مشهوره علمای لاحقین و فضلای متاخرین که در قرب همین زمان گذشته اند چه دور بود و بالخصوص
[illegible]انکه در سلسله سند صاحب رساله و امثال او در روایات کتب فقه و تفسیر و حدیث و عقاید
و در رسائل امثال صاحب رساله استناد باوشان موجود مانند شاه ولی الله صاحب
و شاه عبد الرحیم صاحب محدث دهلوی و مرزا حسن علی صاحب محدث لکهنوی و غیرهم اگر
[illegible] که صاحب رساله که در سکر خود بینی سرشار ست همه سابقین و لاحقین را بی خبر از فقه
[و ح]دیث بلکه از جاهلین و ضالین بلکه موافق عقیده طائفه از کافرین و مشرکین می شمارد پس
[illegible] جای اعتماد و اعتبار ست و ذکر این همه سابقین و لاحقین از ائمه دین و علمای مشهورین
[illegible]یاش بیکار ست لیکن او الا گویم که اگرچه عامه طائفه اسماعیلیه وهابیه بجهت بیخوفی از خدا
[illegible]ندان شرم و حیا همین اعتقاد آرند و آنحضرات عظام و متبعین آن کرام را از زمره ضالین
[illegible]مین بی دین می شمارند اما از صاحب رساله تصریح این امر بظاهر دور ست چه در آخر همین

رساله که برای اظهار استناد صاحب رساله بسند استاد صاحب رساله ثبت ست ومنه افظ
استاد المحققین سند العالمین فی العالمین مولانا المفتی صدر الدین خان دهلوی درج ودر آ
سند اکتساب نمودن صاحب رساله فقه واصول فقه وعقاید وکتب دیگر علوم دین مثل بی
تفسیر بیضاوی وغیره از غنی صاحب موصوف مذکور ست وهمان سند متصف بودن صاحب رساله
بعربیت واهلیت وشرم وحیا مسطور ست همان سند العالمین فی العالمین در فتوی مشهوره خود که
بحالت حیات شان در لکهنو مطبوع هم شده هست **می فرمایند** عمل مولد شریف در ماه مولد
حضرت سید الاولین والآخرین صلی الله علیه وسلم واجتماع مومنین درین امر مسعود که خالی باشد
از منهیات ومکروهات الی **قوله** از بهترین اعمال حسنه است ومتوارث هست از علمای صلحا وفضلاء
ومفتیان اهل اسلام ومشایخ کرام کابراً عن کابر واتفاق است جم غفیر را از اعاظم علمای دین
عرب وعجم بر حسن این عمل مکرم ومعمول به اکابر محدثین وفقهای اقطار عالم است وشک نیست که
این عمل محمود موجب مزید ثواب وبرکات ونزول رحمت وشفای قلوب وانشراح صدور وقرة
عیون اهل اسلام وارغام شیاطین وخذلان اهل ضلال وطغیان است خصوصا درین زمانه درین ملک
که بی ادبان جاهلان از عوام به تقویت واستظهار عملداری حال نوبت زبان درازی با قصی الغایة
رسانیده اند الی آخره وبعد نقل اقوال ائمه دین وعلمای مشهورین فرموده پس قول تاج الدین
فاکهانی مالکی که این عمل مذموم ست بمقابل جم غفیر از ائمه دین وعلمای محققین از فقها ومحدثین که
باستحسان آن رفته اند مقبول نیست ورده السیوطی وکثیر من العلماء الاعلام بما یشفی قلوب المنصفین
پس تنها از انکار فاکهانی وتفرد او در ان این عمل مکرم را مختلف فیه گفتن غلطی فاحش ست وعجب
وبس عجب از ان گروه منافی عقیدت که عمل مولد شریف را از بدعات سیئه گویند وبجز اینکه این
عمل بدین صفت وخصوصیت آن در ماه مولد حضرت سرور انس وجان صلی الله علیه وسلم منقول
از قرون ثلثه نیست دلیلی دیگر نزد خود ندارند حتی که کدام روایت شاذه از کتب غیر مشهوره
فقه حنفیه هم بحرمت یا کراهت آن پیش نمی کنند ونمی دانند که برین تقدیر لازم می آید که جمله
مستحسنات علمای متاخرین که کتب فقه مذاهب اربعه خصوصا فقه حنفی مملو از ان ست وهزارها
مرقوم ست استحسنه المتاخرون جمله در بدعات داخل شود وعلمای متاخرین از فقها باجمعهم

را اہل بدع و ضلال بشمار درآیند چه این مستحسنات ایشان اثری در قرون ثلثه نبود و ما هو الا ارتفاع
الامان عن الشرعیات اعاذنا الله تعالی من هذه العقیدة الفاسدة محفلی که دران ذکر
جمیل ولادت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم بلا انضمام منکرات و مکروهات شرعیه باشد
آن را مجمع آثام و بدعات فهمیدن و اجماع تمامی علمای دین سابق و حال را از مذاهب اربعه شرقا
و غربا در عرب و عجم بر ضلالت و بطلان قرار دادن و حرمین شریفین زادهما الله شرفا را دار الکفر
انگاشتن و اتباع سنت منحصر در افراد عدیده بلاد هندوستان دانستن چه خوش اعتقادی
و حسن ظن نسبت بعلمای اسلام و بلاد اسلام است حرره العبد المسکین محمد صدر الدین
ختم الله له بالحسنی و ثانیا بر تقدیریکه صاحب رساله همه مجوزین این عمل را از غیر معتقدین
بلکه گمراه و بیدین می شمارد پس چرا از اکثر مجیبین ائمه دین فقها و محدثین برای اثبات دعاوی خود
سندهای بیجا می آرد و بر سر شاخ نشستن و بن را بریدن بر عقل خود خط کشیدن است **قوله** بدعت را
دو معنی است یکی لغوی عام که عبارت از مطلق محدث است خواه عبادت بود یا عادت دوم شرعی
خاص که عبارت است از زیادت و انتقاص در دین بعد صحابه بدون اذن شارع لا قولا و لا فعلا
و لا صراحة و لا اشارة پس لفظ بدعت درین حدیث و در احادیث دیگر عام است شامل همه
محدثات و این عموم بحسب معنی شرعی خاص است نه معنی لغوی عام الی **قوله** و باین قیود بیرون رفت
تعمیر مناره مسجد که بنا بر اعلام اوقات صلوة است و تصنیف کتب که آله و عون تعلیم و تبلیغ سنت
و استعمال منخل و مداومت بر اکل لب حنطه و مثلها که هریک امر ازینها ماذون فیه بل مامور به است
بر سبیل اجمال الی آخره **اقول** ازین مقام باقرارش ثابت است که چیزیکه بالاجمال داخل ماذونات
شرعیه باشد گو خصوص آن صراحة از قول و فعل شارع بهیئت کذائیه ماثور نباشد و نه از
صحابه کرام مروی باشد در ضلالت داخل شدن نمی تواند پس از مستحسنات ائمه دین اعتراضات
وهابیه مندفع و مطرود و خرافات شان همه باطل و مردود شدند که آنحضرات آن مستحسنات را
باشاره مضامین احادیث صریحه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم مستحسن گردانیده اند
و داخل بودن آنها در عمومات ماذونات بلکه مامورات شرعیه بالاجمال بثبوت رسانیده اند
قطع نظر از استحسان عام دیگر بدعات حسنه حال خصوص اظهار سرور و ادای شکر نعمت در ایام

مبارک ولادت شریفه آنکه صاحب مجمع البحار که مستند این طائفه است و نزد این طائفه در ائمه محدثین
و اجله فقهاء و محدثین داخل در خاتمه مجمع البحار فرموده تم بحمد الله و تیسیره الثلث الاخیر
من مجمع بحار الانوار فی غرائب التنزیل و لطائف الاخبار فی اللیلة الثانیة عشر
من شهر السرور و البهجة مطلع منبع الانوار و الرحمة شهر ربیع الاول فانه شهر امرنا
باظهار الحبور فیه کل عام الی آخره اگر برین تسلی نیاید کلام ابن الحاج مستند خود مطالعه
نماید که باشاره آنحضرت صلی الله علیه و سلم فضیلت شهر مبارک و اولویت زیادت اعمال
نیکیات دران تحقیق می فرماید باقیماند طعن بر لفظ بدعت باینکه آنحضرات بران مستحسنات در کتب
شرعیه اطلاق محدث و بدعت می نمایند و صراحة بدعت بمعنی شرعی را تقسیم می فرمایند
این اعتراض و اشکال مغالطه جهال است حلش اینکه مراد شان از بدعت که آنرا مورد تقسیم ساخته اند
و بران هم اطلاق معنی شرعی پرداخته اند امری است که مخصوص بسنت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
نباشد و قول و فعل آنجناب ازان ساکت باشد خواه مصادم و مخالف سنت و مغیر و منافی اداء
طریقه محدوده آنحضرت صلی الله علیه و سلم باشد خواه موافق قواعد عامه شریعت و بالاجمال
حکما داخل سنت و ثابت باشاره احادیث صحیحه جناب شفیع امت صلی الله علیه و سلم باشد
که آنحضرت این معنی عام را هم معنی شرعی فرموده اند و تقسیم آن نموده اند ملا علی قاری علیه الرحمه
در شرح موطا امام محمد فرموده اصل البدعة ما احدث علی غیر مثال سابق و یطلق
فی الشرع علی ما یقابل السنة ای ما لم یکن فی عهده صلی الله علیه و سلم ثم ینقسم
الی الاحکام الخمسة کذا ذکره الحافظ السیوطی و بداهت این امر معروف و مشهور و قدری
ازان در دیگر رسائل منقول و مسطور اما اینجا اختصار منظور است و وجه تقسیم بدعت و اطلاق معنی
شرعی برین معنی چند امر است اول آنکه لفظ بدعت بمعنی لغوی شامل کل ما احدث من غیر سابق است
و لفظ سنت بمعنی لغوی شامل هر طریقه هر کس است اما هرگاه در عرف شرع سنت اصالة اسم
خاص برای قول و فعل و تقریر آنحضرت صلی الله علیه و سلم شده است و اطلاق بدعت بران نباید است
و بدعت مقابل سنت است پس این معنی خاص یعنی هر چیزیکه بالخصوص سنت آنحضرت صلی الله
علیه و سلم نباشد البته معنی لغوی لفظ بدعت نمی تواند شد صرف اصطلاح اهل شرع است دوم آنکه

از صحابه کرام اطلاق لفظ بدعت بر محدثات خود شان ثابت ست باوجودیکه گاهی بسنت حضرت اطلاق بدعت نفرموده اند پس البته این اطلاق بدون تقسیم بسوی حسنه و سیئه درست نمی تواند شد قطع نظر ازینهمه نزاع متنازعان در استعمال آن و اطلاق معنی شرعی بران نزاع لفظی ست لو فرضنا که اینمعنی معنی لغوی ست و معنی شرعی اصطلاحی منحصر در خصوص آن معنی ست که جز بر بدعت سیئه صادق نشود اما این از کجا که بر مستحسنات ائمه دین باوجود عدم مزاحمت کدامی سنت و باوجود دخول در مندوبات شریعت بالاجمال حکم ضلالت لازم گردانیده آید اطلاق بدعت بران بمعنی دیگر ست و لزوم کلیت ضلالت برای معنی دیگر حاصل آنکه بیان معنی لغوی و اصطلاحی تفرقه ساختن و تعمیم اطلاق را پس پشت انداختن و به تحقیق و تطبیق چنانکه ائمه دین فرموده اند نپرداختن و بی باکانه علم طعن بر ائمه اعلام افراختن همان کیدی ست که شیطان لعین خوارج و روافض و معتزله و غیرهم را که مأخذ تجدید شده اند دران گرفتار گردانیده بقعر ضلالت رسانیده ست **قوله** و عند الاستقرار در عبادات بدنیه محضه همچو صوم و صلوة و تلاوت و امثال ذلک بدعت غیر سیئه یافته نمی شود الی آخره **اقول** منشاء این دعاوی همان کج فهمی اقوال اکابر امت ست البته امری که در قواعد عامه شریعت مندرج نباشد از طرف خود در عبادات داخل نمودن حسن نمی تواند شد اما آنچه بطور عموم از مندوبات شارع باشد اگر به نیت برکت کدامی هیئت خاص آن که منافی و مغیر حدود معینه شریعت نباشد بعمل آورده شود البته در عبادات بدنیه هم اطلاق بدعت حسنه موافق تصریحات استعمالات ائمه دین بران نموده خواهد شد اینجا که نظر بر اختصار ست بر نقل عبارت کتاب تنبیه السفیه که رد مجتهد روافض ست اکتفا میرود جائیکه مجتهد مذکور در کتاب صوارم الزام بدعت بر صاحب تحفه و غیره نهاده صاحب تنبیه السفیه جوابش بدین عبارت داده اگر مراد از بدعت بدعت حسنه است نعم و مرحبا و هیچ کس از فرق اسلامیه انقسام بدعت را مذموم نمی شمارد و اگر مراد بدعت سیئه است پس لانسلم که ازین عبارت مفهوم شود چه بسیار خبرها در عهد سلف نبود مثل بنای مدارس و قناطر و تدوین کتب و علوم که خلف صالح پیدا کرده اند و در طریقه زهد و عبادات و مجاهدات و اشغال اختراع بسیار واقع شده و اصلا جای ملامت و عتاب نیست قال الله تعالی و رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله الی آخره و مؤیدات این امر بیشتر

می آیند از ینمقام ظاهر هست که تجدیه مخالفت تمام فرق اسلامیه نموده اند **قوله** فقیر میگوید که اینچه
در قول علما تقسیم بدعت بسوی حسنه و سیئه یافته می شود و کلیه کل بدعة ضلالة محمول بر بدعت سیئه شده
مبنی بر غفلتی ست که در تعریف و تشخیص بدعت رو داده الی **قوله** ازین سو رانده وزان سو مانده
بنا بر احتیاج رفع تناقض بصورت تلفیق و تطبیق بظن خود که ان الظن لا یغنی من الحق شیئا
قسمت بدعت بحسنه و سیئه کردند و ضلالت هر بدعت را حمل بر سیئه نمودند چون برشته تقلید عقد الجید
هرکه و مه بسته هرکه آمد بتعمق نظر بتحقیق و تنقیح زائد نکرده بر قول منقول بلا امعان جمود نموده رفته
رفته این دار ضلال همه را فرا گرفت الی آخره **اقول** اصلحه الله این چه حماقت ست و چه سفاهت هست
که منقول الشعار بلکه تصریح است باینکه از عهد صحابه کرام تا هزار دوم که هزاران هزار محققین و فقهاء
محدثین بر بسیاری از امور باوجود اطلاق بدعت حکم استحسان فرموده اند و تقسیم بدعت بسوی حسنه
سیئه و حمل کلیه کل ضلالت بر کل بدعة سیئة نموده معاذ الله آنها همه ... جهل گرفتار
بوده اند پس این سخن نیست که بالبداهة بر جهالت صاحب رساله شهادت میدهد ...
بیان صاحب رساله بجای ظهور می نهد **قوله** همین تنها حضرت مجدد در هزار دوم اشتباه این
و تفریق تنبه و ملهم شده تردید تقسیم بدعت نمودند الی **قوله** بعد آنجناب علمای دیگر موفق
باین ادراک شده ضلالت هر بدعت باثبات رسانیده اند الی آخره **اقول** اولا ملهم شدن تنها
تنها در هزار دوم به تردید تقسیم امری بیک معنی مستلزم بطلان تقسیم آن امر بمعنی دیگر مقتضی فساد
اثبات حسن بدعت از اقوالش بآن معنی نیست چنانکه ائمه اخیار و مشائخ کبار آن شیخ نامدار در هزار
اول تصریح فرموده اند و نیز ابن الهمام استلزام تضلیل و تجهیل آن ائمه اعلام و شیوخ اسلام دارد تا که
مذهب اسماعیلیه پایه ثبوت رسد و ثانیا قطع نظر از تصریحات ائمه دین که در هزار اول
گذشته اند بموجب قول صاحب رساله در مرض جهل گرفتار بوده اند بسیاری از امور را
ترکات سنت از آنها بهیئت مخصوصه کذائیه ساکت ست و از قول و فعل آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ماثور نیستند باوجود ترک شارع در هزار دوم هم همین شیخ نامدار ذی شان و دیگر
خلفاء والا تبار سلسله ایشان استحسان و تجویز آن فرموده اند پس استدلال بمکاتیب و اقوال
آن صاحب حال در حق صاحب رساله و دیگران ازین طائفه موجب وبال و نکال ست و ثالثا

مکیدت طائفه نجدیه باید دید که درینجا از نافهمی خود برای تجهیل کافه علماء دین تا هزار و دو صد [illegible]
بیک قول تشنیع میکنند حالانکه درهمین مجموعه قنوجیه تبرا تشنیع و تفضیح بمقتضای الکنایة ابلغ من التصریح
بحال آن صاحب جاهل عائد میگردانند جائیکه برادر بزرگ این خورد هیچ گرگ تمامت اکابر تشنیع نموده و گفته
بعض از شارحان شریعت این قوم اشاره بالسبابه را که باتفاق احادیث و آثار متواتره و اجماع
ائمه اربعه و صاحبین و جمیع فقهاء و محدثین سنت است حرام گفته‌اند الخ قطع نظر از انکه ادعاء ثبوت
سنیت رفع سبابه باتفاق احادیث و آثار متواتره و اجماع جمیع فقهاء و محدثین ثابت نگردانیده
باید دید که چگونه تشنیع شنیع تهمت تشریع در مسئله خلافیه بر شیخ لازم می نمایند و ایشان را [illegible] سنت
متواتره و مخالف اجماع جمیع قرار می دهد پس صاحب رساله که بلحاظ [illegible] عوام نام امام [illegible]
اثبات تخطیه کافه علماء دین تا هزار و دو صد [illegible] بر زبان می آرد حالانکه [illegible]
از کلام [illegible] قوله الطلاق [illegible] جاروب [illegible] اقول [illegible]
مخصوص است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاها الله و
رسوله کان علیه من الاثم مثل آثام من عمل بها [illegible]
لاخراج البدعة الحسنة كالمنارة كذا ذكره ابن الملك الخ و [illegible]
نوشته هو احتراز عن البدعة الحسنة [illegible] در اشعة اللمعات در شرح این حدیث
فرموده بخلاف بدعت حسنه که در وی مصلحت دین و تقویت و ترویج آن باشد [illegible]
بدلیل حدیث من احدث في امرنا ما ليس منه نوشته اور لفظ ما ليس [illegible] کی
که نکالنا اوس چیز کا جو مخالف کتاب و سنت کی ہو برا نہیں الخ و کفی بهذا حجة علی المخالفین قوله
بی اعتراف در بارهٔ امری به بدعت بودن در پی تقسیم رفتن بدان ماند که کسی گوید بول دو قسم است
پاک و مباح و حرام و نجس الخ **اقول** جوش جهالت صاحب رساله در [illegible] شده بهر قوله
نامدار ماسبق داد نافهمی میدهد معهذا هر دم در میدان تجهیل و تضلیل ائمه دین قدم می نهد قطع نظر
از ظهور سفاهت درین قول اشعار طعن و تبرا بر اصحاب کبار حضرت سید المرسلین صلی الله علیه
وسلم است تفصیل این اجمال آنکه از روایات معتمده ثابت که صحابه کرام با وجود اعتراف به بدعت
بودن در بارهٔ بسیاری از امور در پی استحسان و مدح آن رفته اند و افض از جهالت خود در حق صحابه

کرام الفاظ ضلالت القیام بر زبان می آرند و مدح آن امور را با وجود اعتراف و اطلاق بدعت مخالفت حضرت شارع می شمارند ائمہ دین فرمودہ اند کہ مدار قبح و ذم بر مزاحمت و تغییر احکام کتاب و سنت ست نہ بر مجرد تلفظ لفظ بدعت و این لفظ بدو معنی مستعمل ست و بیک معنی منقسم ست بسوی بدعت حسنہ و بدعت سئیہ پس در تعبیر بدعت حسنہ و حکم بحسن امری با وجود اعتراف بدعت بودنش ہیچ جای اعتراض نیست حالا صاحب سالہ میخواہد کہ باز ہمان وسوسہ از بیخ و بن برکندہ را رونق تازہ دہد و فتنۂ افسردہ خوابیدہ را بیدار ساختہ بمنصۂ ظہور نہد بنا علیہ در پردۂ تجہیل آن ائمہ اعلام حقیقۃً قصد تضلیل صحابہ کرام دارد کہ ہمچو الفاظ شنیعہ تشنیع بر زبان می آرد حالا چند اقوال علماء دین نقل نمایم تا واضح گردد کہ بتحقیق تقسیم آن ائمہ اعلام ہمہ صواب و درست ست و اعتراض صاحب سالہ بران کرام محض مہمل و تام بوطا و سست امام بخاری علیہ الرحمہ در صحیح خود روایت نمودہ کہ حضرت امیر المومنین فاروق رضی اللہ تعالی عنہ در حق اہتمام جماعت تراویح و التزام آن فرمودہ نعمت البدعۃ ہذہ شعرانی در کشف الغمہ آوردہ کان ابو امامۃ الباہلی رض یقول احدثتم قیام شہر رمضان و لم یکتب علیکم فدوموا علی ما فعلتم و لا تترکوہ فان اللہ تعالی عاتب بنی اسرائیل فی قولہ و رہبانیۃ ابتدعوہا ما کتبناہا علیہم الا ابتغاء رضوان اللہ الخ و حضرت ابن عمر رض در حق صلوۃ ضحی فرمودہ نعمت البدعۃ ہذہ و نیز فرمودہ ما ابتدع المسلمون افضل من صلوۃ الضحی ہکذا فی فتح الباری و غیرہ امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف بذیل شرح قول حضرت امیر المومنین رضی اللہ تعالی عنہ فرمودہ انما دعاہا بدعۃ لان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لم یسنہا لہم و لا کانت فی زمن ابی بکر رض و رغب فیہا لقولہ نعم لیدل علی فضلہا و لئلا یمنع ہذا اللقب من فعلہا و البدعۃ فی الاصل احداث امر لم یکن فی زمن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثم البدعۃ علی نوعین ان کانت تندرج تحت مستحسن فی الشرع فہی بدعۃ حسنۃ الخ و امام قسطلانی فرمودہ سماہا بدعۃ لانہ صلی اللہ علیہ وسلم لم یسن لہم الاجتماع لہا و لا کانت فی زمن الصدیق رض و ہی خمسۃ واجبۃ و مندوبۃ و محرمۃ و مکروہۃ و مباحۃ و حدیث کل بدعۃ ضلالۃ من العام المخصوص و قد رغب عمر رض فیہا بقولہ نعم البدعۃ و ہی کلمۃ

تجمع المحاسن کلها الخ در مجمع البحار گفته فی حدیث عمر رض فی قیام رمضان نعمت البدعة هی
نوعان بدعة هدی وبدعة ضلال فمن الاول ماکان تحت عموم ماندب
الشارع الیه وحض علیه فلا یذم لوعد الاجر علیه بحدیث من سن سنة حسنة
وفی ضده من سن سنة سیئة ومن الثانی ماکان بخلاف ما امر به فیذم وینکر
علیه والتراویح من الاول لانه صلی الله علیه وسلم لم یسن لهم الاجتماع وانما
صلاها لیالی ثم ترکها ولا کانت فی زمن الصدیق وهی علی الحقیقة سنة لحدیث
علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین واقتدوا بالذین بعدی وعلی الآخر
یحمل حدیث کل بدعة ضلالة الخ در سیرت شامی از امام ابوشامه آورده قال عمر رض
نعمت البدعة یعنی انها محدثة لم تکن واذا کانت فلیس فیها رد لما مضی فالبدع
الحسنة متفق علی جواز فعلها والاستحباب لها ورجاء الثواب لمن حسنت نیته
فیها وهی کل مبتدع موافق لقواعد الشریعة غیر مخالف لشیء منها ولا یلزم من فعله
محذور شرعی الخ **قوله** بدعت آنست که بعد قرون ثلثه مشهود لها بوجود آمده واصلش از کتاب
وسنت وعلوم مستنبطه نشانش بثبوت نه پیوسته چه ظاهر وچه خفی چه ملفوظ وچه مستنبط الخ **اقول**
درینجا چند امور ملاحظه باید نمود اول اینکه در ما سبق در تعریف بدعت صرف قید بعدیت
صحابه اعتبار داشته بود و درینجا قید بعدیت قرون ثلثه افزود دوم آنکه حسب این تعریف چیزیکه
بعد قرون ثلثه بوجود آمده اما ائمه دین باذن شارع گو اشارة هم باشد وسند استحسان گو خفی
ومستنبط باشد ثابت فرموده باشند آنرا شرعا بدعت وضلالت نه توان گفت پس اکثر عادی
صاحب رساله هم مشرف بانش نیست ونابود شد سوم بر تقدیر اخذ قید بعدیت قرون ثلثه
در مفهوم بدعت ضلالت حسب این تعریف چیزیکه در قرون ثلثه بوجود آمده باشد اما اصلش
از کتاب وسنت نباشد بلکه مزاحم کتاب وسنت باشد آنرا بدعت ضلالت نه توان گفت
حالانکه وجود وظهور ضلالت خروج ورفض وقدر در قرون ثلثه بلکه در قرن اول زمان
صحابه کرام بوده است وبالاتفاق عقاید اینها شرعا داخل بدعت ضلالت اند ازینجا
مقترح میگردد که اعتبار تجدید زمانی در بدعت چنانکه تجدید میکنند لغو ومهمل است صحیح همان است

که جمهور محققین علماء دین میگویند که هر امریکه مزاحم کتاب و سنت باشد خواه در قرون ثلثه
بوجود آمده باشد یا بعد ازان مذموم و ضلالت ست و هر امریکه مندرج مندوبات شارع ست
و از مستحسنات ایمه دین ست حسن و موجب برکت ست **قوله** لهذا بعض گفته اند که منقسم بحسنه
و سیئه بدعت لغوی ست الخ **اقول** ذکر قول این بعض و استناد بدان صاحب رساله را
چه مفید ست زیرا که حسب این قول این بعض بدعت بمعنی اصطلاحی شرعی جز سیئه نباشد اما این
از کجا که حسب قول این بعض مستحسنات ایمه دین داخل بدعات شرعیه منحصره در ضلالت اند بسیاری
از مستحسنات که وهابیه اسماعیلیه بر قایلین آن حکم ضلالت کرده اند و میکنند بموجب تصریح
همین علماء هم استحسان آن ثابت ست قطع نظر از دیگر مسائل صاحب رساله آنقدر چالاکی بی باکی
و جرئت و سفاکی اختیار نموده که بی لحاظ عقل و فهم برای تایید مذهب خود سند ملا علی قاری
و ابن حجر مکی و حافظ عسقلانی و حاجی رفیع الدین خان مرادابادی و غیرهم می آرد حالانکه
اینهمه حضرات بسبب تصریح استحسان همین عمل مجلس مولد جاهل و گمراه میشمارد و پس تا چند ورق
که برای تطویل رساله اقوال این علماء متضمن ذم بدعت از نافهمی ذکر کرده همه خارج از بحث ست
که صاحب رساله بی مقصد و مطلب آنها نبرده **قوله** فصل اول در ادله منع انعقاد مجلس
برای عمل مولد الی **قوله** از سلف و خلف معتمد و مستند منقول نه الخ **اقول** این ادعا محض فضول ست
چه استحسان انعقاد مجلس شریف از اکابر دین و ایمه معتمدین تا استاد و مستند صاحب رساله که
نفیسی ابن ... بموجب شهادت امر همچو رساله سند العالمین فی العالمین ست ثابت و منقول و
اطلاق بدعت بران بدان معنی که مستلزم ضلالت باشد غیر صحیح ست و بدان معنی که اطلاق بدعت
بران می توان نمود خواه آنرا بمعنی شرعی گفته آید یا لغوی بهر تقدیر حکم لزوم ضلالت بران محض
باطل و قبیح ست **قوله** اول کسیکه این عمل ایجاد کرد شیخ عمر بن محمد ست که هیچکی از مشائخ و صوفیه
و علماء ... نمی شناسد و در هیچ کتاب ازو استناد مردی نیست الخ **اقول** در کتاب
سیرت شامی که سند اکابر صاحب رساله معروف و مشهور ست مذکور و مسطور ست و کان
اول من فعل ذلک بالموصل عمر بن محمد الملا احد الصالحین المشهورین و به اقتدی
فی ذلک صاحب اربل و غیره الخ پس ازین عبارت شهادت صلاحیت و شهرت

حضرت شیخ قدس سره و اولیت فاعیت این عمل در شهر موصل نسبت بآن شیخ اجل رضی الله
تعالی عنه ظاهرست پس بر جهالت خود نگریستن و دیگران را بچشم بد نگریستن حماقت ست
و بس و این جمله را یاد باید داشت که جا جا درین رساله و دیگر رسایل این طائفه کار آمدنی ست
قوله سبط ابن جوزی در کتاب مرات الزمان نوشته حکی بعض من حضر فی بعض المواد انه
عد فی ذلک السماط خمسة آلاف غنم شوی و عشرة آلاف دجاجة و مائة الف
زبدیة وکان یعمل للصوفیة سماعا من الظهر الی الفجر و یرقص بنفسه وکان یصرف
علی المولد کل سنة ثلثمائة الف دینار الی **قوله** قد ادعی الشیخ تاج الدین عمر بن علی اللخمی
السکندری المشهور بالفاکهانی من متاخری المالکیة ان عمل المولد بدعة مذمومة
انتهی **اقول** درینجا حال مغالطه و افترا پردازی صاحب رساله باید دید که بنام نهاد مرات الزمان
سبط ابن جوزی عبارتی نقل نموده و دران قول تاج الدین داخل کرده لفظ انتهی نوشته
تا مطالعه کنندگان را شبهه این معنی شود که فاکهانی قبل از سبط ابن جوزی بوده و سبط ابن جوزی
استناد و ذکر آن فرموده حالانکه ولادت فاکهانی در سال وفات سبط ابن جوزی واقع شده
در کشف الظنون از قطب الدین موسی مورخ آورده رأیت ان اجمع التواریخ مقصداً و اعذبها
مراة الزمان فشرعت فی اختصاره فوجدته قد انقطع الی سنة اربع و خمسین و ستمائة وهی التی توفی
المصنف فی اثنائها الی آخره و حافظ سیوطی در بغیة الوعاة در ذکر فاکهانی فرموده ولد سنة
اربع و خمسین و ستمائة و مات سنة احدی و ثلثین و سبعمائة این ست حال دیانت
این طائفه در نقل که خاصه لازمه ایشان ست **قوله** دلیل اول آنکه باری تعالی از عبادات و
اعتقادات انچه برای عباد خود کافی دانست مشروع نمود الی **قوله** زیادت بر نص ست و
زیادت بر نص نسخ ست کما تقرر فی موضعه الی آخره **اقول** این کلام محل بحث ست بچند وجوه
اولاً که مراد شان از مشروع نمودن باری تعالی ظاهر این ست که همه فروع جمیع عبادات و جمله
افراد کل تطوعات مشروعه را بقیود مخصوصه و نوافل صور کذائیه نام بنام تصریح و تعدید
و تعیین و تحدید فرموده ست پس هرچه نه چنین ست غیر مشروع ست و عمل بدان و احداث آن
زیادت بر نص و مستلزم لزوم نسخ ست پس این ادعائیست فاسد و قولی ست کاسد که قطع نظر

از اندیشِ طعنی شنیع بر حال صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم لازم میکند که باحداث بسیاری از امور
اقرار فرموده اند با وجودیکه از نصوص کتاب الله هیئت کذائیه مخصوصه آنها ثابت نه نموده اند بلکه
بسیاری از نوافل عبادات مخصوصه و هیئات تطوعات معینه را که صرف از احادیث شریفه
ثابت اند بجهت عدم ثبوت مشروعیت از کتاب الله ناسخ قرآن و زائد بران معاذ الله گفته آید
و عمل باحادیث احاد در اموریکه در کتاب الله حکم آن نیست باطل باشد و این وهم فتح باب
جهل و الحاد است چنانکه در کتب اصول مذکور است و اگر مراد وشن این است که قرآن مجید اصول عامه
جمله عبادات و خیرات و مندوبات را بطور اطلاق حاوی است و هرچه از اطلاق فعل خیر
و جنس مندوبات مشروعه عمومات کتاب الله مخالف و شنیعه باشد غیر مشروع و سیئ
و عمل بدان زیادت بر نص است پس این قدر مستحسنات ائمه دین عموماً یا بالخصوص از کلام مجید
ثابت نباشد الزام نسخ دادن و بر عمل مولد خصوصاً تهمت لزوم نسخ نهادن و در پی تکفیر
و تضلیل اکابر دین از فقها و محدثین افتادن سراسر جهالت و ضلالت است و ثانیاً در کتب اصول
تصریح است باینکه زیادتی که نسخ بودن و نبودن آن متنازع فیه و مبحوث عنه است مراد ازان
زائد کردن امری باعتقاد رکنیت یا شرطیت در امر منصوص مخصوص است که تجویز زیادت نزد
حنفیه داخل نسخ است پس از احادیث صحیحه هم که احاد باشند اثبات تجویز زیادت جائز نیست
و نزد شافعیه و حنبلیه داخل نسخ نیست نه اینکه هر امری که در قرآن مجید مذکور نبود و قرآن مجید
ازان ساکت باشد قول بآن و عمل بدان مستلزم تجویز نسخ قرآن باشد یا در امر منصوص امری
دیگر بقصد استحباب و نیت برکت یا حسب تعامل عادت مرعی نمودن بی آنکه رکن و شرط
گردانیده آید مستلزم نسخ باشد که این وهم مخالف مقررات محققه اصول است پس از نافهمی
خود حواله مسئله اصولیه نمودن و لب باظهار تبحر خود کشودن و برای اظهار منطق دانی خود
قیاس مرکب ساختن و بر عدم تکرار حد اوسط نظر نینداختن امری است قبیح کما لا یخفی علی کل
ذی فکر سلیم و عقل صحیح چون منکر در هر مقام با وجود عدم فهم مرام ذکر مسئله زیادت بر نص
و استلزام نسخ برای تضلیل و تکفیر ائمه اعلام و ابطال استحسان مستحسنات آن کرام پیش میکند
میخواهم که درین مقام عبارات چند از کتب مشهوره اصول نقل کنم در مسلم الثبوت نوشته مسئله

مسئلہ زیادۃ عبادۃ مستقلۃ لیست نسخا الخ بحر العلوم در شرح فرمودہ ای لیست نسخا
للمزید علیه وان کانت من جنسه فانه لا یرفع شیئا من المزید علیه وھو ضروری الخ
ونیز در مسلم وشرح گفت واما زیادۃ جزء فی الواجب کالتغریب فی الحد الزنا او زیادۃ
شرط بعد اطلاق الواجب عنه کالایمان ای اشتراطه فی رقبة الیمین فھل ھو
نسخ لحکم المزید علیه فالحنفیة قالوا نعم نسخ وھو المسمی بالنسخ بالزیادۃ والشافعیة
والحنابلة واکثر المعتزلة قالوا لا نسخ الی آخرہ وبعد بیان مذاھب نوشته لنا ان
المطلق عن تلك الزیادۃ دل علی الاجزاء مطلقا سواء مع الزیادۃ او مجردا
عنها لانه ای المطلق کالعام یدل علی افرادہ التی ھی مع الزیادۃ او مجردا عنها بلا
ولیس ھناك صارف عنه لان الکلام فیما لا صارف غیر ھذہ الزیادۃ وھی
مفروض الاشفاء زمان وجود المطلق فیحمل علی الاطلاق ویدل علیه التقیید
بجزء او شرط ینافیه فانه یقتضی عدم الاجزاء بدونه فیرفع ھذا التقیید
حکما شرعیا وھو اجزاء الافراد التی ھی مجردۃ عن ھذا التقیید وھو ظاھر جدا
الخ ونیز در مسلم نوشته ولھذا امتنع الزیادۃ عندنا بخبر الواحد علی القاطع کالطھارۃ
للطواف الخ در شرح بعد بیان فروع گفت ثم ھذا القدر مما یکفی لعدم [illegible] ھذہ
الاصول الخ ونیز در مسلم وشرح بحر العلوم در بیان جواب [illegible] گفته
قلنا اولا ان الآیة کانت ساکتة عن حال الام مع الاخوین کان امیر المومنین
عثمان رضی الله تعالی عنه ردھا فی ھذا الحال من الثلث الی السدس [illegible] ابن عباس رض
ان الآیة لا یثنا ولھا فاستدل امیر المومنین ع بالاجماع [illegible]
وھذا لیس من النسخ فی شیء وھو ظاھر جدا الی آخرہ [illegible] فرمودہ [illegible] الحکم
فقد اختلفوا ان الزیادۃ علی النص نسخ ام لا وذکروا انھا اما زیادۃ جزء کزیادۃ رکعة
مثلا علی رکعتین او شرط کالایمان فی الکفارۃ او ما یرفع مفھوم المخالفة الخ
در توضیح بعد بیان مذاھب ودلائل مختار خود نوشته فلا یزاد التغریب علی الجلد والنیة
والترتیب والولاء علی الوضوء وھو ای الوضوء علی الطواف والفاتحة وتعدیل

الاركان على سبيل الفرضية بخبر الواحد والايمان على الرقبة بالقياس رأى لا يزاد
قيد الايمان على الرقبة في كفارة اليمين بالقياس على كفارة القتل پرد ههنا
انكم زدتم الفاتحة والتعديل بخبر الواحد حتى وجبا وانما لم يثبت الفرضية
لانها لا تثبت بخبر الواحد عندكم فان الفرض عندكم ما ثبت لزومه بدليل قطعي
والواجب ما ثبت لزومه بدليل ظني فقد زدتم على الكتاب بخبر الواحد ما يمكن
ان يزاد به وهو الواجب فيمكن ان يجاب بانا لم نزد الفاتحة والتعديل على وجه
يلزم منه نسخ الكتاب لانا لم نقل بعدم اجزاء الاصل لولا الفاتحة والتعديل
حتى يلزم النسخ حينئذ بل قلنا بالوجوب فقط الى آخره در فتح القدير در بحث تسميه وضو
آورده فادى النظر الى وجوب التسمية في الوضوء غير ان صحته لا يتوقف عليها لان
الركن انما ثبت بالقاطع وبهذا يندفع ما قيل المراد به نفي الفضيلة لئلا يلزم نسخ
آية الوضوء يعني الزيادة عليها فانه انما يلزم بتقدير الافتراض لا الوجوب الى آخره
ازين بیان بصراحت تمام بثبوت رسیده که از مجرد تجویز امری که بخصوصه در قرآن مجید مذکور نبود
و مشروعیت آن از نص ثابت نباشد و فرقان حمید ازان ساکت باشد تجویز نسخ قرآن لازم نمی آید
ورنه بعبادات کذائیه ثابته باحادیث شریفه هم حکم لزوم نسخ نص کتاب لازم خواهد آمد و نیز
بثبوت رسیده که امری که در قرآن شریف منصوص است اما مقید بصورت خاصه نیست رکن گردانیدن آن
یا شرط گردانیدن امری دیگر دران البته داخل نسخ بالزیاده است اما زیادت امری دیگر دران نه
باعتقاد فرضیت و رکنیت و شرطیت بلکه بطور استحباب بلکه بطور وجوب هم داخل نسخ نص نیست
پس بر مجوزین و قائلین استحسان عمل محفل ذکر مولد شریف که هیچگونه دران زیادت کدامی رکن و شرط
بر عبادات مخصوصه منصوصه کتاب الله نیست بحوالهٔ قاعدهٔ الزیادة على النص نسخ تهمت تجویز نسخ
نص کتاب الله نمودن حیله سازی و افترا پردازی سنیه و ثالثاً احتجاج بآیه کریمه اکملت لکم دینکم
الآیة بر ابطال مستحسنات الیه دین که از افراد خاصه عمومات مندوبات مطلقه کتاب و سنت و
مندرج تحت قواعد و اصول شریعت اند محض جهالت است مراد از آیه کریمه تکمیل اصول دین
و تشریع قواعد عامه شریعت است نه تحدید افراد خاصه جمله احکام و تخصیص صور کذائیه جمیع طاعات

فهم این معنی از آیهٔ کریمه مبتنی بر مجرد وهم است که همین وهم راه منکرین قیاس هم زده بود وعجیب که
صاحب رسالهٔ کلام وبحث منکرین قیاس را دیده هیچ احتجاج کرده است قاضی ناصر الدین بیضاوی
در تفسیر اسرار التنزیل فرموده اليوم اكملت لكم دينكم بالنصر والاظهار على الاديان كلها
او بالتنصيص على قواعد العقائد والتوقيف على اصول الشرائع وقوانين الاجتهاد انتهى
علامه خطیب در حاشیه فرموده هذا جواب عن دليل نفاة القياس فانهم تمسكوا على
ابطاله بان الدين كمل في آخر عهد النبي صلى الله عليه وسلم فلو كان القياس جائزا بعده
وكان ذلك القياس لابد ان يكون لاظهار حكم لم يكن معلوما فكان القياس موجبا
لكمال الدين فلم يكن كاملا في ذلك الزمان والجواب عنه ما ذكره وهو ان المراد
باكمال الدين تحقيق قواعد العقائد وتبيين قواعد الاجتهاد وهذا لا ينافي وقوع الاجتهاد
وتخريج الاحكام بعده الى آخره در تفسیر کبیر گفته المسألة الثانية قال نفاة القياس
دلت الآية على ان القياس باطل وذلك لان الآية دلت على انه قد نص على الحكم
في جميع الوقائع فالقياس ان كان على وفق ذلك النص كان عبثا وان كان على خلافه
كان باطلا الى آخره بالجمله زیادتیکه منافی آیت کریمه باشد وآنرا استلزام نسخ گفته آید بر مستحسنات
علماء دین صادق نیست وزیادتیکه صادق می تواند شد منافی آیهٔ کریمه ومستلزم تجویز نسخ نیست
پس دلیل اول بر ابطال وانکار عمل مولد محض بی بنیاد وسعی صاحب رساله همه رایگان است باد
فقیر میگوید که از اصول همین مقدمات مسلمهٔ او بعد طرد واخراج مزخرفات مخترعات صاحب رساله
دلیلی جید برای ابطال حکم تحریم وممانعت این عمل ترتیب می توان داد مثلا می توان گفت توقیر
وتکریم حضرت نبی کریم در شرع شریف مشروع است پس اظهار شکر نعمت وجود باجود بهادای
عبادات وصدقات ودعوات اهل اسلام وتسمیع مسلمین برای استماع ارهاصات ومعجزات
وفضائل حضرت سید الانام صلی الله علیه وسلم [illegible] باسعادت [illegible] از افراد
اصل توقیر مطلق آنجناب صلی الله علیه وسلم است [illegible] تکرار شکر نعمت وفضل [illegible]
ایام باسعادت علامه ابن حاج وغیره از بیان [illegible] ثابت فرموده اند
همچنان عقد مجلس ذکر شریف که [illegible] از افراد [illegible]

بابرکت ست گو بخصوصه تنصیص حکم آن در قرآن شریف نباشد با وجود عدم مزاحمت حدود خاصه منصوصه شریعت بلکه با وجود عدم ثبوت تحریم و کراهت و ممانعت از مجتهدین امت حکم بتحریم آن نمودن و راه انکارش پیمودن لب بنسخ حکم مطلق و زیادت بر نصوص شریعت کشودن ست چنانکه در اصول مقرر شده است مثلاً در بیان کفاره که ذکر مطلق رقبه ست پس انکار از تجویز اعتاق عبد کافر که یک فرد از افراد آن ست گو در قرآن مجید ذکر آن بخصوصه نیست حسب قول اهل اصول حنفیه زیادت بر نص و مستلزم نسخ آن اطلاق ست درینمقام نقل فقره از رسالهٔ دعائیه مولوی خورم علی که از اکابر طائفه بوده اند برای دهن دوزی امثال صاحب رساله ضروری ست در رسالهٔ مطبوعه مذکوره در بحث آداب دعا هیئت کذائیه بعد صلوة نوشته اگر گوئی که دست برداشتن در دعا و مسح نمودن از احادیث قولیه و فعلیه البته ثابت شد لیکن بردعای عقب صلوات خمسه بهیئت کذائیه چه دلیل ست گوئیم و بالله التوفیق اما چون ثابت شد که رفع الیدین از آداب دعاست و جالب اجابت است و موقت بوقتی دون وقتی نیست پس حاجت دلیل دیگر نماند الخ بلفظه ایضاً فیه باید دانست که دست برداشتن وقت دعا و روماليدن بدانها باحادیث صحاح و حسان قولاً و فعلاً در نماز استسقا وغیره ثابت ست گو بالتزام عقب صلوات خمسه بهیئت کذائیه مروی نباشد الی آخره **قوله** اگر این زیادت را معین داریم لازم آید عدم صدق حق تعالی الخ **اقول** اگر از آیه کریمه تصریح فرموده دادن هیئات کذائیه هر هر تطوع و جمله افراد مخصوصه عمومات خیر و کل احکام خاصه جمیع امور در نص مراد می بود گنجایش ذکر این ایراد بود حالانکه در کلام الله شریف هرگز تخصیص و تعیین صور کذائیه جمیع تطوعات و هیئات مخصوصه جمله نوافل و مستحبات و تعدید کل افراد کل امور خیر تصریح و تنصیص نفرموده است پس چگونه این معنی از آیه کریمه مراد توان گرفت و چرا ائمه دین و علماء معتمدین در استحسان صور کذائیه مستحسنات مخصوصه علم طعن تضلیل بابدعت برافراشت و اگر این معنی را معین داریم لازم می آید عدم صدق حق تعالی در قول او وهذا خلف ممتنع ومحال لا مجال فیه للامکان والاحتمال عندنا معاشر اهل الحق با آنکه خاطر آنها جبلیه که بالتزام امکان مقدوریت کذب او تعالی شانه مقر اند و از استحاله و امتناع آن منکر اند و امام شان قدرت انسانی را بر نقیصه شنیعه کذب

برای مقدوریت وامکان این عیب فاحش بجناب مقدس ربانی دلیل ساختند و بر تقدیر عدم
آن بلزوم ازدیاد قدرت انسانی بر قدرت ربانی پرداختند اگرچه نزیل ٹونک کفر بودن
این استدلال کاسد واعتقاد فاسد مسلم داشته و در رساله کلام الفاضل مولای خود را
در مغاک اغماض انداخته برارت ذات خود از ان ضلالت در نجاشی و انکار از ان
اعتقاد پند داشته اما چون عامه اسماعیلیه بنابر پاسداری رئیس طائفه قول فاضل کبیر
خود را باطل و مردود می شمارند و حسب ارشاد مولای خود همان قول را کالوحی می انگارند
از ایشان عجبی نیست که تجویز وقوع آن هم کنند **قوله** و این احتجاج در رد همگی بدعات بکار
می تواند آمد الخ **اقول** هرچند نافهمی صاحب رساله از ما سبق بخوبی عیان گردید اما درینجا
یکدو قول بکر از علماء دین معتمدین و مستندین صاحب رساله باید شنید صاحب هدایه
بعد ذکر تلبیه مسنون در بحث جواز زیادت تلبیه بر قدر ماثور نوشته ولا ینبغی ان یخل
بشئ من هذه الکلمات لانه هو المنقول باتفاق الرواة فلا ینقص عنه ولو زاد فیها
جاز خلافا للشافعی هو اعتبره بالاذان والتشهد من حیث انه ذکر منظوم ولنا
ان اجلاء الصحابة کابن مسعود رض وابن عمر رض وابی هریرة رض زادوا علی
الماثور ولان المقصود الثناء واظهار العبودیة فلا یمنع من الزیادة علیه انتهی
درین مقام باید دانست که اگر استدلال صاحب رساله صحیح باشد الزام تجویز نسخ امر مسنون و ماثور
بلکه نسخ نص کتاب بر امام صاحب هدایه و سائر ائمه حنفیه بلکه بموجب روایت صاحب هدایه
بر حضرت ابن مسعود و ابن عمر و ابو هریره رضی الله تعالی عنهم نیز حسب تخیل صاحب رساله
می تواند شد و نیز صاحب هدایه دریافته مقصود از ان مطلق ثنا معبود بود و زیادت
بر قدر ماثور تجویز فرمود پس بر اظهار و اعلان عقد مجالس ذکر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنا بر ادای
شکر نعمت ولادت با سعادت که مقصود ائمه دین و عامه مسلمین از ان ثناء و تعظیم
در نعت ذکر و تکریم آنحضرت صلی الله علیه وسلم است هیچگونه مزاحم و رافع امور محدوده
حضرت شارع نیست بلکه در اصل افراد تو قیر و مندرج دران اصل عام ست اگر بالفرض
لفظ زیادت صادق نیز آید تا هم بموجب قول صاحب هدایه از هیچ زیادت منع نمودن

نمی شاید و در در مختار در بحث خواندن درود شریف در فصل صفة الصلوٰة گفته و
ندب السیادة لان زیادة الاخبار بالواقع عین سلوک الادب فهو افضل
من ترکه ذکره الرملی الشافعی وغیره الخ در غنیة المستملی گفته وان زاد فی دعاء الاستفتاح
بعد قوله وتعالی جدک لفظ وجل ثناءک لا یمنع من الزیادة وان سکت لا یؤمر به
لانه لم یذکر فی الاحادیث المشهورة الخ بالجمله این احتجاج فاسد مخالف تحقیق محققین
بکار نمی تواند آمد و زیادت احکام ثابته از سنت بر کتاب الله و زیادت احکام مجتهدین
بر کتاب و سنت و زیادت ائمه دین و علماء کاملین بر زمانه تا قیامت داخل نسخ بالزیادت
نیست بلکه اجراء احکام عمومات کتاب الله بر افراد خاصه و تفصیل مجملات آنست امام
شعرانی مستند صاحب رساله در میزان گفته فان قلت فما دلیل المجتهدین فی زیادتهم
الاحکام التی استنبطوها علی صریح الکتاب والسنة وهلا کانوا وقفوا علی حد
ما ورد صریحا فقط ولم یزیدوا علی ذلک شیئا الحدیث ما ترکت شیئا یقربکم
الی الله الا وقد امرتکم به ولا شیئا یبعدکم عن الله الا وقد نهیتکم عنه
فالجواب دلیلهم فی ذلک الاتباع لرسول الله صلی الله علیه وسلم فی تبیینه ما
اجمل فی القرآن مع قوله تعالی ما فرطنا فی الکتاب من شیء فانه لولا بین لنا کیفیة
الطهارة والصلوٰة والحج وغیر ذلک ما اهتدی احد من الامة لمعرفة استخراج
ذلک من القرآن ولا کنا نعرف عدد رکعات الفرائض والنوافل ولا غیر ذلک فکما
ان الشارع بین لنا بسنته ما اجمل فی القرآن فکذلک الائمة المجتهدون بینوا لنا
ما اجمل فی احادیث الشریعة ولولا بیانهم لنا ذلک لبقیت الشریعة علی اجمالها
وهکذا القول فی اهل کل دور بالنسبة للدور الذی قبلهم الی یوم القیامة الخ
قوله چنانچه حضرت مجدد و صاحب مجالس الابرار الی آخره **اقول** حضرت مجدد خود امور
مخصوصه زائده غیر ثابته از کتاب و سنت را تجویز و استحسان نموده اند بلکه بکمال تاکید و نهایت
اهتمام بمداومت و اعلان آنها فرموده اند از آنجمله است ذکر خلفاء راشدین رضی الله تعالی
عنهم در خطبه که حضرت ممدوح در مکاتیب خود آنرا داخل شعائر ساخته اند و در حق تارک آن

به تحریر این کلمه پرداخته اند که ترک نکند آنرا بعد مگر کسی که دلش مریض و باطنش خبیث باشد
اگر صاحب رساله را عقلی و فکری باشد ببیند که دلیلش بر تقدیر تمامیت بر حضرت شیخ هم
بعینه اعاده می توان نمود که باریتعالی از عبادات و اعتقادات آنچه برای عباد خود کافی
دانست مشروع نمود و دین ایشان کامل کرد چنانکه در قرآن ست که اکملت لکم الآیه پس
برین تقدیر اگر ذکر خلفاء راشدین هم در خصوص خطبه نماز جمعه و عیدین از امور دین می بود
البته حق تعالی آنرا مشروع میفرمود چه جای آنکه از شعائر باشد و حق تعالی از مشروعیت آن
خبر نمیدهد و چون شارع از ان بحث نکرد معلوم شد که احداث آن زیادت بر نص کتاب است
و زیادت بر نص نسخ ست کما تقرر فی موضعه و اگر این زیادت را معین داریم لازم آید
عدم صدق حق تعالی و هذا خلف پس ثابت شد که این عمل محدث ست و سندش از کتاب البته
ثابت نیست بر ارباب انصاف مخفی نیست که اگر دلیل صاحب رساله تمام ست کلام حضرت شیخ بر وی
ایراد و ملام ست و اگر کلام حضرت شیخ حق و درست و صحیح است استدلال صاحب رساله مردود
و باطل و قبیح است و از همین جا اکثر دلائل مورده مردود شدند و اگر آن دلائل مقبول باشند
کلام حضرت شیخ مردود میگردد مثلا می توان گفت در خطبه نماز التزام ذکر خلفاء کبار و اهتمام
این کار از حضرت سید ابرار صلی الله علیه و سلم ماثور نیست لا قولا و لا فعلا و کفی بهذا منعا و نیز
می توان گفت که التزام این عمل و اهتمام آن از عموم اصحاب کبار و اهلبیت اطهار منقول نشده
با آنکه این حضرات در غلبه محبت و عقیدت خلفاء راشدین اقدم تمام است اند و این خالی
از چند حالات نیست یا خطبه در ایام سعادت فرجام ایشان نه بود یا ادخال امری غیر مسنون
و مشروع را در عین خطبه که هیئت خاصه از کتاب و سنت ثابت نیست از دین نشمردند
یا از مثوبت و برکت و خوبی این فعل ناداں بودند و بعد ابطال الشقوق الآخر نماند مگر استکراه
شان از احداث عمل و زیادت امری در خطبهٔ ماثوره و اگر کسی بر اثبات اهتمام این امر کدامی
صحابی همت برگمارد درین بحث دو امر حسب تصریحات طائفه پیش نظر دارد اولا آنکه
اثبات دعوی از صحاح بسند متصل سازد و دیگر آنکه به نقل التزام این عمل محدث در عین خطبهٔ
عیدین و جمعه از جمیع اصحاب و اهلبیت لا اقل اکثر شان با نقل سکون باقین بلا نکیر احدی

پردازد و بودن این هر دو امر اسماعیلیه را نجات نیست و نیز می‌توان گفت که عملی که فی نفسه مستحسن باشد
اما فعلش ایشان سرور ماثور نباشد ترک آن در حق عین امت اتباع است و فعل آن موجب مواخذه
خدا و نیز می‌توان گفت که اگر این زیادت در خطبه نماز عید و جمعه هر قدر مروی و ماثور و مسنون
جائز هم باشد لکن لما واظب الناس علیه واعتقدوه طریقة لازمة بحیث لا یجیزون
ترکه ویطعنون علی من اسقط هذا الذکر مرة فی خطبة حتی وصل الینا من بعض
من اشتهر بالعلم انه قال هو من الشعائر فلیحکم بالکراهة والمنع وای بر تحقیق صاحب رساله
که باوجودیکه از کلام او ظاهر است اینکه علماء دین تا هزار سال بر بی تحقیقی جمود نموده در دام ضلال
گرفتار مانده بودند همین تنها حضرت مجدد در هزاره دوم بشناعت اقوال شان ملهم شده
تحقیق امر حق نمودند معهذا بموجب دلائل خود همان حضرت مجدد را هم در دام تجویز نسخ کتاب الله
و شناعت استحسان امر محدث بدعت گرفتار می‌سازد و باز برای مغالطه عوام بذکر و مدح حضرت
مجدد می‌پردازد مقتضای ایمان و انصاف آن بود که اگر صاحب رساله را بحسب ظاهر
چیزی مخالف تحقیق سلف در کلام حضرت مجدد بنظر رسیده و از حملش بر نافهمی خود کبر
و رعونت مانع گردیده تاویل کلام میساخت یا به حمل بر سهو می‌پرداخت آخر مجتهدین هم سهو و خطا
نموده اند که این همه از الزام تضلیل ائمه دین از عهد صحابه و تابعین تا اکابر و پیشوایان حضرت مجدد
و دیگر فقها و محدثین و الزام تهمت تجویز نسخ قرآن بر آن پیشوایان اخف و اهون بود اگر خصوص
ذکر پیشوایان طریقه حضرت مجدد کنیم دفتر ضخیم میگردد بنابر اختصار رساله بر یک سند کفایت میکنیم
حضرت خواجه محمد شریف حسینی نقشبندی از اجله خلفای حضرت خواجه عزیزان صدیقی در کتاب
تحفة الذاکرین از رساله حضرت قطب الوقت قدوة سبحانی جناب خواجه محمد پارسا نقشبندی که
از اکابر علماء دین فقهاء محدثین و از اجله خلفاء نامدار حضرت خواجه بهاؤالدین بوده اند نقل
آورده قال رضی الله عنه بدان ایدک الله سبحانه بتوفیقه و یسر علیک بفضله سلوک طریقه
که [illegible] که موافق اصول شریعت مطهره بود و متضمن مصالح دینیه باشد و منافی و مزاحم
سنتی نباشد و [illegible] علمای دین و دیگر از اهل یقین بر صحت [illegible] بود و در میان امت
که خیر الامم [illegible] شرفا سلفا و خلفا بسیار است و اکثر من ان یحصی من عهد الصحابة

والتابعین الی یومنا ہذا الی آخرہ انتہی بکلماتہ الطیبۃ این ست حال حوالہ حضرت مجدد قدس سرہ وذلک
حال اقوال صاحب مجالس الابرار وانظر بعین الانصاف ولا تکن من المستعفین الاشرار **قولہ**
دلیل دوم آنکہ عمل مولد از صاحب معہ لہ علیہ الصلوۃ والسلام ماثور نہ شدہ لا قولا ولا فعلا وکفی
بہذا امنعا پس لا محالہ بدعت ست الی آخرہ **اقول** اولا کہ مجرد عدم ماثوریت از قول وفعل
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دلیل ممانعت شدن نمی تواند کہ قطع نظر از تحقیقات محققین اہلسنت
بچند وجوہ مخالف تقریرات پریشان صاحب سالہ ہم ست از مستحسنات صحابہ و تابعین و تبع تابعین
کہ آنحضرات باوجود اطلاق بدعت ومحدث بودن واقرار عدم ماثوریت از آنحضرت استحسان
فرمودہ اند کہ بحسب ظاہر نزد صاحب سالہ ہم داخل ممنوعات وضلالت نباشند حالانکہ
بر تقدیر تمامیت این دلیل ہمین استدلال بر ممانعت آن مستحسنات ہم جاری می توان نمود
والا مجرد عدم ماثوریت از سنت برای ممانعت کافی نخواہد بود و ثانیا اگر مراد شان از اثبات
ممانعت واطلاق بدعت این ست کہ استحباب اعادہ شکر نعمت بانواع عبادت واعتقاد
فضل ایام ولادت از قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نہ اشارۃ ثابت ست نہ صراحۃ و سندش
نہ ظاہر ست نہ خفی نہ ملفوظا نہ مستنبطا وادلہ عامہ شریعت شہادت آن نمی دہد پس اطلاق بدعت
بدین معنی برین عمل قوی ست کہ بطلانش قطع نظر از تحقیق دیگر محققین خود از قول علامہ
ابن حاج مستند صاحب سالہ کہ ایشان را از اجلہ ائمہ امت ومحققین کتاب وسنت می شمارد
ظاہر و باہر ست کہ عبارتش بعد ازین بنقل خواہد رسید پس ادعاء نفی ثبوت حجت از سنت
مرتفع گردید اگر گوئی کہ ہرگاہ آن تعریف بدعت برین عمل صادق نیست پس بعض از ائمہ دین
کہ باوجود استحسان آن اطلاق بدعت نمودہ اند محملش چیست گوئیم از تعدد اصطلاحات
واختلاف عرف مجازات مانع نیست عن ابن عمر رض انہ قال فی صلوۃ الضحی انہا
بدعۃ ونعمت البدعۃ **قولہ** دلیل سیوم این عمل از فعل اصحاب کبار و اہلبیت
اطہار منقول نشدہ الخ **اقول** اولا این استدلال تمام نیست چہ اکابر ائمہ دین از فقہا
ومحدثین مستندین صاحب رسالہ در بسیاری از مسائل استحسان مستحسنات تحقیق فرمودہ اند

باوجودیکه بهیئت کذائیه منقول از اصحاب کبار و اهلبیت اطهار نبوده اند که خود آن ایمه دین
بران اقرار نموده اند از انجمله است استحباب هیئت کذائیه رجعت قهقری برای تکریم کعبه معظمه
در طواف وداع علامه شامی در حاشیه در مختار در بحث غلاف قبر گفته اذا قصد به
التعظیم فی عیون العامة حتی لا یحتقروا صاحب القبر ولجلب الادب والخشوع
للغافلین الزائرین فهو جائز وان کان بدعة فهو کقولهم بعد طواف الوداع یرجع
قهقری حتی یخرج من المسجد اجلالا للبیت حتی قال فی المنهاج انه لیس فیه سنة
مرویة ولا اثر محکی وقد فعله اصحابنا کذا فی کشف النور الخ وتحقیق این مسئله بتفصیل
تمام در شرح مناسک علی قاری باید دید وهمچنان دیگر بسیاری از امور را هم که بعد صحابه کرام
و غیرهم معتاد شده اند و مزاحمت بحدود شارع ندارند علماء دین از مستحسنات می شمارند
تا آنکه صاحب عین العلم علی الاطلاق گفته والاسرار بالمساعدة فیما لو نهینا عنه
وصار معتادا بعد عصرهم حسن وان کان بدعة الخ حالا باید دریافت که مغالطه صاحب رساله
درینجا هم جاری می توان ساخت که این عمل بطریق صحیح مرفوع متصل از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ثابت نشده بلکه از عموم اصحاب و اهلبیت هم در صحاح بسند معتمد صحیح مروی
نگردیده با آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم وجمله اصحاب کبار و اهلبیت اطهار در غلبه تکریم
شعائر الله و تعظیم بیت الله اقدم تمام امت اند واین از چند حال خالی نیست یا کعبه در ایام
سعادت فرجام ایشان نبود یا تکریم هیئت خاصه کذائیه را از دین نشمردند یا از مثوبت
و اجر این عمل نادان بودند الی آخر المغالطه بالجمله همین مغالطه در جمله مستحسنات فقهای حنفیه
و دیگر ائمه دین جاری می توان کرد اگر گوی احتمال دارد که صاحب رساله برطبق مذهب
اسماعیلی همه آن ایمه دین را از ضالین و مبتدعین بلکه از مشرکین می پندارد گوییم برین تقدیر
درین رساله برای اثبات دعاوی خود چرا از وشان سند می آرد و ثانیا میگوییم که مجرد عدم
نقل چیزی دیگر است ونقل ترک وعدم فعل چیزی دیگر مغالطه صاحب رساله اگر جاری
تواند شد در ثانی ست نه در اول صاحب فتح القدیر در بحث تسمیه وضو بعد از آنکه عدم نقل آن
در حدیث حضرت عثمان رض و حضرت علی رض ذکر نموده در جوابات آن فرموده و بالجملة عدم

النقل لا ینفی الوجود الخ پس قول او یا ماه ربیع الاول در ایام شان نبود یا ذکر ولادت
وحمائد نبوی را بتخصیص یوم و ماه بهیئت کذائیه از دین نشمرند الخ بر تقدیری صادق می آید
که صاحب رساله این امر ثابت می نمود که آنحضرات باذن شارع صرف در دیگر ایام و ماهها ذکر
حمائد نبوی میکردند و در ماه و ایام ولادت بجهت عدم اجازت شارع ترک می نمودند پس
درین صورت گنجایش ذکر این امر بود که ترک آنحضرات خالی ازین سه شق نبود الخ چنانکه بعض
علما در بعض مسائل صلوٰة گفته اند و چون صاحب رساله این امر ثابت نه نموده بلکه ائمه دین
فضائل مجالس اذکار باحادیث صحیحه و اشتغال صحابه اخیار بذکر حضرت سید ابرار در همه زمان
و ادوار بآثار صریحه ثابت می نمایند پس کجا گنجایش این وهم ست که آنحضرات درین ایام بجهت
عدم اجازت ترک نموده اند اما **قوله** هیئت کذائیه متعارفه این دیار پس این قول هم دلیل مما نعت
نمی تواند شد چه هرگاه فضیلت اجتماع برای مجالس اذکار شریفه و زیادت فضل عبادات در ازمنه
متبرکهٔ لطیفه و شرف ایام ولادت باسعادت جناب رسالتمآب و استحباب اعاده شکر نعمت
رب الارباب از مضامین احادیث سید المرسلین حسب تصریح ائمه دین و مستندین صاحب رساله
ثابت ست پس بر هیئت کذائیه یکجا نمودن چند حسنات مشروعه که شارع حکم آنها را مقید بقیدی
و مخصوص بهیئتی و مشروط بشرطی نفرموده باشد هیچ اعتراضات کردن و لب به تضلیل اکابر دین
کشودن اطلاق احکام مطلقات شارع را نسخ نمودن ست و ازهمین جا حال فساد دلیل چهارم
هم ظاهر گردید که حسب تحقیق محققین از علمای حنفیه وغیره هم برای استحسان افراد مقیده مندرجه
تحت مستحسنات عامه شریعت که شارع حکیم آن علی الاطلاق فرموده باشد و مقید بعدم آن
قیود مخصوصه زائده نه نموده باشد تنصیص بر تخصیص از مجتهدین سابقین ضروری نیست چنانکه
مستندین صاحب رساله تصریح آن نموده اند مثلاً در در مختار در بیان استحباب صلوٰة برای عموم
امراض نوشته ومنه الدعاء برفع الطاعون قول ابن حجر بدعة ای حسنة وکل طاعون
وباء ولا عکس الخ علامه شامی در حاشیه نوشته قوله حسنة کذا فی النهر قلت والبدعة
تعتریها الاحکام الخمسة کما اوضحناه فی باب الامامة الخ و در ذیل قوله کل طاعون
وباء نوشته وهذا بیان ادخول الطاعون فی عموم الامراض المنصوص علیه عندنا

وان لم ینصوا علی الطاعون بخصوصه الخ مقام تعجب است که اسماعیلیه برای اثبات
تضلیل ایمه دین از مجوزین عمل مجلس شریف و تحریم و ممانعت محفل منیف گاهی عدم ذکر
استحسان آن بخصوصه در کتاب و سنت پیش می آرند و گاهی عدم نقل از اصحاب و مجتهدین
دلیل گمراهی مجوزین می شمارند اما اینقدر نمی فهمند که آخر حکم تحریم و ممانعت امری و تفسیق
و تضلیل مجوزین آن هم از احکام شرعیه است پس برای آن دلیل خاص از کتاب و سنت
و نقل صریح از اصحاب و مجتهدین است چرا ضرور نیست اگر بعموم و اطلاق ذم بدعت آویزند
پس با وجود نافهمی مطلبش عموم کتاب و سنت در خوبی تکریم آنحضرت و اطلاق حسن مجالس
اذکار و توقیر حضرت سید ابرار چرا برای مجوزین این عمل که هیچگونه مزاحم شریعت نیست دلیل
استحسان آن نخواهد گردید و اگر خود را مجتهد قرار داده و با وجود عدم نقل از مجتهدین سابقین
در تحریم این عمل قیاس مع الفارق بر مسایل صلوة و غیره نموده آبروی اجتهاد را ریزند پس
استحسان محققین حنفیه و شافعیه و غیرهم را از فقها و محدثین و علماء معتمدین که اگرچه منصب
اجتهاد استقلالی نرسیده اما در اصول و فروع مذاهب خود ها کما ینبغی تحقیق و تدقیق
نموده اند و در کمالات علمیه و عملیه و تحقیقات دینیه این جهله را با وشان نسبت یکی از هزار هم
نیست و در دعاوی خود با وشان استناد هم میکنند چرا دلیل جواز این عمل نباید فهمید
و اگر گاهی باز بر سر سخن نرسد و سر کلام نفهمد و از نافهمی خود استحسان مستحسنات خاصه و هیئت
کذائیه و اثبات آن از اصول عامه مطلقه شرعیه را موقوف بر منصب اجتهاد مستقل دارد
تا گوش فرا آرد که علماء کاملین از عهد تلامذه مجتهدین تا شاه عبد العزیز صاحب و غیره
علماء لاحقین که باستحسان مستحسنات مخصوصه تصریح فرموده اند و آنها را از اصول عامه
مطلقه شریعت ثابت نموده اند این امر را موقوف بر منصب اجتهاد استقلالی نداشته اند
و این استحسان را اجتهاد نانگاشته اند مولوی خرم علی در شفاء العلیل ترجمه قول جمیل جائیکه
شاه ولی الله دهلوی اوراد و اشغال و اعمال سلاسل خود نوشته اند و از مشایخ چشتیه
انداختن آستین بر گلو وقت دعا آورده اند از شاه عبد العزیز صاحب در ترجمه

مذکورہ آوردہ مولانا نے فرمایا کہ بعض ناواقفوں نے اعتراض کیا ہے آستین گردن مین
ڈالنا کیونکر جائز ہوگا حالانکہ ادعیہ ماثورہ مین یہ ثابت نہین ہم جواب دیتی ہین
کہ قلب رداء یعنی چادر کا اولٹنا پلٹنا نماز استسقا مین رسول علیہ السلام سی ثابت ہی
تا حال عالم کا بدل جاوی تو اسیطرح آستین گردن مین ڈالنا امر مخفی کے اظہار کی واسطی
یعنی تضرع کی لئی یا واسطی گردش حال کی حصول مقصود سی کیونکر نا جائز ہوگا الی آخرہ بالجملہ
کسیکہ کتب دینیہ سابقین ولاحقین دیدہ است خواہد فہمید کہ استحسان اموریکہ مندرج
در منہیات شریعت اند و بکتاب و سنت مزاحمت ندارند موقوف بر حصول اجتہاد نیست
تحقیق و تدقیق اصول و فروع و ملکہ علوم دینیہ کفایت میکند کہ مجوزین این عمل را بخوبی تمام
حاصل بودہ است و با وجود اینہمہ ع مدعی گر نکند فہم سخن گو سر و خشت :: **قولہ** دلیل پنجم آنکہ
عدم نقل قول و فعل خیر البشر و صحابہ عالیقدر یکی از دلائل و براہین مذہب امام ابو حنیفہ است
چنانکہ در کتب معتبرہ فقہیہ ہمچو ہدایہ و بحر الرائق و مستملی شرح منیۃ المصلی وغیرہا جابجا عدم نقل را
حجت گرفتہ اند الی آخرہ **اقول** اگرچہ عدم نقل مذکور علی الاطلاق از دلائل و براہین مذہب
امام ابو حنیفہ علیہ الرحمہ میبود بنحویکہ جمیع افراد استحسانات علماء دین را ہم با وجود عدم مزاحمت
شریعت منع می نمود لاجرم جماعت محققین از حنفیہ حکم باستحسان استحسانات مخصوصہ بقصد خیر
باوجود عدم نقل مذکور نمی فرمود قطع نظر از اقوال دیگر محققین صاحب رسالہ کہ بذکر ہدایہ و بحر
و مستملی پرداخت بنظر انصاف سوی تحقیقات ہمین صاحب ہدایہ و صاحب بحر و صاحب
مستملی نظر باید انداخت از انجملہ آنکہ صاحب ہدایہ در بحث تلفظ نیت فرمودہ ویحسن ذلک
لاجتماع العزیمۃ الی آخرہ و صاحب بحر الرائق در ہمین مسئلہ بعد ازانکہ از منیہ مستحب بودن آن
بر مذہب مختار و از مجتبی تصحیح استحباب آن و از کافی و تبیین مستحسن بودنش بقصد جمع عزیمت
و از اختیار و محیط و بدایع سنت بودنش و از قنیہ و فتح بدعت بودن آن بطور اختلاف
نقل نمودہ میفرماید فتحرر من هذا انه بدعة حسنة عند قصد جمع العزيمة
وقد استفاض ظهور العمل بذلك في كثير من الاعصار في عامة الامصار
فلعل القايل بالسنة اراد بها الطريقة الحسنة لا طريقة النبي صلى الله

علیه سلام الخ و در غنیة المستملی بعد ازانکه از ابن ہمام لفظ بدعت آوردہ بطور استدراک فرمودہ لکن عدم النقل وکونہ بدعۃ لاینافی کونہ حسنا الخ **قولہ** صلوٰۃ رغائب وجماعت نوافل کہ آزادہ را ورای موارد ماثورہ ومنقولہ باوجود نظیر آن در اصل شرع ومواقع مشخصہ صرف بنابر عدم نقل ازان سرور مکروہ داشتہ اند الخ **اقول** اولاً بطور صاحب رسالہ توان گفت کہ عدم نقل ازان سرور مستلزم ممانعت وکراہیت نیست چنانچہ ہمین مستندات صاحب رسالہ از بحر رائق و در مختار وطحطاوی وطوالع الانوار وکافی وجلپی ومستملی وغیرہا بسیاری از امور را باوجود عدم نقل ازان سرور صلی اللہ علیہ وسلم جائز ومستحسن نگاشتہ اند وآن امور غیر ماثورہ ومنقولہ را در مواقع مشخصہ بنابر عدم نقل ازان سرور مکروہ نہ پنداشتہ اند در بحر رائق گفتہ وفی التجنیس ذکر الخلفاء الراشدین مستحسن بذلک جری التوارث وبذکر العمین و در در مختار گفتہ یندب ذکر الخلفاء الراشدین والعمین ونیز در در مختار گفتہ التسلیم بعد الاذان حدث فی ربیع الآخر سنۃ ۷۸۱ فی عشاء لیلۃ الاثنین ثم فی الجمعۃ وہی بدعۃ حسنۃ وایضا فی الدر المختار قراءۃ الفاتحۃ بعد الصلوٰۃ جہر اللمہمات بدعۃ قال استاذنا لکنہا مستحسنۃ للعادۃ والآثار وایضا فی الدر المختار فی مسئلۃ المصافحۃ بعد العصر وقولہم انہ بدعۃ ای حسنۃ مباحۃ کما افادہ النووی فی اذکارہ وغیرہ فی غیرہ الی آخرہ ونیز در در مختار گفتہ والتلفظ عند الارادۃ بہا مستحب ہو المختار وقیل سنۃ یعنی احبہ او سنۃ علماءنا اذ لم ینقل عن المصطفی والصحابۃ والتابعین بل قیل بدعۃ الخ طحطاوی بعد بدعۃ نوشتہ لکنہا حسنۃ علی المعتمد لاسیئۃ الخ ونیز در در مختار نوشتہ وجاز تحلیۃ المصحف لما فیہ من تعظیمہ الخ ایضا فیہ وعلی ہذا لاباس بکتابۃ اسامی السور وعدد الآی والعلامات فہی بدعۃ حسنۃ الخ ونیز در در مختار گفتہ ولاباس بہ عقب العید لان المسلمین توارثوہ فوجب اتباعہم وعلیہ البلخیون ولایمنع العامۃ من التکبیر فی الاسواق فی الایام العشر وبہ ناخذ بحر ومجتبی وغیرہ الخ طحطاوی در فصل جمعہ آوردہ وسئل العلامۃ محمد البرہمتوشی عن حکم الترقیۃ فقال انہا بدعۃ حسنۃ استحسنہا المسلمون وقال صلی اللہ علیہ وسلم ما رآہ المسلمون حسنا

فهو عند الله حسن الخ بالجمله از کتب مذکوره و دیگر کتب معتمده مشهوره اگر شواهد این امر نقل
نمایم دفتری ضخیم میگردد پس علی الاطلاق بحواله این کتب ادعا نمودن که بمذهب امام اعظم قدس سره نفل
ازان سرور موجب ممانعت ست و بران بنا تضلیل علماء دین که استحسان این عمل فرموده اند
نمودن سفاهت ست و ثانیا صلوة رغایب و همچنان صلوة نصف شعبان را هم بسیاری از محققین
دین مستندین صاحب رساله و امثالش جائز بلا کراهت نوشته اند پس باستشهاد عبارة چند متن
صاحب غنیة المستملی وغیره آنرا علی الاطلاق بمذهب امام ابو حنیفه نسبت نمودن ورسشته بیت
در عین العلم گفته وکل ما ورد فیه فضیلة کصلوة الرغائب ولیلة النصف من شعبان
وکانوا یواظبون علیها الخ و همچنان ست در کنز العباد وغیره کتب فقه مستندات ایشان
و ملا علی قاری در شرح اربعین بعد نقل قول علامه ابن حجر نوشته و فیه ان الصلوة خیر
موضوع واحیاء کل لیلة بالعبادة مشروع واذا لم یصح حدیثهما لم یلزم عدم
فعلهما نعم لا یعتقد سنیتهما مع انه جاء فی لیلة شعبان قوموا لیلها وصوموا یومها
وقد سماها الله تعالی فی القرآن لیلة مبارکة فهی من موسم الخیرات ومنازل
البرکات فصلوة مائة رکعة بای طریق لا یکون من البدع المذمومة مع ما ورد
عن ابن مسعود رض ان ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن الخ و نیز ملا علی قاری
در رساله فضائل نصف شعبان فرموده قلت جهالة بعض الرواة لا یقتضی کون الحدیث
موضوعا وکذا نکارة الالفاظ فینبغی ان یحکم علیه بانه ضعیف ثم یعمل بالضعیف
فی فضائل الاعمال اتفاقا مع ان نفس الصلوة النافلة فی تلك اللیلة ثابتة عن النبی
صلی الله علیه وسلم بطرق صحیحة فلا یضره ضعف بیان الکمیة والکیفیة فان الصلوة
خیر موضوع واحسن مشروع عند کل مقبول ومطبوع وبهذا تبین جواز ما یفعله
الناس فی بلاد ما وراء النهر وخراسان والروم والفرس والهند وغیرها من مائة رکعة کل رکعة
فیها سورة الاخلاص عشر مرات علی ما ذکره صاحب القوت والاحیاء وغیرهما
فانه وان لم یصح ولکن لا مانع من فعله ولو علی وجه الدوام نعم اعتقاد کونه سنة
غیر صحیح عند العلماء وکذا اداءه جماعة مکروه عند بعض الفقهاء الخ اما ادای نوافل

بجماعت پس انہم علی الاطلاق کی مکروہ و ممنوع بالاجماع والاتفاق ہست چنانکہ مزعوم اہل شقاق ہست
چہ اکثر محققین بدون تداعی جائز بلا کراہت و با تداعی مع الکراہت نوشتہ اند و در معنی تداعی ہم
در کتب فقہیہ اختلافہا نگاشتہ اند علامہ کفوی در طبقات حنفیہ در ذکر امام صدر کبیر برہان الدین
محمود صاحب محیط برہانی نوشتہ و فی باب الامامۃ من کتاب الصلوۃ من المحیط قال لا یکرہ
الاقتداء بالامام فی النوافل مطلقا نحو القدر والرغائب ولیلۃ النصف من شعبان
ونحو ذلک لان ما رآہ المسلمون حسنا فھو عند اللہ حسن خصوصا اذا استمر فی
بلاد الاسلام والامصار لان العرف اذا استمر نزل منزلۃ الاجماع وکذا العادۃ اذا
استمرت واشتہرت وفی اکثر بلاد الاسلام یصلون الرغائب مع الامام وصلوۃ
لیلۃ القدر لیالی رمضان ولو یشتہر ان النبی علیہ السلام صلی لیلۃ النصف من شعبان
ولیلۃ الرغائب و القدر ومع ذلک صلی المومنون مع الجماعۃ فی اکثر امصار الموحدین
وبلادھم وما رآہ المومنون حسنا فھو عند اللہ حسن و فی تلک الصلوۃ مع الجماعۃ
مصالح وفوائد نحو رغبات المومنین فی تلک الصلوۃ واعطاء الصدقات من الدراھم
والاطعمۃ والحلاوی و غیر ذلک و منع بعض الفقہاء ذلک لکن افسادھم اکثر من
اصلاحھم لان فی المنع منع الصدقات ومنع رغبۃ الناس عن الحضور فی الجماعات
وذلک لیس مرضیا عقلا وسمعا ومن افتی بذلک فقد اخطاء فی دعواہ الخ ملخصا
وبعد بیان اختلافات نوشتہ و رأیت فی فتاوی الصوفیہ لا یکرہ التطوع بالجماعۃ
مطلقا اذا صلوا بغیر اذان ولا اقامۃ لعدم التداعی حقیقۃ وھو الاذان والاقامۃ
وقد صرح فی شرح الکافی الناصحی فی صلوۃ الکسوف حیث قال انما یکرہ التطوع
بجماعۃ اذا صلوھا علی وجہ استدعاء الناس الیہا بجماعۃ کما یدعی الی المکتوبۃ
ولاشک ان استدعاء الناس الی المکتوبۃ لا یکون الا بالاذان قولہ اذا نادیتم
الی الصلوۃ الآیۃ والنداء لیس الا بالاذان فکذا الاستدعاء ذکرہ فی الجامع الصغیر
الخانی ویؤیدہ ما فی الظہیریۃ فعلم ان التداعی رفع الصوت بالاذان والاقامۃ
وفی السراجیۃ ان امامۃ النبی علیہ السلام لیلۃ المعراج کانت فی النوافل وذکر المعلی

الفاضل يعقوب فى شرح الشرعة واصح ما جاء من نوافل الصلوة صلوة التسبيح بعد نقل ما فى المقدمة من صلوة الرغائب والبراءة والقدر بقى ههنا بحث وهو انه هل يكره امثال تلك التطوعات بجماعة ام لا قال فى خزانة الفتاوى التطوع بجماعة فى غير رمضان مكروه وقال شارح النقاية لا يكره الاقتداء بالامام فى القدر والرغائب ونصف شعبان لان ما رآه المومنون حسنا فهو عند الله حسن الى آخره ملخصا وثالثا قياس مسئلہ مبحوث عنہا بر صلوۃ رغائب وجماعت نفل قیاس مع الفارق صاحب فتح القدير در بحث تلبیہ در شرح قول ہدایہ ولو زاد فیہا جاز خلافا للشافعی ہو اعتبرہ بالاذان والتشهد من حيث انه ذكر منظوم ولنا ان اجلاء الصحابة كابن مسعود وابن عمر وابى هريرة رض زادوا على الماثور ولان المقصود الثناء واظهار العبودية فلا يمنع من الزيادة عليه الخ در بیان عدم جواز قیاس زیادت تلبیہ بقدر مسنون بر زیادت تشہد گفتہ بخلاف التشهد لانه فى حرمة الصلوة والصلوة تتقيد بالوارد لا يسنا لم يجعل شرعا كحالة عدمها ولذا قلنا يكره تكرارها بعينه حتى اذا كان فى غير ما ذكرنا قلنا لا يكره الزيادة لانه اطلق فيه من قبل الشارع نظرا الى فراغ اعمالها الخ پس اگر عدم نقل جماعت در نماز نفل دلیل انحصار بر افراد وکراہت جماعت بجہت لزوم تغییر عبادت از شارع قرار داده آید که حضرت شارع در فرائض جماعت سنت و در نفل عبادت افراد مقرر نموده اند یا بجهت عدم نقل کدامی ہیئت خاصه در تعیین نماز حکم بکراہت خصوص صلوة رغائب وغیره حسب فہم بعض علماء کرام کرده آید مستلزم آن نیست که ہر امر خاص که داخل حرمت صلوة نیست باوجود اندراج تحت اطلاق احکام عامہ شریعت که استحسان آنہا مشروط بشرطی ومقید بقیدی ومخصوص بعینی نیست باوجود عدم لزوم تغییر ومزاحمت کدامی سنت صرف بوجه عدم نقل از آن سرور على الاطلاق ممنوع شود چه جای آنکه عبادات منقوله ماثوره را صرف بجہت ہیئت اجتماعیہ بنابر تجویز اوہام باوجود عدم نقل منع ائمه اعلام ممنوع وحرام گفته شود واز ہمین مقام بوضوح رسید حال فساد استدلال بقول صاحب ہدایہ یکره ان يتنفل بعد طلوع الفجر باكثر من ركعتى الفجر لانه عليه السلام

لم یوجد علیهما مع حرصه علی الصلوة الخ که قیاس عمل مجلس مولد بران قیاس مع الفارق است
وجواز زیادت بر قدر سنت در امری که مقصود ازان مطلق ثناء و تعظیم ست از قول صاحب هدایه
ظاهرست و بالاتر ازین همه ست ذکر قول صاحب هدایه من احرم وفی بیته او قفصه معه
صید فلیس له ان یرسله وقال الشافعی ان یرسله لانه متعرض للصید بامساکه
ولنا ان الصحابة کانوا یحرمون وفی بیوتهم صیود ودواجن ولم ینقل عنهم ارسالها
وبذلک جرت العادة الفاشیة وهی من احدی الحجج الخ چه معنی قول صاحب هدایه
آنکه مقید بودن صید در خانه محرم خللی در احرام نمی رساند و احرام رها کردن آنرا بر محرم واجب نگرداند
که وقت احرام صحابه کرام در خانهای ایشان هم صیود می بودند و منقول نیست که وقت احرام
آنها را رها می نمودند پس درین قول صاحب هدایه بجا ذکر این امر ست که هر امر با وجود اندراج
تحت اطلاق مندوبات شایع و عدم مزاحمت صرف بجهت عدم نقل ازان سرور یا بجهت عدم
نقل از صحابه کرام علی الاطلاق ممنوع حرام میگردد تا صاحب رساله المفید باشد اما صاحب رساله فقره وهی من احدی الحجج
نمی بیند که صاف و صریح گردن دین جدید بجدید رای شکنند و از کمال نافهمی و بی باکی نقل میکند قوله
وفی العالمکیریة قراءة الکافرون الی الآخر مع الجمع مکروهة الخ اقول در همان فتاوی
عالمگیری در بسیاری از مسائل جابجا با وجود عدم نقل از سنت با وجود عدم نقل از صحابه
و تابعین حکم جواز و استحسان داده است پس باستشهاد یک روایت عالمگیری با وجود موجود بودن
دیگر روایات مخالف آن در همان کتاب بلکه همان باب چگونه امری را که هیچگونه مزاحم کدامی سنت
نیست با وجود اندراج تحت اطلاق مندوبات شرعیت و استحسان ائمه امت ممنوع قرار دادن
و بنا بر آن سعی بتضلیل و تفسیق ائمه دین که استحسان این عمل فرموده اند افتادن درست گردیده قوله
تخصیص یوم و شهر الخ اقول اگر مراد از تخصیص اعتقاد حصر جواز ادای امری مطلق در زمان خاص
و عدم جواز ادای آن در غیر آن زمان ست پس ذکرش درین مقام محض فضول و تطویل کلام است
و اگر مراد اعتیاد بدان در کدامی افراد زمان ست پس حاصلش آنکه صاحب رساله مصباح الضحی که
مجمع علیهما ست در رساله مذکوره از ملا علی قاری علیه الرحمه آورده که عادت کر لینا
سنت کا بعض اوقات میں نہیں نام رکھا جاتا ہے بدعت الخ و همچنان ست کلام در تخصیص هیئت

قوله عجب ست که جماعت نفل در غیر موارد متوارثه وتنفل بعد طلوع صبح الخ اقول قیاس
این عمل بر خصوص هیئات صلوات واوقات آن که قیاس مع الفارق ست پس این چنین
رقص الجمل صاحب رساله قابل خندیدن ست لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
قوله دلیل ششم آنکه علما نوشته اند که همچنانکه اتباع در فعل باید در ترک نیز شاید الخ اقول
اگر مراد این ست که همچنانکه در فعل مامورات شرعیه اتباع شارع باید همچنان در ترک از منهیات
شرعیه اتباع شارع باید پس استدلال بدان بر اثبات ممانعت مجلس شریف و نسبت
ضلالت بمجوزین این عمل محض لغو ست و اگر مراد این ست که هر امریکه از فعل آنحضرت ثابت
نباشد یا آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد عمل آنرا گذاشته باشند علی الاطلاق وجوب [illegible]
مجوز و فاعل ست این گونه در کلام کسی هیچ مقال یافته نشود بر تقدیر صحت نقل نام نسبت آن
بسوی علما علی الاطلاق بوجهی که مفید اتفاق و مثبت [illegible] این اتفاق باشد [illegible]
باطل ست و این ادعاء عام و تضلیل ائمه اسلام برین بنا فاسد و باطل ست روی البخاری
ومسلم ومالک وغیرهم عن الصدیقة رضی الله تعالی عنها ما سبح رسول الله
صلی الله علیه وسلم سبحة الضحی وانی لاسبحها وان کان رسول الله لیدع العمل
وهو یحب ای یعمل خشیة ان یعمل فیفرض علیهم پس اگر در ترک آنحضرت صلی الله که از کدام
قرینه خاص برای تحریم و ممانعت حسب فهم مجتهدین در جائی بوده باشد در آنصورت استدلال
بدان درست خواهد بود اما علی الاطلاق برای اثبات ضلالت مستحسنات ائمه دین و تحریم امریکه
مندرج مندوبات مطلقه شارع اند استدلال بمجرد ترک آنحضرت صلی الله علیه وسلم نتوان نمود
قوله کذا فی المواهب اللطیفة الخ اقول در عبارت مواهب لطیفه حسب نقل صاحب تفهیم
المسائل که این قول بذیل دلیل انکار تلفظ آمده و دران نسبت انکار بملا علی قاری هم نموده حالش
آنکه در مرقاة فرموده اختلفوا فی التلفظ بما یدل علی النیة بعد اتفاقهم علی ان الجهر
غیر مشروع فالاکثرون علی ان الجمع بینهما مستحب الخ و بعد ازان نوشته وقیل لا یجوز
التلفظ بالنیة فانه بدعة والمتابعة کما یکون فی الفعل یکون فی الترک الخ باز
در رد این قول نوشته قد یقال نسلم انها بدعة لکنها مستحسنة الی آخره پس

درخصوص بحث مواہب لطیفہ ہم ہمین قدر کہ بعض قائل این فعل ہم اند ادعا عامی توان نمود اما ادعاء اطلاق وایہام اجماع واتفاق کی جائز خواہد بود بالخصوص درصورتیکہ بتصریح مستند این صاحب رسالہ اکثر علما قائل جانب خلاف درخصوص ہمان مسئلہ باشند پس چہ جائی آنست کہ در دیگر مسائل حسب ادعاء اطلاق آن قول را استدلال جازم قرار دادہ آید ونسبت ضلالت بائمہ دین از فقہا ومحدثین کردہ آید لاسیما درحالتیکہ صاحب مواہب لطیفہ بسیاری از امور را باوجود عدم فعل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در تالیفات خود استحسان نمودہ باشد طرفہ آنست کہ ازین دلیل نسبت ضلالت بسوی محققین دین متین وائمہ شرع مبین کہ از مجوزین این عمل اند لازم میگردد اند وبطلان اکثر اقوال صاحب رسالہ نیز کہ بیطلان این دلیل ثابت میگردد از انکہ ہم باری اگر ترک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بمعنی مزعوم وہابیہ علی الاطلاق واجب الاتباع باشد پس برین تقدیر بموجب ہمین دلیل حرمت مستحسنات تابعین وتبع تابعین بلکہ صحابہ کرام رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین ہم بثبوت خواہد رسید ومعاذ اللہ نسبت ضلالت سوی آنحضرت ہم عائد خواہد گردید کہ آنحضرت باوجود اطلاق بدعت واقرار ترک آنحضرت وعدم ثبوت از سنت استحسان و تجویز فرمودہ اند حالانکہ ہمہ آن امور باتباع آنحضرت واجب الترک بودہ اند واگر صاحب رسالہ ازین دلیل گریز نمودہ عذر اندراج مستحسنات آنحضرات در تعمیمات شرعیہ پیش آرد ہمین عذر از جانب دیگر فقہا ومحدثین مقبول پندارد واز نسبت ضلالت بسوی آنحضرات باز آید واز خرافات خود توبہ نماید وما علینا الا البلاغ **قولہ** قال صاحب مجمع البحرین فی شرحہ الخ **اقول** ہرچند کہ کتاب مذکور غیر موجود واعتماد بر نقل این طائفہ نہ توان نمود لیکن قطع نظر از ان اولا در عبارت منقولہ در قول حضرت امیر المومنین علی رضی اللہ تعالی عنہ لفظ تردید موجود کہ ان اللہ لا یثیب علی فعل حتی یفعلہ رسول اللہ او یحث علیہ پس امریکہ عدم فعل آنحضرت وترک آنجناب در ان با ثابت ومنقول باشد معہذا حث وترغیب شرعی در ان موجود باشد بموجب قول مرتضوی صرف باستدلال ترک وعدم فعل آنرا حرام وضلالت نہ توان گفت پس آوردن صاحب رسالہ این قول را در نمودار این دلیل محض بیکارست اما انچہ تفریع برین نمودہ حیث قال فیجاد لالت برینکہ اگر عملی فی نفسہ مستحسن باشد اما فعلش از ان سرور ماثور نباشد ترک آن در حق امت عین

اتباع سنت و فعل آن موجب تنواخذہ خدا الخ میگویم کہ درینجا دلالت ست بر اینکہ صاحب رسالہ
باوجودیکہ بی فہم و ادراک ست معہذا ہم چالاک و بی باک ست صراحۃ در قول مرتضوی تردید
موجود ست آنرا پس پشت می اندازد و یک شق را ازان گرفتہ بمطلب خود راست می سازد
وثانیا روایت نہی را معارض ست انچہ دیگر فقہاء و مفسرین روایت می فرمایند کہ حضرت
امیر المومنین باوجودیکہ مردمان را مشغول صلوۃ در مصلی عید دیدند اما نہی نفرمودند در تفسیر کبیر
آوردہ عن علی رضی اللہ عنہ انہ رأی فی المصلی اقواما یصلون فقال ما رأیت رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم یفعل ذلک فقیل الا تنہاہم فقال اخشی ان ادخل تحت قولہ تعالی
ارایت الذی ینہی عبدا اذا صلی الخ وثالثا قیاس عمل مولد و دیگر مستحسنات ائمہ دین
بر احکام ہیات نماز باوجودیکہ صحیح نمی تواند شد کما مر و رابعا در خصوص مسئلہ نماز نفل
بروز عید ہم بر مجوزین و فاعلین آن حکم ضلالت چنانکہ مزعوم مؤلف صاحب رسالہ التحبیر مسلم ست
چہ درین فعل در سلف اختلاف بودہ است بعض اکابر دین از صحابہ و تابعین عادت بخواندن
نماز تطوع میداشتند و آنرا حسن و جائز می فرمودند و بعض دیگر برای اظہار آنکہ کسی آنرا سنت
راتبہ نماز عید نداند کہ زمانہ قرب اسلام و عدم تدوین احکام بود آنرا ترک می نمودند و بعض
دیگر حسب اجتہاد خود قائل بکراہت ہم بودند کہ در شروح حدیث اینہمہ تفصیل موجود ست
و قاضی خان فرمودہ وعن بعض الصحابۃ انہم کانوا یتطوعون قبل صلوۃ العید الخ
و در مذاہب ائمہ مجتہدین ہم اختلاف ست در مذہب امام شافعی بقول مشہور صحیح کراہت ندارد
امام نووی در شرح صحیح مسلم آوردہ ولا حجۃ فی الحدیث لمن کرہہا لانہ لا یلزم من
ترک الصلوۃ کراہتہا والاصل ان لا منع حتی یثبت الخ و در مذہب حنفی ہم اختلاف ست
قول مشہور ہمین ست کہ درجہ کراہت دارد اما بسیاری از فقہا جائز بلا کراہت ہم میدانند
و نفی را محمول بر نفی سنیت می پندارند در تاتارخانیہ آوردہ قال ابوبکر الرازی معنی
قول اصحابنا رحمہم اللہ تعالی لیس قبل العیدین صلوۃ ای صلوۃ مسنونۃ لا ان
الصلوۃ قبل العیدین مکروہ الا ان الکرخی نص علی الکراہۃ الخ شیخ عبدالحق
محدث در شرح سفر السعادۃ آوردہ و گفتہ اند [illegible] نماز

مسنون نیست نه آنکه مکروه ست فی حد ذاته الخ و وجه قول مشهور اینکه اگر چه مجرد ترک دلیل ممانعت نیست اما با وجود حرص بر احراز فضل نماز نفل در سائر ایام که درین روز عادت بر کف از جمله نوافل قبل عید مقرر و مستمر گردید البته تغیر آن عادت مخصوصه درجه کراهت اقلاً گو کراهت تنزیهی باشد که برای کراهت تحریمی دلیل خاص بر نهی و منع باشد معهذا انچه قائلین کراهت نوشته اند امثال این مستحبین صاحب ساله باید شنید در در مختار از بحر آورده اما العوام فلا یمنعون من تکبیر ولا تنفل اصلا لقلة رغبتهم فی الخیرات بحر الخ **قوله** دلیل هفتم فقها نوشته اند لو کان فی شیٔ وجوه کثیرة توجب الحل و الجواز و وجه واحد یوجب الحرمة ترجح جانب الحرمة الخ الی قوله همچنین ست حال عمل مولد که تذکر شمائل و احوال ولادت و دیگر صفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم فی نفسه مستحب ست و محبوب چون با خصائص نامشروع و قیود منهی عنه مخلوط شد بدعت و مکروه گشت الخ **اقول** اولا که ادعاء مخلوط شدن با قیود منهی عنه آنوقت قابل ذکر بود که آنرا ثابت می نمود حالانکه جواز بلکه استحباب اجزای دقیود آن از شرع شریف ثابت ست اما اجتماع و احتفال برای ذکر حضرت سرور عالم صلی الله علیه وسلم و ورد درود شریف و بیان احوال مبارک و خواندن قرآن مجید و نعت شریف پس کفایت میکند ورود احادیث بسیار در صحاح روایات متضمن فضائل مجالس اذکار در صحیح مسلم آورده عن ابی هریرة رض لا یقعد قوم یذکرون الله الا حفتهم الملائکة وغشیتهم الرحمة ونزلت علیهم السکینة الحدیث صاحب تحفة الاخیار ترجمه مشارق الانوار که از ارکان معتمدین وهابیه اسماعیلیه ست بذیل حدیث شریف نوشته قرآن اور حدیث پڑھنا خدا کا نام لینا لوگون کو وعظ او نصیحت کرنا درود اور کلمه پڑھنا یه سب ذکر مین داخل هے الخ اما مشرف دانستن زمان ولادت باسعادت و استحباب اعادهٔ شکر این نعمت پس آنهم مسلم محققین از ائمه دین و مستند باسناد حدیث صحیح حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم است بار هی اگر بر دیگران اعتمادش نباید در کلام علامه ابن حاج که در اجلهٔ مسلمین اوست مطالعه نماید اما سرور و فرحت بذکر نعمت ولادت پس آنهم در دین مبین محمدی متعین ست که صاحب مائة المسائل هم قائل آن گردیده و هیچ حیله برای انکار آن ندیده اما اعتقاد استجابت دعا

وحصول مزیت برکت از فعل عبادت در مجمع صلحا و مجالس مسلمین و اوقات نیک و ازمنۂ متبرکہ پس
آنہم حسب تحقیق مفسرین و محدثین از مضامین آیات و حدیث ثابت ست و درینجا بریک سند معتمد کفایت
می کنم در تفسیر عزیزی بذیل تفسیر سورۂ قدر نوشتہ بالجملہ از مضمون این سورہ معلوم میشود کہ عبادت
وطاعت را بسبب اوقات نیک و مکانات متبرکہ و حضور و اجتماع صالحان در ایجاب ثواب و ایراث
برکات و انوار مزیتی عظیم حاصل میشود الی آخرہ فقیر میگوید کہ بیان مشاہدہ ہمین انوار و برکات
والد ماجد صاحب تفسیر عزیزی در فیوض الحرمین نمودہ جائیکہ فرمودہ کنت قبل ذلک بمکۃ
المعظمۃ فی مولد النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی یوم ولادتہ والناس یصلون علیہ صلی اللہ
علیہ وسلم ویذکرون ارہاصاتہ التی ظہرت فی ولادتہ ومشاہدہ قبل بعثتہ فرأیت
انوارا سطعت دفعۃ فتاملت تلک الانوار فوجدتہا من قبل الملائکۃ الموکلین بامثال
ہذہ المشاہد وبامثال ہذہ المجالس ورأیت تخالط انوار الملائکۃ انوار الرحمۃ الخ
اما تقسیم طعام و شیرینی پس حالش اینکہ قطع نظر از استحسان دیگر علماء دین از مکاتیب حضرت شیخ مجدد ہم
کہ بحسب ظاہر مستند و معتمد صاحب رسالہ اند عمل پختن طعام بروحانیت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
و خورانیدن بمسلمانان ثابت ست و عبارتہ ہکذا امروز طعامہای متلون فرمودہ ایم کہ بروحانیت
آنسرور علیہ الصلوۃ والسلام پزند و مجلس شادی سازند الی آخرہ و شاہ ولی اللہ جد امجد و سند مستند
اسماعیل دہلوی از والد و مرشد و استاد خود شاہ عبد الرحیم صاحب انفاس العارفین آوردہ در ایام
وفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چیزی فتوح نشد کہ طعام نیاز آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پختہ شود
قدری نخود بریان و قند سیاہ نیاز کردم الی آخرہ بلکہ شاہ عبد العزیز صاحب دعوی اجماع بر جواز آن
نمودہ اند کہ در رسالہ ذبیحہ کہ در زبدۃ النصائح مطبوع ہم گردیدہ ست در دفع طعن التزام عرس
بزرگان خود از خود در بیان جواز عرس فرمودہ اند این طعن مبنی ست بر جہل باحوال مطعون علیہ
زیرا کہ غیر از فرائض شرعیہ مقررہ را ہیچکس فرض نمی داند آری زیارت و تبرک بقبور صالحین و امداد
ایشان بامداد ثواب و تلاوت قرآن و دعای خیر و تقسیم طعام و شیرینی امر مستحسن و خوب ست باجماع
علماء و تعیین روز عرس برای آن ست کہ آن روز مذکر انتقال ایشان می باشد از دار العمل بدار
الثواب والا ہر روز کہ این عمل واقع شود موجب فلاح و نجات ست و خلف را لازم است

که سلف خود را باین نوع بر و احسان نماید الخ بالجملہ قیود ہیئت کذائیہ ازینها و امثال اینها که ائمہ دین جائز
میدارند و وہابیہ اسماعیلیہ موجب ضلالت می انکارند ہمہ آن قیود استحباب آنها از مضامین احادیث
و آثار ثابت و اگر کسی از جملہ امری از محرمات و مکروہات بعمل آید آنرا خارج از بحث و تحقیق و اصل مسئلہ
باید شمرد و نیز الاطلاق مخلوط بودن تذکر شمائل آنحضرت با قیود منہی عنہ و خصائص نامشروع مفوہ
ساختن و برای ابطال عمل مولد بذکر قول فقہا لو کان فی شیء وجوہ کثیرۃ پرداختن سفاہت ست
که این عمل چنانکہ ائمہ دین استحسان آن فرمودہ اند ہیچکی از وجوہ حرمت دران ثابت نیست و ثانیا
فقہاء کرام اینہم فرمودہ اند کہ از مجرد اقتران و مجاورت کدامی امر مشروع با امر ممنوع آن امر علی الاطلاق
غیر مشروع نمیگردد در غنیۃ المستملی در بیان انصات وقت خطبہ آوردہ ولذا ذہب بعضہم الی ان
البعد فی زماننا من الامام افضل کیلا یسمع مدح الظلمۃ لکن الصحیح ان القرب افضل
لما مر من الحدیث والحاصل ان الدنو فضیلۃ فلا تترک لاجل ما یجاورھا من معصیۃ
غیرہ کاتباع الجنازۃ التی معہا نائحۃ الی آخرہ علامہ شامی در رد محتار در بحث زیارت قبور
آوردہ قال ابن حجر فی فتاواہ ولا تترک لما یحصل عندھا من منکرات ومفاسد لان
القربات لا تترک لمثل ذلک بل علی الانسان فعلھا وانکار البدع بل ازالتھا ان امکنہ
قلت ویؤیدہ ما مر عن عدم ترک اتباع الجنازۃ وان کان معہا نساء نائحات الخ پس اگر
جملہ امور نامشروعہ در بعض مجالس در بعض اوقات قرین این عمل نمایند بموجب این اقوال اقتران
آن امور خارجیہ اصل عمل مولد را حرام نخواہد ساخت **قولہ** دلیل ہشتم آنکہ در حدیث شریف ست
من تشبہ بقوم فہو منہم الی قولہ در ہنود جنم اشٹمی ست کہ دران تولد کنہیا حسب اعتقاد شان
میشود پیش اہل بصیرت و بصر ہیچ تفاوت عید مولد باین اعیاد نیست الخ **اقول** حسب تصریح
محققین مستندین صاحب رسالہ ہم مراد از تشبہ ممنوع آنست کہ موافقت کفار در فعل مخصوص ایشان
کہ از شعار شان باشد نمودہ آید ملا علی قاری در شرح فقہ اکبر حضرت امام اعظم رضی اللہ تعالی
عنہ آوردہ اما جواب بعض العلماء فی مقام الانکار لبس ھذہ الکسوۃ بان لبس قلنسوۃ
الازبکیۃ ایضا بدعۃ فلیس فی محلہ فانا ممنوعون من التشبہ بالکفرۃ واھل البدعۃ
المنکرۃ فی شعارھم لا منہیون عن کل بدعۃ ولو کانت مباحۃ سواء کانت من

افعال اهل السنة او من افعال اهل البدعة فالمدار علی الشعار الی آخرہ وہمچنان امریکہ
بہ نیت ادای رسم جاہلیت وبقصد تکلف مشابہت ادا نمودہ شود گو مذموم نباشد داخل تشبیہ
ممنوع ست پس برای تضلیل ائمہ اسلام وابطال شرف ایام ولادت باسعادت حضرت
سید الانام علیہ الصلوۃ والسلام متبرک وشریف دانستن آن ایام واظہار فرحت وسرور
بذکر احوال وفضائل حضرت سید رسل وایصال ثواب تلاوت قرآن مجید ودعوات اخوان
وادای دیگر صدقات وقربات را بقصد شکر نعمت کہ عمل مولد عبارت ازان ست داخل وعید
من تشبہ بقوم فہو منہم ولیس منا پرداختن وباین کلمہ شیطانیہ کہ مابین این عمل وجنم
اشٹمی ہنود کہ دران تولد کنہیا حسب اعتقاد ایشان میشود ہیچ تفاوت نابست نمودہ ساختن
قولی ست باطل وقبیح وامری ست لغو وفضیح اگر کسی اعیاد کفار را مانند جنم کنہیا ومہرجان
وغیرہ عید میکرد انید البتہ دررو آن ذکر وعید فہو منہم ولیس منا می رسید حالانکہ
مشرف دانستن ایام ولادت باسعادت واظہار سرور وفرحت بذکر احوال خاتم رسالت
صلی اللہ علیہ وسلم نہ از اعمال شعار نصاری وہنود ست ونہ ادای رسم کفار وجہالت
ازان مقصود ست وازانجا کہ اضراب صاحب رسالہ ای آنکہ بفہم سخن رسند برای تکفیر اہل اسلام
اکثر ذکر این حدیث میکنند دریجا مثال از اربعین اسحاقیہ می نویسیم در مسئلہ چھوچک
کہ رسم اہل ہندست نوشتہ فرستادن جہز وغلہ وغیرہ از طرف نانہال بداد اگر بہ نیت
صلہ رحم باشد جائز ست الی قولہ واگر بنیت ادای رسم جہالت باشد جائز نیست کہ
دران تشبیہ برسم ہنود لازم خواہد آمد وآن درست نیست قال علیہ الصلوۃ والسلام
من تشبہ بقوم فہو منہم الی آخرہ باید دید کہ مروانید یعنی طریقہ مروجہ چھوچک بہ نیت
کہ از قسم خیر ست داخل تشبیہ نہ ساختہ وبہ نیت ادای رسم جہالت حکم بلزوم تشبیہ نمودہ
باد خال در وعید من تشبہ بقوم فہو منہم پرداختہ وتفصیل عدم لزوم تشبیہ کفار در این
عمل وممکن نبودن اندراج این عمل دران وعید در جواب تحریر برادر بزرگ خواہد آمد **قولہ**
دلیل نہم آنکہ در حدیث شریف ست الامور ثلثۃ امر تبین لک رشدہ فاتبعہ
وامر تبین لک غیہ فاجتنبہ الی قولہ وعن نعمان بن بشیر رضقال سمعت

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان الحلال بین والحرام بین وبینہما مشتبہات الخ

اقول جمہور محققین ائمہ دین کہ مستند صاحب رسالہ اند در شروح حدیث تصریح فرمودہ اند
کہ اصل در اشیا حلت واباحت است پس چیزیکہ از شارع دلیل تحریم بران قایم نباشد داخل
حلال بین ست پس استدلال باین احادیث بی فہم معانی وبی دیدن شروح حدیث درست نیست
ملا علی قاری علیہ الرحمۃ در مرقاۃ شرح مشکوۃ شریف فرمودہ الحلال بین ای واضح لایخفی
حلہ بان ورد نص علی حلہ او مہد اصل یمکن استخراج الجزئیات منہ کقولہ تعالی
خلق لکم ما فی الارض جمیعا فان اللام للنفع فعلم ان الاصل فی الاشیاء الحل الا
ان یکون فیہ مضرۃ والحرام بین ای ظاہر لایخفی حرمتہ بان ورد فیہ نص علی
حرمتہ وبینہما مشتبہات ای امور ملتبسۃ لکونہا ذات جہۃ الی کل من الحلال
والحرام الخ ونیز ملا علی قاری در مرقاۃ بذیل حدیث شریف وسکت عن اشیاء عن غیر
نسیان فلا تبحثوا عنہا فرمودہ دل علی ان الاصل فی الاشیاء الاباحۃ کقولہ تعالی
ہو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا الخ ونیز در مرقاۃ در کتاب الاطعمہ بذیل حدیث
ما سکت عنہ فہو مما عفا عنہ نوشتہ فیہ ان الاصل فی الاشیاء الاباحۃ الخ
دریخا باید دانست کہ طائفہ ہوائیہ راگیدی دیگرست وآن اینکہ اشیائی راکہ در کتاب وسنت
تحریم ومنع آن مفقود ست بلکہ قول مجتہدی ہم در تحریم بلکہ کراہت آن غیر موجود باوجود
اندراج در مشارع بات شریعت وبعود ن ہیچگونہ مزاحمت گاہی داخل حرام بین وگاہی
داخل مشتبہات میسازند واصل در اشیا حرمت می انگارند وبمسئلہ متعلقہ قبل بعثت دست
می‌شند وبرای اثبات مدعای خود بعض عبارات مبہمہ مجملہ از نافہمی نقل می‌کنند اگرچہ
درین مقام بغایت اختصار باین بحث ہم اشعارہ ومضائقہ ندارد براہل تحقیق مخفی نیست
کہ بعد بعثت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بدلائل کتاب وسنت اصل حلت واباحت ست اما حسب فطرت
ایہم در آنہم بمذہب جمہور حنفیہ وشافعیہ مختار اباحت ست واگر کسی را درین تحقیق اشتباہی
رو دادہ محققین برد قولش پرداختہ اند علامہ شامی در رد المحتار حاشیہ در مختار در اعتراض
بر قول در مختار وجواب از طرف صاحب ہدایہ فرمودہ الاول ان ما مر عن الہدایۃ

ليس مبنيا على ان الاصل الاباحة لان الخلاف المذكور فيه انما هو قبل ورود الشرع وصاحب الهداية انما اثبت الاباحة بعد ورود الشرع بمقتضى الدليل يعنى ان مقتضى الدليل اباحتها لكن تثبت العصمة بعارض وقد صرح بذلك فخر الاسلام البزدوى حيث قال بعد ورود الشرع الاموال على الاباحة بالاجماع ما لم يظهر دليل الحرمة لان الله تعالى اباحها بقوله جعل لكم ما فى الارض جميعا الخ وهذا سمت الرابع ان نسبة الاباحة الى المعتزلة تخالف لما فى كتب الاصول ففى تحرير ابن الهمام المختار الاباحة عند جمهور الحنفية والشافعية آه وفى شرح اصول البزدوى للعلامة الاكمل قال اكثر اصحابنا واكثر اصحاب الشافعى ان الاشياء التى يجوز ان يرد الشرع باباحتها وحرمتها قبل وروده على الاباحة وهى الاصل فيها حتى ابيح لمن لم يبلغه الشرع ان ياكل ما شاء واليه اشار محمد وهو قول الجبائى واصحاب الظاهر وقال بعض اصحابنا وبعض اصحاب الشافعى ومعتزلة بغداد انها على الحظر وقالت الاشعرية وعامة اهل الحديث انها على الوقف حتى ان من لم يبلغه الشرع يتوقف ولا يتناول شيئا فان تناول لم يوصف فعله بحل ولا حرمة وقال عبد القاهر البغدادى تفسيره لا يستحق ثوابا ولا عقابا واليه مال الشيخ ابو منصور الخ **قوله** دليل وهم آنكه فى مجالس الابرار انه روى عن المعرور بن سويد ان عمر صلى فى طريق مكة ثم رأى الناس يذهبون مذهبا الخ **اقول** اولا آنكه تبرك بمواضع متبركه محبوبان حق سبحانه خصوصا مساجد ومشاهد وآبار وآثار آنحضرت صلى الله تعالى عليه وسلم از جمهور صحابه وتابعين وديگر ائمه دين از سلف تا خلف ثابت وصحيح ست پس يك دو قول را كه موهم خلاف آن باشند پيش آوردن وآنرا دليل قاطع براى تضليل ائمه دين از مجوزين عمل نمودن ولد السنن دليلى ست قاطع بر سفاهت صاحب رساله امام بخارى در صحيح خود آورده حدثنا محمد بن ابى بكر المقدمى قال نا فضيل بن سليمان قال نا موسى بن عقبة قال رأيت سالم بن عبد الله يتحرى اماكن من الطريق فيصلى فيها ويحدث ان اباه كان يصلى فيها وانه رأى النبى صلى الله عليه وسلم يصلى فى تلك الامكنة الحديث علامه عينى در شرح صحيح بخارى آورده الوجه الثانى فى

بیان وجه تتبع عبد الله ابن عمر رض المواضع التی صلی فیها رسول الله صلی الله علیه وسلم
وهو انه کان یستحب التتبع لآثار النبی صلی الله علیه وسلم والتبرک بها ولم یزل الناس
یتبرکون بمواضع الصالحین الخ در صحیح مسلم مروی ست که گفت حضرت ابن مالک رض اصابنی
فی بصری شیٔ فبعثت الی النبی صلی الله علیه وسلم انی احب ان تأتینی وتصلی لی فی منزلی
فاتخذه مصلی وفی روایة فخط لی خطا امام نووی در شرح آورده ای اعلم لی علی موضع لاتخذه
مسجدا ای موضعا اجعل صلوتی فیه متبرکا بآثارک وفی هذا الحدیث انواع من العلم
ففیه التبرک بآثار الصالحین الخ شعرانی مستند بصاحب ساله وامثالش در کشف الغمه آورده
وکانت الصحابة رضی الله عنهم یتتبعون آثار رسول الله صلی الله علیه وسلم فکل
مکان صلی فیه یصلون فیه حتی کان ابن عمر رض لم یزل یتعاهد شجرة ما لیسقی فقیل له فی ذلک
فقال رأیته صلی الله علیه وسلم نزل تحتها مرة فانا اتعاهدها حتی لا تیبس الخ در جذب
القلوب آورده وآن از الجمله آنست که زیارت مساجد نبویه وتتبع آثار محمدیه که در اثنای طریق واقع
شده بیان مساجد ماثوره مذکور شد نیز لازم وقت دانا الخ شاه ولی الله دهلوی در همعات در بحث
طهارت نوشته اند حقیقت طهارت منحصر نیست در غسل و وضو بلکه بسیار چیزها در حکم وضو و غسل
است چنانکه همه ادرع فرشتگان و بزرگان بخوبی یاد کردن و در مواضع متبرکه و مساجد معظمه
و مشاهد سلف صالح معتکف شدن الخ در تفسیر عزیزی فرموده و برکت در کلام و انفاس
و افعال و در کائنات ایشان و هم صحبتان و اولاد و نسل ایشان و زیارت کنندگان ایشان بے
در بی ظاهر میگردد الخ و همدران ست سیوم آنکه بعض مواضع متبرکه مورد نعمت و رحمت الهی
گشته اند یا بعض خاندانهای قدیم اهل صلاح و تقوی خاصیتی پیدا کرده اند که در آنها احداث
توبه نمودن و طاعات بجا آوردن موجب سرعت قبول و ثمرات نیک می باشد الخ بالجمله استحسان
تبرک بمواضع متبرکه و ادای عبادات به نیت حصول برکت از سلف و خلف ثابت ست وثانیا
قطع نظر از دیگر آثار صریحه صحیحه همین اثر منقول از مجالس دلالت میدارد بر استحسان تبرک بمشاهد و مساجد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از صحابه و تابعین که دران لفظ رأی الناس یذهبون موجود و نبوده اند
آن وقت مگر صحابه و تابعین پس چگونه عمل آنحضرات کرام را موجب ضلالت اعتقاد کرده شود

وبنا بر قیاس بران حکم مولد ہم ہمان قرار داده آید سیکہ بسیر و مطالعہ کتب حدیث و فقہ مشرف ست مفاد این لفظ نیک میداند درینجا یکدو مثال مذکور میکنم علامہ عینی در شرح صحیح بخاری شریف در باب صدقۃ الفطر آورده قال ابو داؤد عن ابی سعید الخدری رض قال کنا نخرج اذا کان فینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم زکوۃ الفطر عن کل صغیر و کبیر حر او مملوک صاعا من طعام او صاعا من اقط او صاعا من شعیر او صاعا من تمر او صاعا من زبیب فلم نزل نخرجہ حتی قدم معاویۃ حاجا او معتمرا فکلم الناس علی المنبر فکان فیما کلم الناس ان قال انی ارى مدین من بر الشام صاعا من تمر فاخذ الناس بذلک قال ابو سعید فاما انا فلا ازال اخرجہ ابدا ما عشت قال النووی هذا الحدیث معتمد ابی حنیفۃ ثم قال انہ فعل صحابی سعی رضی اللہ تعالی عنہ وقد خالفہ ابو سعید و غیرہ من الصحابۃ ثم هو اطول صحبۃ واعلم بحال النبی صلی اللہ علیہ وسلم قلنا ان قولہ فعل صحابی لا یمنع لانہ قد وافقہ غیرہ من الصحابۃ الجم الغفیر بدلیل قولہ فی الحدیث فاخذ الناس و لفظ الناس للعموم فکان اجماعا فلا یضرہ مخالفۃ ابی سعید رض لذلک الخ و در غنیۃ المستملی در بحث عدم مشروعیت قنوت در غیر وتر آورده واخرج عن علی رضی اللہ تعالی عنہ انہ لما قنت فی الصبح انکر الناس علیہ فقال استنصرنا علی عدونا وفیہ انہ کان منکرا عند الناس لیس الناس اذ ذاک الا الصحابۃ والتابعین رض الخ بالجملہ امر یکہ از صحابہ و تابعین و دیگر ائمہ دین مروی باشد بجہت خلاف کدامی روایت در مسائل فرعیہ آنرا ضلالت قرار دادن و بالزام ضلالات بر ائمہ است نہادن محض ضلالات ست و ثالثا این امر معارض ست دیگر امر معروف کہ مثبت اہتمام حضرت امیر المومنین فاروق رضی اللہ تعالی عنہ بزیارت آنحضرت و مساجد و مشاہد آنحضرت ہستند در جذب القلوب آورده کہ روزی امیر المومنین عمر رضی اللہ تعالی عنہ بزیارت مسجد قبا آمد فرمود سوگند بخدا پیغمبر خدا را دیدم کہ با اصحاب خود سنگ بران بنای این مسجد می کشید واللہ اگر این مسجد در طرفی از اطراف عالم می بود جگرہای شتران کہ در طلب آن می زدیم بعد ازان شاخہای خرما طلبید و جاروبی بر بست و تنظیف خس و خاشاک نمود انتہی نیز در جذب القلوب آورده کہ چون امیر المومنین عمر رض فتح شام کرد با اہل بیت مقدس مصالحہ نمود کعب احبار آمد

وبشرف اسلام مشرف شد عمر بن الخطاب رض را باسلام او غایت فرح و سرور دست داد و در وقت
رجوع بادی گفت یا کعب خواهی که با ما بمدینه آئی و زیارت سید انبیا کنی صلی الله علیه وسلم گفت
نعم یا امیر المومنین انا افعل ذلک بعد از قدوم بمدینه مطهره اول کاری که عمر رض کرد سلام پیغمبر بود
صلی الله تعالی علیه وسلم الخ و رابعا بر تقدیر سلامت از معارضه هم ازین اثر بطلان فضیلت
واستحباب تطوعیت تبرک بآثار و مشاهد نبویه علی صاحبها الصلوة والسلام و ضلالت معتقد آن
که مزعوم اسماعیلیه ست ثابت نیست که بعض ائمه کرام در ابتداء شیوع اسلام برای اهتمام و التزام
بسیاری از ابواب خیر و مستحبات و تطوعات برای اعلام و تمییز احکام انکار فرموده اند باوجودیکه
جمهور محققین ائمه دین قائل و معتقد استحسان و فضیلت بلکه مداومت همان امور خیر بوده اند پس
غرض تعلیم آنست که کسی آنرا از عبادات مفروضه و واجبه نه انگارد چنانکه لفظ فلا یعتمدها
درین اثر هم دلالت بران دارد علامه عینی در شرح صحیح بخاری بعد ذکر استمرار ناس از عهد
صحابه و تابعین بر تبرک بمواضع صالحین فرموده قالوا اما ما روی عن عمر رض انه کره ذلک
فلانه خشی ان یلتزم الناس الصلوة فی تلک المواضع فیشکل ذلک علی من یاتی
بعدهم و یری ذلک واجبا وکذا ینبغی للعالم اذا رای الناس یلتزمون النوافل التزاما
شدیدا ان یترخص فیها فی بعض المدات و یترکها لیعلم بذلک انها غیر واجبة الخ
در غنیة الطالبین آورده قد ورد عن بعض الصحابة انکار صلوة الضحی فمن ذلک
ما روی ابن المبارک من اصحابنا باسناده عن ابن عمر رض انه قال ما صلیت منذ
اسلمت الا ان اطوف بالبیت وانها البدعة ونعمت البدعة وانها لمن احسن
ما احدث الناس وکان ابن مسعود رض یقول فی صلوة الضحی یا عباد الله لا تحملوا الناس
ما لم یحملهم الله فان کنتم لا بد فاعلیها فصلوها فی بیوتکم وکل هذا لا یدل
علی ... ما ذکره من الفضائل الواردة فی فعلها انما ارادوا ذلک لئلا
یشتبه بصلوة الفرض فیعتقد الناس وجوبها ولیس کل الناس سواء فی نشاط
العبادة وطلبوا التسهیل علیهم الی آخره **قوله** وکذلک لما بلغه ان الناس
ینتابون الشجرة التی بویع تحتها الخ **اقول** از کتب معتمده بروایات معتمده ظاهر

که شجره که بیعت تحت آن شده بود مشتبه گردید و دو کس را هم از حاضرین بیعت اتفاق اجتماع بران
نیفتاده در صحیح بخاری شریف آورده عن نافع قال قال ابن عمر رض رجعنا من العام المقبل
فما اجتمع منا اثنان علی الشجرة التی بایعنا تحتها کانت رحمة من الله الی آخره در حاشیه
نسخه مطبوعه دهلی از کرمانی آورده فما اجتمع منا ای ما وافق منا رجلان علی الشجرة
انها هی التی وقعت المبایعة تحتها بل خفی علینا مکانها و همدران حاشیه ست
کانت رحمة من الله ای کان اخفاءها علیهم رحمة من الله لئلا یعظمها الناس
تعظیما ممنوعا شرعا کذا قاله النووی و غیره و نیز در صحیح بخاری از سعید بن المسیب آورده
حدثنی انه کان فیمن بایع رسول الله صلی الله علیه وسلم تحت الشجرة قال فلما
خرجنا من العام المقبل نسیناها فلم نقدر علیها الخ و در روایت دیگر آمده فرجعنا
الیها العام المقبل فعمیت علینا الحدیث پس قول بعض علماء کرام که قائلن قطع همان
شجره معینه اند چرا بر شهادت صحابه کرام که در صحیح بخاری شریف موجود ست راجح گردد
و روایات صحیح بخاری قابل اعتماد نباشد آما آنچه در بعض روایات ذکر امر قطع شجره بنسبت
حضرت امیر المومنین مروی ست پس محققین تحقیق فرموده اند که شجره دیگر بود که بعض کسان
باوجود غائب گردانیده شدن شجرهٔ بیعت آنرا از غلطی همان شجرهٔ بیعت فهمیده بودند
پس برای رفع شیوع کذب و افترا امر بقطع گردیده در رساله مکاتیب شاه عبد العزیز صاحب
دهلوی که جمع نموده مولوی حاجی رفیع الدین خان صاحب مرادآبادی علیهما الرحمة
مرقوم اقول الذی یظهر من مجموع الروایات فی امر الشجرة ان الشجرة غمت علی الناس بعد وقوع
البیعة لحکمة مخفیة والمجمل انه تعالی لما علق الرضا بالبیعة تحت الشجرة کان
مظنة ان یسبق الی ذهن العوام ان لتلک الشجرة دخلا فی تعلیق الرضا فرفع الله تعالی
تلک الشجرة عن ابصارهم والقوم کانوا حدیثی عهد بالجاهلیة وعبادة الانصاب
حتی قالوا یوما للرسول صلی الله علیه وسلم اجعل لنا ذات انواط کما کانت لهم فاحتمل
ذکرها ثم لما عین بعض الناس موضعها بالقیاس والحدس وکانت تلک الشجرة
فی الحقیقة غیرها امر امیر المومنین بقطعها لا لان التبرک بآثار الصالحین

مذموم غیر محمود بل لان الجهل والغش فی التبرکات امر مذموم الی قوله فالامر
بالقطع اذ لم یکن لاجل ان عمر رض کان یعلم ان الشجرة غممت عن الابصار وان هذه
الشجرة لیست تلک الشجرة التی من شانها ان یتبرک بها وقول جابر رض لو کنت
ابصر الیوم لاریتکم مکان الشجرة لا یدل الا علی انه کان یضبط مکان الشجرة وهو
لا یدل علی بقاء الشجرة بل یدل علی دفع معرفة الشجرة الخ وثانیا اگر بر خلاف شهادت
صحابه کرام قول بعض علماء تسلیم کرده شود محمول بر سهو نکرده آید و گفته شود که آن شجره مخصوصه
غائب و مختفی کرده شده بود و همان شجره را قطع کردند تاهم تبرک و توسل با آثار و مساجد متبرکه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ماثور از صحابه کرام و سلف عظام ست بیگونه صرف یابد دلیل
حکم ممانعت آن نیز اید و ضلالات بر فاعلان که بعد حرم و ها بیه ست نموده آید که اگر بنا بر ضرورت
دفع و هم بدا خلت در قبولیت در رضوان بیعت بجهت قرب دخول اعراب و عوام در اسلام
و تدریجیت عدم تدوین احکام انکار بر التزام صلوة تحت آن نموده آید یا آنرا قطع نموده شود
بالالتزام آن نیست که حضرت ابن مسعود و غیره انکار بر صلوة ضحی میفرمودند معهذا انکار شان
و همچنان اطلاق بدعت بران که بنا بر مصلحت تمیز احکام بود مستلزم حرمت صلوة ضحی
و ضلالت ملتزم و مداوم آن نگردیده **قوله** قیل لابن مسعود ان قوما اجتمعوا فی المسجد
یهللون و یصلون علی النبی صلی الله علیه وسلم و یرفعون اصواتهم فی المسجد فاخرجهم
رسول الله صلی الله علیه وسلم فما ظنک بالذین عقدوا مجالس مولد النبی الخ
اقول اولا آنکه حضرت ابن مسعود رض بر رافعین اصوات در مسجد به تهلیل و صلوة انکار فرموده بود
در مسجد بودن رفع اصوات در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان نمود مقصود از آن
رفع تشویش بر مصلیان بود اسماعیلیه را دران چه بهبود چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از رفع
اصوات در مسجد منع فرموده اند و در عهد صحابه کرام در مسجد شریف بکمال آهستگی و اسرار متکلم بوده اند
بنا بر آن اگر کدامی مجتهد بسبب اجتهاد خود رفع اصوات تهلیل و تصلیه را هم نزد خود مخالف سنت قرار دهد
کی مستلزم آن ست که بعض مولد که ائمه دین استحسان آن فرموده اند و معهود بودن اجزاء آن از سنت
ثابت نموده اند بوجمع آن چند عبادات ثابته در مجلسه واحده مخصوصها ماثور نباشد البته چگونه

مخالفت ہیچ سنت ندارد و خواه مخواه برای تضلیل اکابر دین تہمت مخالفت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم
نہاده آید منشاء این قیاس مع الفارق جہالت از معنی لفظ مخالفت ست وثانیا رفع صوت باذکار
در مساجد مسئلہ ایست فقہیہ فرعیہ کہ بعض فقہا باستدلال احادیث ممانعت رفع اصوات مکروه
می پندارند و دیگران جواب ازان استدلال داده بجہت دیگر دلائل جائز می پندارند و انکار
حضرت ابن مسعود رض را مانند انکار بعض صحابہ کرام بر صلوة ضحی و اطلاق بدعت بران بغرض
مصلحت تعلیم و تمیز احکام می ارند پس قطع نظر ازانکہ قیاس عمل مولد بران درست نبود در خصوص
این مسئلہ ہم کہ استدلال بآن نموده مطلب اسماعیلیہ کہ تضلیل و تکفیر آید امت محمدیہ و الزام تہمت
مخالفت شریعت بر آنحضرات ہست رد نموده در اشباه و نظائر در احکام مسجد جائیکہ نوشتہ و رفع الصوت
بالذکر الا للمتفقهة الخ علامہ حموی متعلق این قول فرموده قد اضطرب کلام البزازی فی هذه
المسئلة فقال فی فتاوی القاضی الجهر بالذکر حرام وقد صح عن ابن مسعود انه سمع قوما
اجتمعوا فی مسجد الی قوله ثم قال فان قلت المذکور فی الفتاوی ان الجهر بالذکر ولو فی المسجد
لا یمنع احترازا عن الدخول تحت قوله تعالی ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر
فیها اسمه وصنیع ابن مسعود رض یخالف قولکم قلت الاخراج من المسجد لو نسب الیه
بطریق الحقیقة یجوز ان یکون لاعتقادهم العبادة وتعلیم الناس بانه بدعة و الفعل
الجائز یکون غیر جائز لغرض یلحقه فکذا غیر الجائز یجوز لغرض کترکه صلی الله
علیه وسلم الافضل تعلیما للجواز وما روی فی الصحیح انه علیه الصلوة والسلام قال
لرافعی اصواتهم بالتکبیر اربعوا علی انفسکم انکم لا تدعون اصم ولا غائبا انکم تدعون
سمیعا قریبا انه معکم الحدیث یحتمل انه لم یکن فی الرفع مصلحة فقد روی انه کان
فی غزوة وعدم رفع الصوت نحو بلاد العدو خدعة واما رفع الصوت بالذکر
فجائز کما فی الاذان والخطبة والحج والاختلاف فی عدد تکبیر التشریق لا یدل علی
ان الجهر بدعة لان الخلاف بناء علی کونه سنة زائدة علی اصل الفعل کما اختلفوا
فی ان سنة الاربع من الظهر بتسلیمة ام بتسلیمتین فذلک لا یدل علی انها لو لم تکن
بتسلیمتین یکون بدعة او حراما وفی تفسیر الثعالبی لا یحب المعتدین ای الجهر بالدعاء

فیدل علی کراهته وقد ذکر الشیخ عبد الوهاب الشعرانی مانصه اجمع العلماء
سلفا وخلفا علی استحباب ذکر الله جماعة فی المساجد وغیرها من غیر نکیر الا ان
یشوش جهرهم بالذکر علی نائم او مصل او قار کما هو مقرر فی کتب الفقه الخ **قوله** اذ لو کان
وصف العبادة فی الفعل المبتدع یقتضی کونه بدعة حسنة لما وجد فی العبادات
ما هو بدعة مکروهة الخ **اقول** ایراد این نقل درین مبحث خلاف عقل است ایمه دین که
تقسیم بدعت بسوی حسنه وسیئه نموده اند و استحسان عمل مولد فرموده اند گاهی نگفته اند که مجرد وصف
عبادت برای حسن کفایت میکند بلکه تصریح نموده اند که هر امریکه دران تغییر و مزاحمت کدامی واجب
و سنت باشد آن بدعت سیئه حرام و مکروه می باشد آری امریکه هیچگونه مزاحم و مغیر واجب
و سنت نباشد و در عبادات عامه و مندوبات مطلقهٔ شارع مندرج باشد گو هیئت کذائیه خاصه
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ماثور نباشد اما ایمه دین استحسان آن فرموده باشند هیچ امر را باعتبار
اصل عام سنت و باعتبار خصوص بدعت حسنه فرموده اند و بر حصول ثواب در بدعت حسنه
اتفاق نقل نموده اند **قوله** علیل یانده هم علما نوشته اند که اتباع امر غیر صحیح روا نیست الخ **اقول**
اولا اکثر علماء محققین نوشته اند که اصل در هر مسئله صحت است پس کسیکه در خصوص عملی که فساد ش
منصوص نیست قائل صحت گردد همان مستمسک باصل که در اثبات آن حاجت دلیل دیگر ندارد
البته کسیکه دعوی خلاف آن دارد محتاج دلیل اقوی است برای ابطال خصوص آن عمل ملا
علی قاری علیه الرحمه در رساله صحت اقتدا بالمخالف فرموده ومن المعلوم ان الاصل فی کل
مسئلة هو الصحة من غیر الکراهة اما القول بالفساد او الکراهة فیحتاج الی حجة
من الکتاب او السنة او اجماع الامة الخ و شکی نیست که علم حرمت و بطلان مجلس ذکر مولد شریف
و ضلالت مجوزین خصوص این عمل تا حال حاصل نیست زیرا که عدم ثبوت حرمت خصوص این عمل
و ضلالت مجوزین آن بر منصوص نیست بخلاف لعب و سعت مثل دیگر ممنوعات مخصوصه محتاج بیان نیست اما عدم
ثبوت تحریم و ضلالت از قبیل پس از آن جهت که اجماعا و لزوما شرعا قیاس است و همچنان است عدم ثبوت
از اجماع چه در تحریم و مخالفت آن قول مجتهد واحد نیز منقول نشده تا باتفاق اهل اجتهاد چه رسد پس
متحقق شد که این عمل حرام و ممنوع نیست و ادعای تحریم آن صرف از هوا نفس است و بس و صاحب مدارک

بذیل آیهٔ کریمه قل لا اجد فیما اوحی الی الآیه می نویسد وفیه تنبیه علی ان التحریم انما یثبت
بوحی الله وشرعه لا بهوی النفس الخ اگر گوئی که در صورت نزاع متنازعان احتیاط در قول بکراهت است
گوییم اینهم مخالف تحقیق محققین است علامه شامی در رد المحتار از علامه نابلسی آورده ولیس الاحتیاط
فی الافتراء علی الله تعالی باثبات الحرمة او الکراهة الذین لا بد لهما من دلیل بل فی
الاباحة التی هی الاصل الخ واگر صاحب رساله برای اثبات تحریم این عمل وتضلیل مجوزین آن به بعض
احادیث که بطور عموم واطلاق در ذم بدعت وارد اند تشبث نماید پس آن را به تصریح اکابر مراد از عموم
هر امری است که مزاحم سنت باشد وجواب تفصیل شبههٔ اطلاق بدعت سابقا گذشته ولاحقا هم می آید
خلاصه اش آنکه بدعت بدان معنی که عموما مذموم است بر عمل مولد صادق نیست و بدان معنی که
اطلاق این لفظ می توان نمود آن معنی مراد شارع از عموم و کلیت در ذم بدعت نیست وثانیا بر تقدیر
ادعاء اینکه عدم ثبوتش از کتاب وسنت محتاج بیان نیست مخصص بیان است چه این عمل که فردی از افراد
تکریم نبی کریم است ومزاحمت با امور محدوده شارع ندارد واستحباب توقیر و تکریم که در امور غیر مقصوده
التحریم مطلقا وبالتعمیم است برای ثبوت افراد خاصه کفایت میکند چنانچه سند این معنی که چیزیکه در آن
مقصود شارع مطلق ثناء وتعظیم باشد زیادت بر قدر ماثور دران جائز است سابقا از هدایه وغیره
مرقوم گردیده وقطع نظر از آنهم استحباب اجماع و ادای شکر نعمت بعبادت که از مضمون حدیث صحیح
بشهادت ائمه دین ثابت است پس این قاعده است ثابته از سنت که برای ثبوت افراد مندرجه
تحت آن همین قدر کفایت میکند پس در ثبوت وصحت جمع چندی از عبادات ثابته مثل ذکر شریف
ودعوت اخوان وشکر نعمت هیچ شکی باقی نیست **قوله** ودلیل دیگر اینکه هم فقها نوشته اند کل مباح ادی
الی اعتقاد الواجب والسنة فهو مکروه الخ **اقول** اولا درین قول ذکر امر مباح است پس
اموریکه قربت اند مثل ذکر شمائل وارهاصات ومعجزات آنجناب ودعوت احباب واعطاء صدقات
وشکر نعمت وفرحت بذکر آنحضرت کی مندرج درین قول توانند شد که همه این امور ثابت از سنت اند
وثانیا همان فقها اینهم نوشته اند که استعمال مکروه بچند معنی می آید مکروه تحریمی ومکروه تنزیهی وخلاف
اولی ونیز تصریح می نمایند که بی ثبوت دلیل خاص ممانعت حکم مکروه تحریمی صرف بوجه عدم ماثوریت
از سنت بلکه از ترک هر سنت هم لازم نمی گردد در رد المحتار نوشته وذکره التصریح تنزیهیا الترك

الجلسة المسنونة شامی در حاشیه آورده علة لکونه مکروها تنزیها اذ لیس فیه نهی لیکون مکروها تحریما بحر انتهی در فتح القدیر در بحث تنفل قبل مغرب بعد ترجیح عدم سنیت نوشته ثم الثابت بعد هذا نفی المندوبیة اما ثبوت الکراهة فلا الا ان یدل دلیل آخر الخ در احیاء العلوم آورده اما بحرد السواد فلیس بمکروه لکنه لیس محبوبا اذ احب الثیاب الی الله البیض الخ در منهاج گفته فان المکروه ما ثبت فیه نهی و هذا لم یثبت فیه و لعلهم ارادوا بالکراهة خلاف الاولی الخ پس در امر مباح هم صرف بدلیل مکروه نوشتن با وجود عدم ثبوت نهی خاص حکم کراهت تحریمی لازم نخواهد بود چه جای آنکه مزعوم اسماعیلیه اعنی تضلیل و تفسیق فاعل و مجوز آن رو نماید و قول بعض فقها بکراهت صوم ایام بیض دلیل تام و حجت عام نیست برای اثبات تضلیل مجوزین عمل مولد و فاعلین آن از علماء کرام و ایمهٔ اسلام چه محققین فضیلت مداومت امور خیر و مندوبات را عموما مسلم داشته اند صرف بر اعتقاد وجوب و لزوم انکار نموده اند امام عینی در شرح صحیح بخاری بذیل باب احب الدین الی الله ادومه فرموده الثالث فیه فضیلة الدوام علی العمل والحث علی العمل الذی یدوم ویثمر القلیل الدائم علی الکثیر المنقطع اضعافا کثیرة الخ و هم در انست وقد ذم الله تعالی من التزم فعل البر ثم قطعه بقوله و رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله فما رعوها حق رعایتها الا تری ان عبد الله ابن عمر ندم علی مراجعة النبی علیه السلام بالتخفیف عنه لما ضعف ومع ذلک لم یقطع الذی التزمه الخ قوله دلیل سیزدهم در حدیث شریف ست ما احدث قوم بدعة الا رفع مثلها من السنة الخ اقول هر که مطالعه شروح حدیث از ایمهٔ اہلسنت کرده ہست نیک میداند که مراد در احادیث شریفه ذم هر امری ست که مخالف و مزاحم و مغیر کدامی سنت محدوده مخصوصه باشد در مرقاة بذیل حدیث ما احدث قوم بدعة نوشته ای مزاحمة لسنة الخ و بذیل ما ابتدع قوم بدعة هم قید مزاحمة افزوده ست اگر صاحب ساله را طاقت رجوع بشروح ایمهٔ دین نباشد یا بران اعتماد نشود ... عبارت مظاهر حق که مولفه اکابر طائفه ہست درینجا ... ح حدیث اول نوشته نهین نکالی کسی قوم نی بدعت یعنی جو بدعت

کہ مزاحم سنت کی ہو الخ وبذیل حدیث دوم گفتہ نہین نکالی کسی قوم نی بدعت بیچ دین
اپنی کی یعنی بدعت سیئہ کہ مزاحم سنت کے ہو الخ پس امریکہ مزاحم سنت نباشد ومندرج
عمومات مندوبات شرعیہ باشد ہیچ امر را حکم احادیث مذکورہ شامل نیست گو بمعنی دیگر بران
اطلاق بدعت کردہ آید مانند ذکر خلفاء کرام وعمین مکرمین در خطبہ جمعہ وعیدین ورجعت
قہقری برای تکریم کعبہ شریفہ وقت وداع والتزام واہتمام جماعت تراویح ومداومت صلاۃ
ضحی واذان ثالث جمعہ وامثال ذلک واز ہمین قبیل است عمل مولد کہ قطع نظر از ثبوت
اجرای آن از سنت ہیئت کذائیہ کہ عبارت از جمع چند عبادات متفرقہ در جلسہ واحدہ است
ہیچگونہ مزاحم ومخالف کدامی سنت نیست وداخل عمومات مندوبات ومندرج اطلاق فی
مجالس الذکارست واز مستحسنات ائمہ دین ست پس اول اندراج آن تحت احادیث مذکورہ وعدم فہم
معنی مراد از ان احادیث بران ثابت کنند سپس حکم آن لازم گردانند ثلبت العرش ثم انقش
اما خواہ مخواہ بر ہمگی عاقدین مجلس مذکورہ واصحاب محفل ترک فرض وواجب لازم گردانیدن
قطع نظر از آنکہ کذبی ست صریح اثبات صل مقصد می کند کلام در استحسان ائمہ اعلام وارکان
اسلام مثل صاحب حصن حصین وامام قسطلانی وحافظ سیوطی وملا علی وغیرہم ست کہ برین
حضرات تہمت بدمذہبی وضلالت نہادن وخود را مقدس قرار دادن باوجودیکہ خود ہم از ہمان اکابر
استحسان میکند کمال حماقت وضلالت ست **قولہ** دلیل چہاردہم آنکہ این فعل در صدر اول
واقع نشدہ الخ **اقول** جواب این مغالطہ سابقا بطور نقض وحل مرقوم گردیدہ ومستلزم بودن
ترک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وعدم فعل آنجناب وہمچنان عدم فعل اصحاب سنت مر کراہت را از
تحقیق مستندین صاحب رسالہ بثبوت رسیدہ کہ اعادہ موجب تطویل ست اما این قدر ہم چناد نستنی
کہ ادعای عام عدم وقوع علی الاطلاق در صدر اول وقرون سابقہ بی احاطہ علمی بجزئیات جمیع
افعال جمیع اکابر صدر اول وقرون سابقہ محل کلام ست وچگونہ محل کلام نباشد کہ اجلہ صحابہ
کرام فرملازمین خیر الانام در بسیاری از مسائل باوجود انقسم کمال اطلاع بحال اکمال آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم بنابر احتیاط از دعوی عدم وقوع فعل در سنت احتراز می نمودند وحرف بر عدم علم وگمان
خود اقتصار می فرمودند از انجملہ آنکہ در صحیح بخاری وغیرہ مروی ست کہ کسی از حضرت ابن عمر رضی

استفسار نمود که آیا آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز چاشت میخواندند یا نه حضرت وی بر لفظ لا اخاله
اکتفا فرمودند آخر احتیاط وی رضی الله تعالی عنه مقرون بصواب بود که ثبوت همان فعل از علم
شهادت دیگران نمود **قوله** لیس یا پانزدهم آنکه زمان امر سیال غیر قار است الخ **اقول** ائمه دین ومحققین
شرع مبین بدلیل مضامین آیات کلام رب العالمین واحادیث حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه وسلم فضیلت وشرف ازمنه لاحقه که نظیر ازمنه سابقه اند بجهت آنچه دران ازمان از نعم
الهیه ظاهر گردیده ثابت فرموده اند ونزول نعمت را در یک زمان سبب تخصیص وتشریف نظائر آن
قرار داده اند واین امر منافی به سیالی وغیر قار بودن زمان ندارد امام فخر الدین رازی علیه الرحمه
در تفسیر کبیر بذیل آیه کریمه شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدی للناس وبینات من الهدی
والفرقان الآیه آورده اما قوله انزل فیه القرآن اعلم ان الله سبحانه لما خص هذا الشهر
بهذه العبادة بین العلة لهذا التخصیص وذلک هو ان الله سبحانه خصه باعظم
آیات الربوبیة وهو انه انزل فیه القرآن فلا یبعد ایضا تخصیصه بنوع عظیم من
آیات العبودیة **الی قوله** فثبت ان بین الصوم وبین نزول القرآن مناسبة عظیمة
فلما کان هذا الشهر مختصا بنزول القرآن وجب ان یکون مختصا بالصوم الخ صاحب رساله
بیان نماید که حصول نعمت نزول قرآن را در یک رمضان علت تخصیص وتشریف مطلق ماه رمضان
قرار دادن وقائل بمناسبت آن گردیدن مخالف عقل وموافق وهم است یا معامله برعکس ست وقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی جواب من سال عن صوم الاثنین فیه ولدت الحدیث ملا علی قاری
علیه الرحمه در مرقاة آورده فیه ان الزمان یتشرف بما یقع فیه وکذا المکان پس از نا فهمی
وجهالت خود در میدان تجهیل وتضلیل اکابر اسلام تاختن وبر دعای حدیث رسول مقبول سیدن
وعلم طعن وملام برافراختن سفاهت وضلالت ست وابن امام احمد در مسند امیر المومنین ابوبکر رض
آورده عن عائشة رض قالت ان ابا بکر لما حضرته الوفاة قال ای یوم هذا قالوا یوم
الاثنین قال فان مت من لیلتی فلا تنتظروا بی الغد فان احب الایام واللیالی الی اقربها من
رسول الله صلی الله علیه وسلم در مستجاب فرموده کان نکاحه صلی الله علیه وسلم بعائشة
فی شوال وابتناؤه بها فی شوال وکانت تحب ان یدخل النساء من اهلها فی شوال جاهلین

وتقول هل كان في نسائه عنده احظى مني وقد نكحني وابتنى بي في شوال الخ طحطاوی فرموده وفی
منهاج الحلیمی وشعب الایمان للبیهقی ان الدعاء مستجاب یوم الاربعاء بعد الزوال قبل وقت العصر
لانه صلی الله علیه وسلم استجیب له علی الاحزاب فی ذلک الیوم وکان جابر یتحری ذلک فی مهماته
وذکر انه ما بدئ بشیء یوم الاربعاء الا تم فینبغی للبدایة بنحو التدریس فیه انتهی اما آنچه گفته ولادت
باسعادت حضرت نبوی بروز دوشنبه شده بود الخ پس این اعتراضی ست قبیح بر ارشاد حضرت سید المرسلین که
در حدیث صحیح ست فیه ولدت الحدیث صاحب رساله بیان نماید که بآن اثنین که ولادت باسعادت
دران شده بود دیگر ایام اثنین را مناسبتی هست یا نه و قول تحفه اولا خارج از مبحث ست که یک چیز بعینه
دانستن چیزی دیگر ست واعتقاد بقاء شرف وبرکت در نظائر زمان نزول نعمت چیزی دیگر ست وهیچ آن
عید گردانیدن امری ست خارج از مبحث وثانیا بر تقدیر تسلیم اینکه قول تحفه موافق مدعای صاحب رساله
معارض ست آنچه در تفسیر عزیزی جابجا مشرف گردیدن زمان الحاق بسبب نزول نعمت در زمان الحق
از انجمله در وجه خصوصیات وقت ضحی نوشته اند سیوم آنکه این وقتی ست که کلام حق تعالی با حضرت
موسی درین وقت شده بود چهارم آنکه ساحران فرعون هم درین وقت بدیدن معجزه حضرت موسی علیه السلام
ایمان آورده اند پس این وقت در کمال ظهور نور حق بر ظلمات باطل ست که در اثبات اتفاق واقع شده الخ
و در خصوصیات شب قدر گفته این شب بچهار جهت شرف دارد الی قوله سوم آنکه نزول قرآن مجید
درین شب واقع ست واین شرفی ست که نهایت ندارد چهارم آنکه خلقت فرشتگان نیز درین شب ست الخ
وثالثا استحسان التزام مجلس شریف در اعراس کبرای خویش از جد صاحب تحفه و والد مرشد صاحب تحفه و خود
صاحب تحفه و برادران و تلامذه راشدین ایشان چنان ست که بر کسی مخفی نتواند شد ازینکه کتب انفاس
العارفین وفیوض الحرمین و رسایل و فتاوی صاحب تحفه مثل رساله ذبیحه و رسایل مولوی رفیع الدین صاحب
و رسائل مولوی رشید الدین خان صاحب و مفتی صدر الدین خان صاحب استاد و صاحب مائه وغیرهم معروف
ومشهور اند فما هو جوابنا صاحب الرسالة عن جانب صاحب التحفة واسلافه واخلافه فهو
جوابنا عن سائر الائمة السابقین طرفه آنست که مولوی رفیع الدین صاحب هم در رساله خود این رسم
صاحب رساله را بتصریح مردود ساخته اند چنانچه در رساله مسائل فرموده زمان اگرچه سیال غیر قار ست
اما آنچه بآن تقدیر کرده میشود زمان را از شب و روز و ماه و سال اینها را شرعا وعرفا دوره مقرر ست

چون یک دوره تمام میشود باز از سر شروع میشود وبهمین حساب رمضان شهر صوم وذیحجه شهر حج وهمچنین
شهور دیگر یاد دوره حکم اتحاد بالنظیر اراده میشود چنانکه در حدیث است که یهود عرض کردند در حضور
جناب نبوت که حق تعالی نجات حضرت موسی علیه السلام وغرق فرعون درین روز کرده است برای شکرانه
روزه میگیریم جناب رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود انا احق من تبع موسی فصام یوم عاشورا وامر الناس
بصیامه ونیز حضرت نبی صلی الله علیه وسلم بلال را وصیت کردند بصیام روز دوشنبه فرمودند فیه ولدت
وفیه انزل فیه هاجرت وفیه اموت الی آخره **قوله** وجوب صوم یوم عاشورا بفرضیت صوم رمضان
وانفراد شد بسبب فرمودن سرور عالم صلی الله علیه وسلم که اگر سال آینده زنده بمانم روزه نهم را با آن
ضم کنم تا ملت ما از ملت موسی علیه السلام مختلف باشد منسوخ شد واستحباب صوم عاشورا با انضمام
صوم دیگر اگرچه باقیست الی آخره **اقول** هرگاه که بجا آوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم صوم
عاشورا بموافقت یهود بوجه احیای سنت موسی علیه السلام اعتراف نمودی سوء طعن صاحب رساله
از ناعمه اسلام باطل گردید که وجوب صوم عاشورا بفرضیت صوم رمضان منسوخ شده چه اگر نظر را
باهم در ازمنه لاحقه وسابقه هیچ علاقه ومناسبت نمی بود بعد گذشتن صدها سال از یوم حصول نعمت نجات
حضرت موسی علیه السلام وروزه داشتن آنجناب آن روز برای شکر نعمت باز اعاده شکران نعمت واحیای
آن سنت بعد وفات حضرت موسی علیه السلام چه معنی داشت که حصول نعمت نجات حضرت موسی
علیه السلام وصوم آنجناب روزی شده بود که از عاشورای عهد حضرت خاتم رسالت صلی الله
علیه وسلم فاصله صدها سال داشت واحکام ماضی جداست واحکام حال واستقبال جدا واعاده
معدوم مستحیل الی آخر المغالطه اما آنچه گفته که در مولد اتباع صاحب ملت محمدی مفقود است الخ اقول بلی
حسب تحقیق سنیه بلی موجود است تا آنکه در قول علامه ابن حاج هم از مضمون حدیث شریف شرف
وعظمت ایام ولادت واستحباب اعاده شکر آن نعمت بتصریح موجود است **قوله** دلیل شانزدهم جماعتی
از اهل علم وبلاغت الی **قوله** احمد بن محمد مصری در کتاب خود اتفاق علمای هر چهار مذهب بر منع
این نقل کرده الخ **اقول** الحق تعصب ونفسانیت دیده بصیرت را کور می سازد وسب وشتم اللئام میت
انسان را در چاه کذب وضلالت می اندازد وجه تصحیح استناد بکتاب مجهول مصری مجهول وموجب ترجیح
آن بر ائمه مشهورین شرع محمدی بوجهیکه مثبت تجویز حکم ضلالت بر متبعین آنحضرت باشد چیست وعجب آنکه

سابقا حکم جهالت شیخ عمر بن محمد ملا بآن زور و شور نموده که هیچکی مشایخ و صوفیه و علماء کرام او را مثل
و در هیچ کتاب از و استناد مروی نیست الخ باوجودیکه در سیر شامی که کتابیست معروف و مشهور و صاحب رساله
و کبرای طائفه هم از و سند می آرند صراحة استناد و شهادت صلاحیت و شهرت شیخ مذکور است و اینجا
که استناد بمصری می نماید هرگز مجهولیت مصنف بخیال نمی آرد و قطع نظر از همه این و آن مر بحث
و کلام که در ان بیانست بطلان و کذب قول مصری از مائة مسائل اسحاقیه عیانست بلکه صاحب تفهیم بکثرت
اقوال جانب استحسان و تجویز اعتراف میکند و آنرا مسلم میدارد گو بمقتضای آنکه دروغ گو را حافظه نباشد در اینجا
بر خلاف دیگر مقامات کثرت را سبب ترجیح نمی پندارد بالجمله اگر درین مقام فقره کفی الله المومنین القتال
که صاحب رساله برای اشعار تکفیر امة امت محمدیه بکمال بی باکی نوشته بر نویسیم باکی ندارد اما احقر هیچ تطویل را
که خارج از تحقیق بحث است بی فائده می پندارد **قوله** قال ابن الحاج الخ **اقول** قول ابن حاج را بحذف
انچه وساوس صاحب رساله را از بیخ و بن بر میکند حجت گردانیدن و بنا تضلیل اکابر دین بران
نهادن بر علم و دیانت خود خط کشیدن و در ضلالت و اضلال کشادن است ابن حاج مذکور در خلال
همان قول منقول و مسطور بعد از انکه ترک نمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم عمل را برحمت خود بخوف فرضیت
و سزاوار بودن شهر مولد بزیادت عبادت باوجود عدم زیادت حضرت بیان نموده می فرماید
لكن اشار عليه الصلوة والسلام الى فضيلة هذا الشهر العظيم بقوله للسائل الذي سأله
عن صوم يوم الاثنين ذلك يوم ولدت فيه فتشريف هذا اليوم متضمن لتشريف هذا
الشهر الذي ولد فيه فينبغي ان يحترم حق الاحترام ويفضل بما فضل الله به الاشهر
الفاضلة وفضيلة الامكنة والازمنة بما خصها الله من العبادات التي تفعل فيها
لما قد علم ان الامكنة والازمنة لا تشرف لذاتها وانما يحصل لها التشريف بما خصت
به من المعاني فانظر الى ما خص الله به هذا الشهر الشريف ويوم الاثنين الا ترى ان
صوم هذا اليوم فيه فضل عظيم لانه صلى الله عليه وسلم ولد فيه فعلى هذا ينبغي
انه اذا دخل هذا الشهر الشريف ان يكرم ويعظم ويحترم بالاحترام اللائق به اتباعا له
صلى الله عليه وسلم في كونه يخص الاوقات الفاضلة بزيادة فعل البر فيها وكثرة الخيرات الخ
ازین عبارت خرافت بسیاری از خرافات صاحب رساله دیگر اسماعیلیه ظاهر گردیده حالا از رساله

استقامی بود که صاحب رساله بیان ابن حاج را مردود می انگارد یا مسلم میدارد و قایل قول مذکور را
از اصحاب جهل و ضلالت می شمارد یا از ارباب علم و دیانت می پندارد بر تقدیر اول حجت ابن حاج
آوردن مغالطه محض ست و بر تقدیر ثانی حکم بتضلیل مجوزین عمل مولد سفسطه بحت ست فافهم و لا تکن
من المتعصبین و لی العناد فان التعصب و العناد اصل الشقاق و الفساد و نیز حافظ سیوطی
که مستند طائفه است جرح و قدح تقریر ابن حاج فرموده چنانکه از سیرت شامی ظاهر ست ایش آوردن
عبارت مجروح در نقل بی رفع آن جرح اند دیگر ائمه مشهورین کار ارباب دیانت نیست مگر جماعه
لا مذهبیه و هابیه که مدار مذهب ایشان بر امثال همین امور ست و نیز محققین بر کتاب مدخل ابن الحاج
کلام نموده اند و بس ست برای اسکات مخالفین آنچه شاه عبد العزیز صاحب بستان المحدثین
فرموده ابن مرزوق حفید در شرح مختصر خلیل بتقریبی آورده که ان ابن ابی جمرة و تلمیذه ابن
الحاج لا یعتمد علی ما فی نقل المذهب و غرض او ازین کلام اعتراض ست بر صاحب
مختصر خلیل که او را اعتماد در نقل مذهب بیشتر بر مدخل ابن الحاج ست انتهی و سیوطی در شرح
... در حال مدخل نوشته ان فیه مواضع لا یسلم له انکارها و فی عزمی ان شاء الله
تعالی ان اختصره و اهذبه و اجرده الی آخره **قوله** قال الشیخ تاج الدین الی آخره
اقول اولا قول فاکهانی که بر عدم علم ایشان مبنی ست چنانکه علامه مذکور از انصاف تصریح
بیان فرموده کی بر اقوال دیگر محققین ترجیح میدارد که صاحب رساله بنا بر تضلیل ائمه دین از آن
... آورده و ثانیا قول مذکور با وجودیکه بی دلیل محض ست مستندین صاحب رساله مثل حافظ
... نموده اند که در انسان العیون مذکور ... تفصیلی سیوطی بر کلام فاکهانی
سیوطی و علامه ابن حجر ... و ان ... اند که از مشهورین ست و قولش در
سبیل الهدی و الرشاد مسطور ... هرگاه که حال قول ...
کتب مشهوره برای ... مذکور ست چنین ست پس چه جای ذکر ذخیرة السالکین و تحفة الاثنا عشریة
و ... السنة و نور الیقین ست اولا اثبات اعتماد این کتب از حواله کتب مشهوره و ثانیا تصحیح
نقول مذکوره و ثالثا بیان وجه ترجیح اقوال کتب مسطوره بر تحقیقات محققین مشهورین مستندین
صاحب رساله بر ذمه ... ضرور ست و را بعا مع هذا کله حکم بتفسیق و تضلیل دیگر ائمه دین که مجوزین
این عمل اند و متبعین ایشان از دیانت و انصاف بنهایت دور ست **قوله** مجدد الف ثانی الخ **اقول**

این چه جرئت و بی باکی و چه مغالطه و چالاکی ست اگر صاحب رساله را حظی از عقل و انصاف می بود
کلام شیخ را که از مبحث نزاع خارج ست برای اثبات تضلیل ائمه دین پیش نمی نمود عبارتیکه مرتبط
باول باشد اقتصار ذکر آخر آن نمودن که صراحة منع خاص از مولد مبحوث عنه دران مسطور نیست هیچ
مفید نیست همان شیخ در مکتوب صد و هفتم از جلد ثالث مکاتیب خود نوشته اند دیگر آنچه در باب مولد
خوانی اندراج یافته بود در نفس قرآن خواندن بصوت حسن و در قصائد نعت و مناقب خواندن
چه مضائقه است ممنوع تحریف و تغییر حروف قرآن ست و التزام رعایات مقامات نغمه الخ **قوله**
در تحفه اثنا عشریه است الخ **اقول** جواب این بتفصیل بالا گذشته **قوله** مولوی عبد الحی در بعض
مکاتیب خود بسید احمد بریلوی پیر خود نوشته اند الخ **اقول** ذکر هیچکس در مقابله ائمه محققین خصوصا
اساتذه و شیوخ خودش در دین کار ارباب حیا نیست **قوله** بعض شافعیه همچو ابو الخیر سخاوی
وابو شامه و ظهیر الدین جعفر و شیخ نصیر الدین که این عمل را بدعت حسنه گفته اند مدفوع ست بعدم
تقسیم بدعت بسوی حسنه و سیئه اول قسمت بدعت باستحسان و اسارت ثابت کنند پس این
عمل را بدعت حسنه گویند **اقول** ثبوت استحسان بدعات حسنه از صحابه کرام و دیگر ائمه عظام از
حنفیه و شافعیه و غیرهم از ماسبق بوضوح رسیده و وجوب اثبات عدم ملام بودنش بدلیل اتفاق
محققین از مستندین صاحب رساله بنقل گردیده بلکه صاحب تنبیه السفیه بنقل اجماع فرق اسلامیه
بیان پرداخته که قولش شجره خبیثه وسوسه روافض و اسماعیلیه و بابیه را از بیخ و بن قطع ساخت
وثانیا تا لفظ بلفظ بعض شافعیه تخصیص ای تغلیط عوام ست چه استحسان این عمل بتصریح محققین شافعیه
و حنفیه و غیرهم تا استاد صاحب رساله بنقول مشهوره معتمده ثابت و معلوم و اسماء چندی
از علماء کرام و محققین اعلام در ماسبق هم مرقوم **قوله** استناد باشخاص مقلدین مجتهد دیگر معتبر نیست
خاصه مقلدان مذهب حنفی را که قائل با فقهیه بودن امام خود اند واگر عاملین عمل مولد درین مسئله
غیر مدلل اقتدا بشافعیه کیف ما کان جائز دارند باید که در امور دیگر معمول شوافع که مدلل اند
بدلائل بسیار همچو تامین بالجهر و رافع الیدین و ترجیع فی الشهادتین وغیرها من العبادات نیز
اقتدا بآنحضرات نمایند الخ **اقول** اولا که درین مسئله اقتدا بشافعیه چه ضرور است چنانکه علمای
شافعیه قائل جواز این عمل اند همچنان محققین عظام از علمای حنفیه که حاوی فروع و اصول

مذهب خود و محقق و مدقق طریق خود اند تصریح باستحسان این عمل فرموده اند و استناد محققین شافعیه
برای تائید کلام چیزی دیگر است و تقلید مذهب شان امری دیگر است و ثانیاً در امری که از مجتهد مذهب خود
منقول نباشد اما مخالفت با اصول هم نداشته باشد اگر بعلماء محققین از دیگر مذاهب اهل سنت که
آنحضرات هم از ائمه دین متین و ارکان شرع مبین اند استناد نموده آید بلکه اقتدا جائز داشته شود مستلزم
آن نیست که اموریکه صریح مخالف ارشاد و اجتهاد مجتهد مذهب یا مخالف اصول مذهب خود باشند
و از تحقیق مجتهدین مذهب خود نسخ آن امور یا مرجوحیت آنها بروایات معتمده صحابه کرام بثبوت رسیده باشد
در آنها هم ترک اتباع مجتهد مذهب خود و تقلید مذاهب دیگر لازم گردانیده شود این بحکم صاحب رساله
الزام بالا یلزم و قیاس مع الفارق است **قوله** حیف است که در عمل بدعت اقتدای غیر روا دارند
و در عمل سنت سخن غیر نه پذیرند الخ **اقول** منشاء این طعن قبیح جهل صریح است محل نزاع که تجویز استحسان
عمل مولد است و استاد صاحب رساله و اساتذه و اساتذهٔ اساتذه شان هم قائل آن اند هیچگونه از نصوص
احادیث و تصریح مجتهدین ممانعت و یا مرجوحیت آن ثابت نیست و اموریکه آنها را سنت قرار داده
این طعن می نماید اجلهٔ مجتهدین بسیاری از آن امور مخصوصه خود ممانعت و منسوخیت آن از احادیث
شریفه خاصه ثابت نموده و در بسیاری از آن مرجوحیت سنیت آن بدیگر آثار صحابه کرام ثابت
فرموده اند پس طعن عدم پذیرائی سنت که برائی اظهار تضلیل ائمه دین بلفظ حیف آورده جواب
این حیف که مسکت طائف صاحب رساله باشد بجز از سیف نیست **قوله** بانیان بدعات و محدثات الخ
اقول در حق قائلین استحسان عمل مکرم و عاقدین مجلس ذکر معظم باین طعن فاسد و ناصواب پرداختن
نزد اولی الالباب خاک بر آفتاب انداختن است بودن امام جزری صاحب حصن حصین و امام قسطلانی
و ملا علی قاری و محدث دهلوی و شیخ عبدالوهاب متقی و غیرهم از محبان و محبوبان بارگاه صاحب لولاک
و از شان دو گاه پیغمبر پاک و پیشوای دین و قدوه شرع مبین نزد کافهٔ اهل دیانت و ایقان زیاده
از آفتاب روشن و عیان است اگر کسی از کور باطنی خود این ائمه هدی را از اهل ضلالت انگارد و یا از مبغضان
و مخاصمان جناب خاتم رسالت شمارد فی الحقیقت روی خود سیاه می سازد و خود را در خارستان
ضلالت می اندازد ع گر نه بیند بروز شپره چشم ٭ چشمهٔ آفتاب را چه گناه **قوله** فصل دوم در پاسخ
شبهات مجوزین عمل مولد الخ **اقول** تقریر علماء اهل سنت را کلمات تزویر خود بحذف بعض مقدمات

وقلت بعض و عدم فهم مراد در بعض بلفظ شبهه تعبیر می نماید بنا بر جواب هر چه در عقلش می آید بی باکانه
می سراید و از غایت بی شرمی حقوق حضرات مستندین خود یاد می آرد و انحراف دور گردیدن اقوال خود
باک نمی دارد که همین حضرات ما بیچارای نام استناد می سازد طرفه آنکه بر شاگرد رشید العالمین فخر العالمین
می نازد و بر کلام او شان نظر عیبی ماندانند که سهل مطعن ملام جواب شبهات همه بر کلام او شان متوجه میگردد
از انجا که همه جواباتش از قبیل خرافات است و همه تقریراتش محض خرافات لهذا اضعف الطلبه درین رساله
مقصد صرف دفع اوهام هیچو جهله و اظهار لغویت و عادی مشغله است نه بسط تقاریر جلا مدین کو مکتب شبهات
در استحسان عمل مولد عیان و مستبین است حاجتی ندیده متوجه بیان فساد آن اجوبه صاحب رساله گردید
قوله تحقیق بدعت در مقدمه گذشت الخ **اقول** از ماسبق ثابت گردیده که آنچه در مقدمه بنا بر تحقیق
آورده مخالف تحقیق محققین بلکه مخالف اتفاق است پس حق الواش محض کاسد و بنا بر الفاسد علی الفاسد
ثبت العرش ثم انقش **قوله** اگر وجود آن فعل از حضرت مقدس نبوی واقع شود بعدا سنت گردد
و اگر آن فعل با وجود مقتضی عدم مانع بوجود نیامد ترک آن فعل از سنن هدی خواهد بود الخ **اقول** واجب بود
که او لا معنی مانع و مقتضی دریافت می شود من بعد قدم در ردو ابطال اقوال ائمه اعلام می فرمود
از شهادت صحابه کرام واضح که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسیاری از امور خیر را باوجود یکه محبت طبع
مبارک می بود صرف شفقة علی الامة هم بلکه باستمام حتی بر ایشان ترک میفرمود پیداست که این [illegible]
میسر نیامده است اعتراض بر ان حضرات بدین خرافات محض بی سرو پا است بالجمله ترک آنحضرت را علی الاطلاق
تحریم و ممانعت لازم نیست البته در صورتیکه کدامی قرینه خاصه حسب فهم مجتهدین برکنه او اجتناب از
کدامی فعل دلالت کند آنوقت البته ترک آنحضرت بایں معنی دلیل ممانعت می تواند شد **قوله** چون ذکر الهی
هیچو اذان عیدین و نماز نفل بعیدگاه الخ **اقول** اولا ذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم را که علی الاطلاق
مرغوب شارع است و مقید بهیئتی و مخصوص بقیدی نیست بر خصوص تقریر سنت اذان برای عیدین که سنن غیر
فرائض است قیاس نمودن و از ان حکم ضلالت استنباط کردن قیاس مع الفارق است که در تعیین سنن
برای صلوات مخصوصه البته خصوصیت قول و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم ضروریست و امریکه از قول
و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت نباشد اعتبار آن امر مخصوص بطور سنیت برای کدام نماز نخواهد
شد و علما تصریح فرموده اند که اگر در عیدین هم بجای اذان کدامی کرد بگرنه بطور سنیت بلکه بلحاظ دعای

خلق گفته شود البته حسن ست که مندرج ست در عمومات شارع ملا علی قاری علیه الرحمه در مرقاة از باب
العیدین در فصل ثالث در شرح لا اذان ولا اقامة ولا نداء گفته فینبغی ان یفسر النداء بالاذان
لانه یستحب ان ینادی لها الصلوة جامعة بالاتفاق وعن ابن الزبیر رض انه اذن
لهما وقال ابن المسیب اول من اذن لصلوة العیدین معاویة رضی الله تعالی عنه الخ و ثانیاً
در خصوص اذان عید هم که از مجتهدات بعض صحابه کرام بوده اطلاق ضلالت بطوریکه داخل عقائد
نجدیه ست محل کلام ست و حال بطلان قیاس بر نفل قبل عید و صحیح نبودن اطلاق ضلالت
بر فاعل و مجوز و مستحسن آن و تعارض روایت منقوله صاحب ساله بروایت ممانعت فرمودن
حضرت امیر المومنین کرم الله وجهه از آن که دیگر مفسرین و فقها نقل فرموده اند از ما سبق ظاهر ست
قطع نظر از آن میگوییم که همان حضرت امیر کرم الله وجهه قایل تجویز و استحسان جهر تکبیر در عید فطر
بوده اند با وجودیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عید فطر ترک آن فرموده اند و صرف در عید اضحی
جهر نموده اند بلکه بعض فقها را در ثبوت جهر از آنحضرت علیه الصلوة والسلام در عید اضحی هم کلام ست
در غنیة المستملی در بحث اختلاف حضرت امام اعظم و صاحبین ویرا رضی الله تعالی عنهم در جهر تکبیر
فطر و عدم آن بعد ذکر دلائل طرفین و اجوبه آن فرموده والذی ینبغی ان یکون الخلاف
فی استحباب الجهر و عدمه لا فی کراهته و عدمها فعندهما یستحب الجهر و عنده
الاخفاء افضل لان الجهر قد نقل عن کثیر من السلف کابن عمر رض و علی رض و ابو امامة
الباهلی رض الخ حالا صاحب ساله را باید از خرافات خود توبه نماید که از قول فاسدش حکم
ضلالت صحابه کرام لازم می آید معاذ الله من ذلک لفساد **قوله** و تخریج ابن حجر و تمثیل
آن بصوم عاشورا قیاس مع الفارق ست الی قوله در ینجا احیای سنت موسوی نیست
تسمیه این استنباط غفلت مناط بقیاس محض بی اصل و بی اساس ست الخ **اقول** منشاء این طعن و
ملام بر کلام ائمه اعلام خود رائی و هرزه درائی ست باید دریافت که غایت تگاپوی هم
سطلین شرف ایام ولادت با سعادت و منکرین استحباب اعاده شکر نعمت همین ست که ایام
لاحقه را با زمان سابقه موافقتی پیدا نیست و برای ادائی شکر نعمت بعد مرور زمان اصلی
در شرع هویدا نیست امام حافظ ابو الفضل ابن حجر بجست دفع این وهم اصلی برای استحباب

اعاده شکر نعمت واداء آن بعد مرور زمان در نظیر آن یوم از شرع شریف ذکر فرموده حالا خرافات
صاحب رساله باید دید که چقدر سرگردان گردید و یک لفظ هم نفهمید و باوجود آن الفاظ تشنیع
ائمه دین مستندان مقتدایان خود که سنت جاهلان ست بر زبانش رسید اما حیف که مضمون
این شعر از کسی نشنیده یا ناطح الجبل الراسی لتصدعه ارحم علی الراس لا ترحم علی الجبل
از منسوخیت اداء صوم عاشورا و مشروعیت ضم تاسع مع العاشر و بودن عاشش موافقت جناب
موسی علیه السلام مضرتی با امام عسقلانی نرسیده این همه تطویل لاطائل صاحب رساله عبث
گردیده حضرت موسی علیه السلام که برای شکر نعمت پروردگار عبادت او تعالی ادا نمودند و جناب
حضرت خاتم رسالت بعد مرور دهور از وفات حضرت موسی علیه السلام در نظیر آن یوم اعاده شکر
نعمت بعبادت بقصد موافقت حضرت موسی علیه السلام فرمودند اصلی اصیل برای استحباب اعاده
شکر نعمت بعد زمان طویل در نظیر آن زمان بثبوت رسیده و قول مبطلین و منکرین مردود گردیده
دانا نیک میداند که اعتراض فاسد مبطلین معاندین بر حدیث جناب خاتم رسالت هم وارد می تواند شد
که آن عاشورا که حضرت موسی علیه السلام دران نعمت نجات یافتند و اداء شکر آن نعمت دران
عاشورا نمودند صدها سال قبل گذشته پس این عاشورا را با آن عاشورا چه مناسبت و این شکر را
که بعد مرور دهور از ظهور نعمت بود بشکر موسی علیه السلام چه موافقت الی غیر ذلک من الخرافات
والوساوس عصمنا الله تعالی من تلک الاوهام والهواجس قیاسا ند احتمال اینکه صاحب رساله قدم
بر جهت تهوری بدانزد و متنبه گردیده از ثبوت نبودن صوم آنحضرت صلی الله علیه وسلم بقصد
ادای شکر نعمت و اعاده آن و موافقت جناب موسی علیه السلام نیز انکار سازد چنانکه چندی
از سفها بدان تفوه می نمایند گوییم این احتمال مخالف روایات کثیره از احادیث صحیحه و تحقیقات
ائمه دین از شراح حدیث ست علامه عینی در شرح صحیح بخاری آورده قال الامام الطحاوی بعد ان
روی الحدیث ففی هذا الحدیث ان رسول الله صلی الله علیه وسلم انما صامه شکرا لله
عز و جل فی اظهاره موسی علیه السلام علی فرعون فذلک علی الاختیار لا علی الفرض وفیه
بحث لانه لقائل ان یقول لا نسلم ان ذلک علی الاختیار دون الفرض لانه علیه السلام
امر بصومه والامر المجرد عن القرائن یدل علی الوجوب و کونه صلی الله علیه وسلم صامه

شکراً لله لا ینافی کونه للوجوب کما فی سجدة ص فان اصلها للشکر مع انها واجبة الخ
این هست حال جواب تخریج حافظ ابن حجر که صاحب رساله بکمال جان فشانی باظهار تبحر خود اشعار غفلت علامه ممدوح دران پرداخته و بی باکانه کلمات طعن و تشنیع تحریر ساخته و همبرین قیاس حال تخریج حافظ سیوطی باید فهمید که صاحب رساله باوجود تطویل کلام باصل مرام نرسید **قوله** تخفیف عذاب ابولهب بر تقدیر صحت فعل حضرت الهی ست بنده را اقتدا بافعال حق جل و علا و قیاس نمودن بران شرع نیست الخ **اقول** بر تقدیر تسلیم صحت روایت تخفیف عذاب این مقال فاسد ست چه از ان روایت که ظهور اثر نعمت بابرکت در هر یوم الاثنین و پسندیدگی حق تعالی اظهار فرحت ولادت را ظاهر شد دلیل اللمیه برای دفع قول منکرین و اثبات برکت ایام ولادت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم و بقاء آن برکت در نظائر یوم ولادت علی ثبوت رسید و جواب صاحب رساله کی متوجه گردیده کجا ثبوت بقاء شرف ولادت در نظایر ایام ولادت و برکت و فرحت چه آن نعمت و کجا اقتداء بنده بافعال خاصه الهیه **قوله** ادعای تواتر الخ
اقول این جواب متوجه نیست که استدلال به تواتر علمای اعلام و اعاظم دین و اکابر مسلمین جم غفیر از اعاظم جم غفیر بوده پس گو معنی اصطلاحی اصولی اجماع بران صادق نباید اما انکار ثبوت تواتر از جم غفیر و جماعت کثیر علماء اعلام و قضاة و مفتیان اسلام و اعاظم دین و اکابر مسلمین نتوان نمود مگر آنکه صاحب رساله و طائفه او آنهمه حضرات کرام را جهال و ضلال گویند و بحسب ظاهر تصریح این کلمه از صاحب رساله مستبعد ست که خود هم آنحضرات را داخل فقهاء و محدثین میدارد و سند می آرد پس بر تقدیر تسلیم اختلاف هم حکم ضلالت در مسئله فرعیه باطل خواهد بود و ثانیاً صاحب رساله بنام جواب تطویل می سازد و بر کتب مستندین خود پیش نظر نمی اندازد فقهای مستندین صاحب رساله که در مسائل مختاره خود بدلیل تواتر حسن آن ثابت می نمایند و ماخوذ و مفتی به هم آن قرار میدهند کجا اجماع تمام امت از صدر اول و غیره هم ثابت نموده اند و کی برین شرط عمل فرموده اند در در مختار در بحث تکبیر بعد نماز عید آورده ولا بأس به عقب العید لان المسلمین توارثوه فوجب اتباعهم وعلیه البلخیون ولا یمنع العامة من التکبیر فی الاسواق فی الایام العشر وبه نأخذ بحر و مجتبی وغیره و هم در بحث بیان خطبه آورده و فی القهستانی و ذکر الخلفاء الراشدین مستحسن بذلک جری التوارث وبذکر العمین الخ **قوله** باید که اهل اجماع کسانی باشند که مجتهد بوند الخ **اقول** این قول هم متوجه نیست

اگرچہ اجتہاد شرط اجماع اصطلاحی اہل اصول ست اما در مسائل فرعیہ اتفاق محققین ہم باوجود
عدم اعصار برای حجیت مثل اجماع مصطلح کفایت میکند در مسلم در بحث اجتہاد فی المذاہب آوردہ
علی ان اتفاق العلماء المحققین علی عدم الاعصار حجۃ کالاجماع الخ **قولہ** نیست آن بزرگواران
کہ باستحسان و استحباب این عمل قائل اند بخیر ست و در تورع و طہارت این کرام شک نیست
لیکن این قول مردود ست باینکہ کلام عباد و زہاد بی اجتہاد و استنباط شرعی ہرگز صالح عمل
نیست الخ **اقول** چنانکہ در تورع و طہارت این کرام شکی نیست در بودن اینحضرات از ائمہ
اسلام و محققین دین اسلام و ارکان شرع مبین حضرت سید الانام صلی اللہ تعالی علیہ وسلم ہم
بہیچگونہ شکی نیست و گو اجتہاد مطلق استقلالی ایشانرا حاصل نیست اما تبحر علوم دینیہ جامعیت
اصول فروع مذاہب خودہا و بلکہ تحقیق و تدقیق برطبق اصول مجتہدین حاصل بالیقین ست
پس استحسان این ائمہ کرام کہ موافق بکتاب و سنت و مندرج در عمومات مندوبات شریعت و غیر
مزاحم و مخالف بکدامی سنت ست البتہ صالح عمل ست و نسبت ضلالت و تہمت معارضہ
کتاب و سنت بران ائمہ امت محض بیجا و مہمل ست **قولہ** و من ثم قال فی مجالس الابرار
و من لیس من اہل الاجتہاد من الزہاد و العباد فہو فی حکم العوام لا یعتد بکلامہ
انتہی **اقول** استناد بکلام مجالس الابرار ہمان مثل ست کہ جملہ لا تقربوا الصلوة را پیش نظر داشتند
و کریمہ و انتم سکاری را پس پشت انداختہ کان لم یکن انکار نداین قدر خیال نکردہ کہ صاحب
مجالس درین قول استثناہم نمودہ و متصل ہمین قول نوشتہ الا ان یکون موافقا للاصول و الکتاب
المعتبرۃ الخ پس این عمل کہ اولیاء کرام التزام و اہتمام آن فرمودہ اند موافق کتب معتبرہ مشہورہ ائمہ
اسلام ست کہ حاوی فروع و اصول محقق معقول و منقول بودہ اند **قولہ** استدلال باین حدیث درین
محل بی محل ست الخ **اقول** حال کمال حضرات نجدیہ قابل تماشا ست امری کہ برای اثبات
مدعیات خود بجوش و خروش دلیل میگردانند ہمان دلیل را وقت ذکر مخالف دلیل نمیگردانند
بر اہل دانش مخفی مباد کہ وہابیہ دہلی و قنوج در رسالہ تفہیم المسائل کہ بکمال جد و جہد برای حفظ آبروی
مقتدایان خود در سالہا سال بتالیف آن پرداختہ اند در مسئلہ استمداد باوجود اقرار اختلاف
صرف لفظ بسیاری از فقہا را کہ در یک کلام محدث دہلوی واقع گردیدہ سند خود فہمیدہ ولہذا

تصریحات وی علیه الرحمه که در همان مقام و در کتاب الجمله ازان کتابها کتاب جامع البرکات و جذب القلوب
و تکمیل الایمان و غیرها برای ارغام منکرین بتفصیل تمام نوشته اند چشم پوشیده چه قدر بلند آهنگی ساخته اند
حدیث فالوا اتباع عامهٔ علما و جماعت ایشان واجب است زیرا که امام احمد در مسند خود از معاذ بن
جبل رضی الله عنه آورده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان ذئب الانسان کذئب
الغنم یاخذ الشاذة والقاصیة وایاکم والشعاب علیکم بالجماعة والعامة و
ابن ماجه در سنن خود از انس رضی الله عنه آورده و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتبعوا السواد
الاعظم فانه من شذ شذ فی النار و ابو داود از ابوذر رضی الله عنه روایت میکند قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من فارق الجماعة شبرا فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه
شیخ عبد الحق در ترجمه مشکوة بذیل حدیث اول می نویسد اشارت است بآنکه معتبر اتباع
اکثر و جمهور است چه اتفاق کل در همه احکام واقع بلکه ممکن نیست و در شرح حدیث ثانی حسین بن
عبد الله طیبی ناقلا عن المفردات می نویسد والسواد یعبر به عن الجماعة الکثیرة الی ان
قال پس ازین مذکور صاف واضح شد که اتباع کثیر و جماعت لازم است الی آخره افسوس که صاحب
رساله بر رسائل مسائل فارسیه مولفه مقتدایان مذهب خود هم نرسیده بی فائده در پی تجهیل و تحقیر
بلکه تضلیل و تکفیر ائمه اهل حق گردیده اما آنچه نوشته آری حمقا جهالت کیش و سفها ضلالت اندیش
فریب میخورند و میدانند که اینقدر انبوه کثیر از علما چگونه بر راه باطل و ناصواب سلوک خواهند کرد
الی **قوله** حدیث اتبعوا السواد الاعظم از اهل کتابت خود شنیده و توثیق عقیدهٔ خویش می کنند
الی آخره جواب این امر همین بس است که اهل مذهب صاحب رساله هم بحواله شروح ائمه دین از احادیث
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم لازم بودن اتباع کثیر و عامه علما و جمهور محققین ثابت کرده اند
فما هو جوابکم فهو جوابنا **قوله** نمیدانند که ارباب حق از قدیم اندک بوده اند و خواهند بود کما
فی التنزیل الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم الخ **اقول** برای ابطال استدلال
برای اتباع سواد اعظم بذکر آیات کریمه بی فهم مطالب آنها پرداختن و این امر که ارباب حق اندک بوده اند
و خواهند بود ازان ثابت ساختن و خود را از ارباب حق قرار دادن و ائمه مشهورین و محققین و مجتهدین را
که اصول دین ازیشان هم داشتند در زمرهٔ اهل ضلالت نهادن اتباع روافض است که این شیوه

پیش نموده و اہل حق ابطال مرد آن فرموده اند. تحفه اثنا عشریه در فصل ثانی از باب مکاید گفته
کیدیازده هم آنکه گویند مذهب اثنا عشریه حق است و مذهب اهلسنت باطل زیرا که اثنا عشریه در اکثر
اوقات و اکثر بلدان قلیل و ذلیل مانده اند و اهلسنت کثیر و عزیز و خدا تعالی در حق اهل حق می فرماید
وقلیل ما هم و نیز فرماید و قلیل من عبادی الشکور و درین تقریر تحریف کلام الله است و تغلیط
مدلول آن زیرا که حق تعالی در حق اصحاب الیمین این است فرموده است ثلة من الاولین و ثلة من الآخرین
و جائیکه بقلت وصف کرده است کما قال و لا تجد اکثرهم شاکرین و فی الواقع شکر که صرف العبد
جمیع ما انعم الله علیه الی ما خلق لاجله است مرتبه ایست عزیز الوجود و درینجا بیان حقیت و بطلان
مذاهب نیست بیان قلت شاکرین و کثرت غیر آنهاست و همچنین در آیه قلیل ما هم بیان آنست که
عامل بجمیع اعمال صالحه کما یشعر به الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم درین آیه هم
ذکر عقاید حقه غیر حقه نیست و اگر قلت و ذلت موجب حقیت شود باید که نواصب و خوارج
و زیدیه و اسمٰعیلیه و ناؤسیه احق و اولی بالحق باشند از اثنا عشریه که بسیار قلیل اند بلکه حق تعالی
در کتاب عزیز خود جابجا ظهور و غلبه و تسلط و شان اهل حق و صدق میفرماید لقد سبقت کلمتنا
لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون و جای دیگر می فرماید
و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون و جای دیگر
وعد الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین
من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم الی غیر ذلک من الآیات و در احادیث جابجا
باتباع سواد اعظم امت و موافقت با جماعت تاکید فرموده اند الی آخره انتهی قوله اگر مقصود ما
اینست که لفظ مراد باشد کفار نسبت باسلامیان سواد اعظم اند اتباع ایشان واجب است و اگر مقید است
بامت پس درین امت مرحومه نیز اصحاب ملل باطله نسبت باهل حق سواد اعظم اند چه در حدیث
وارد است ستفترق امتی الحدیث و پیداست که هفتاد و دو ملت نسبت به یک سواد اعظم است
پیروی آنها نماید الخ **اقول** قطع نظر از آنکه جمل محققین از فقهاء و محدثین بنابر حکم اتباع جمهور
علماء دین و اکثر ایشان است لان این ارشاد حضرت سید المرسلین صلی الله تعالی علیه وسلم فرموده اند
صاحب رساله هیچ قدر رفعه که کبرا او هم استناد بدان نموده اند پس بر صاحب رساله است دفع این

تعارض جواب ازین تناقض اما احقر را که مرام بیان مطلب ست نه قصد مجادله و شغب پس مختصر امیگویم
که لمعا و احتمال اول در ارشاد آنحضرت بامت اذا اختلف الناس فعلیکم بالسواد الاعظم محض
الحاد است اما آنچه بر احتمال ثانی لازم گردانیده و آنچه در دلش آمده بی باکانه بقلم رسانیده جوابش آنکه
در سلم و شرح آن موجود است **اقول** کثرة الفرق لا یستلزم کثرة الاشخاص بل یجوز ان یکون
اشخاص الفرقة الواحدة اکثر من اشخاص سائر الفرق فوحدة الفرقة الناجیة لا یوجب
کون الحق مع الاقل الخ پس اصحاب فرق باطله را نسبت باهل حق سواد اعظم قرار دادن باطل ست
و در انجاح الحاجه حاشیه ابن ماجه که در دهلی مطبوع گردیده است و معتمد این طائفه است نقل نموده
فهذا الحدیث معیار عظیم لاهل السنة والجماعة شکر الله سعیهم فانهم هم السواد
الاعظم وذلک لا یحتاج الی برهان فانک لو نظرت الی اهل الاهواء باجمعهم لا یبلغ
عددهم عشر اهل السنة والجماعة اما اختلاف المجتهدین فیما بینهم وکذلک اختلاف
الصوفیة الکرام والمحدثین العظام والقراء الاعلام فمع اختلافهم لا یضلل احدهم
الاخر الی قوله کذا فی بحر المذاهب انتهی **قوله** چه قسم ثابت شد که مثبتین افضل و سواد اعظم اند
نسبت مانعین عمل مولد الخ **اقول** اولا که افضلیت و اعظمیت و اکثریت مجوزین در رساله ابهما
علی مر الاعصار از کتب معتمده علماء دین ثابت ست و اگر کسی را شک و شبهه افتاده است محققین
قولش مردود ساخته اند اگر صاحب رساله را رجوع بآن کتب کبیره و صغیره مثل سیر شامی و در مکرر
و ماثبت بالسنة وغیرها دشوار باشد تا برساله استاد خود رجوع نماید و مختصر آن در ماسبق
درین رساله هم منقول ست و ثانیا کبرای طائفه هم از آن انکار نمودن نتوانستند ازینجاست
که در تفهیم المسائل بمقتضای آنکه دروغگو را حافظه نباشد لاچار گردیده و از تناقض و تهافت
کلام هم نیندیشیده درین مسئله نوشته که ما را نظر بقوت دلیل باید نه بر کثرت اقوال **قوله** سکوت
صدر اول درین باب اشخاص آن عهد را با مانعین یکذات کرده است الخ **اقول** اولا هرگاه
سکوت شارع در بیان احکام مستلزم منع مسکوت عنه نیست پس تا دیگران چه رسد و ثانیا
میگوییم که بدلیل استحسان اجله صدر اول بسیاری از امور خیر را با وجود اطلاق محدث و مبدعت
ماثور از عدم ثبوت بخصوصها از سنت گنجائش آنست که بجهت ثبوت استحسان بدعت حسنه

صدر اول را با مجوزین درین باب یکذات گفته آید **قوله** پس متعین شد که نیست مراد از سواد اعظم
مگر جماعت اصحاب یا جماعت علماء راسخین الخ **اقول** بعد ازانکه صاحب رساله سرگردانیها در تعیین مراد
نموده قرار برین قول کرد حالا اگر چیزی انصاف دارد اینقدر دیگر بخیال آرد که بودن امام ابن حجر مکی
و قسطلانی و سخاوی و عسقلانی و صاحب مجمع البحار و ملا علی قاری و غیرهم در اعصار خودها از
علماء راسخین و دین متین را حامیان شرع مبین و بهترین مردم روشن چون آفتاب است پس اینکه
این حضرات محققین و امثال اینها از علماء کبار علی ممر الاعصار قرنا فقرنا در کتب مشهوره معتمده استحسان
آن فرمایند و حسن آن از مضامین احادیث شریفه استنباط نمایند و اگر شاذ و نادر بر خلاف آن بگفته
قولش در کتب مشهوره معتمده مردود فرمایند در ثبوت آن از سواد اعظم چه ارتیاب است اگر گوئی که اینها
مجتهد مطلق نبوده اند و منصب اجتهاد استقلالی نداشتند گوئیم بحمد الله هیچ که در جامعیت اصول و فروع مذهب
مجتهدین و ملکه راسخه در تحقیق احکام دین متین داشتند اگر بالفرض استحسان جمهور حضرات عصر بعد عصر موجب
حسن این امر نباشد لا اقل حکم ضلالت بر مجوزین آن چگونه جائز خواهد بود **قوله** و برین قیاس است جواب
از حدیث من سن فی الاسلام سنة حسنة الحدیث که سن بمعنی احیی است نه بمعنی ابدع و اوجد الخ **اقول**
شراح حدیث از محققین تصریح فرموده اند که سن بمعنی مطلق ترویج و اتی بطریقه است که شامل است احیاء
طریقه سابقه و ایجاد طریقه مبتدعه را و مفهوم سن منافی ابدع نیست علامه شامی در رد المحتار آورده قال
العلماء هذه الاحادیث من قواعد الاسلام وهو ان کل من ابتدع شیئا من الشر کان علیه
مثل وزر من اقتدی به فی ذلك وکل من ابتدع شیئا من الخیر کان له مثل اجر کل من یعمل به الی
یوم القیمة و تمامه فی آخر عمدة المرید و همچنان است در شرح صحیح مسلم للامام نووی و مجمع البحار و غیرها
طرفه آنکه اینجا از بودن سن بمعنی اوجد انکار دارد و خود در رساله قول الحق نام می نگارد در حدیث شریف آمده است
من سن سنة سیئة فله وزرها و وزر من عمل بها یعنی هر که طریقه بد ایجاد کند بر وی گناه است الخ
قوله استدلال به تعامل بلا وجه است چه حجت محض بیجا و نا صواب است الخ **اقول** بسیاری از ائمه دین و علماء
راسخین تصریح فرموده اند که البته تعامل و اعتیاد مسلمین در بلاد خودها اگر چه بعد عصر صدر اول باشد داخل استحسان
و استحباب بلکه موجب ایشان حدیث شریف حکما داخل سنت است در عین العلم فرموده والاسرار بالمساعدة
فیما لم ینه عنه وصار معتادا بعد عصرهم حسن وان کان بدعة حجة الاسلام در کیمیای سعادت

ثواب وجد فرموده ولیکن اگرچه بدعت ست وازصحابه وتابعین نقل نکرده اند ولیکن نه هرچه بدعت
بود مطلقا شاید که بسیاری بدعت نیکو باشد پس بدعتی که مذموم ست آن بود
که مخالف سنتی بود اما حسن خلق وخوشدل مردم شاد کردن در شرع محمود ست وهر قومی را عادتی ست با ایشان
مخالفت در اخلاق ایشان بدخوئی بود ورسول صلی الله علیه وسلم فرموده خالقوا الناس باخلاقهم
وچون این مردم باین موافقت شاد شوند موافقت ایشان سنت بود الخ وصاحب رساله بحواله فتاوی
خیانیه وغیرها حجت نبودن تعامل خاص وشرط بودن اتفاق جمیع بیان نموده وبانه حکم آنرا محال قرار
داده قطع نظر از انکه این دعوی اولا به تقدیر تسلیمش از حجیت تعامل انکار ساختن ست وثانیا علماء
مذکورین که اعتبار اتفاق می نمودند لیکن صدر اول شرط میکنند مراد این ست که اتفاقی که صلاحیت تقیید
اطلاقی داشته باشد همان ست که از صدر اول بالاتفاق استمرار داشته باشد پس اگر در عصری پیدا شده
بلکه عرف خلص امری که تحریم آن از شرع ثابت باشد مروج گردد البته این تعامل وعرف موجب صحت تقیید
اطلاق نمی تواند شد واگر مطلق الاطلاق بلا اعتبار عرف خاص وتعامل بعد صدر اول مراد داشته شود
فهذا تحقیقات محققین ست علامه شامی در حاشیه در مختار در شرح قول مری که از اشباه نقل نموده
ومن هنا علم اعتبار العرف الخاص لکن افتی کثیرون باعتباره وعلیه فیفتی بجواز النزول
عن الوظائف بمال الی آخره ما یؤید قال فی المستصفی التعامل العام ای الشائع المستفیض
والعرف المشترک لا یصح الرجوع الیه مع التردد فی محل آخر منه ولا یصلح مقیدا لانه
لما کان مشترکا کان متعارضا ان یدری وفی الاشباه عن البزازیة وکذا ای تفسد
الاجارة لو دفع الی الحائک غزلا علی ان ینسجه بالثلث ومشائخ بلخ وخوارزم افتوا
بجواز اجارة الحائک للعرف وبه افتی ابو علی النسفی ایضا والفتوی علی جواب الکتاب
لانه منصوص علیه فیلزم ابطال النص فافاد ان عدم اعتباره بمعنی انه اذا وجد
النص بخلافه لا یصلح ناسخا للنص ولا مقیدا والا فقد اعتبروه فی مواضع کثیرة
وافاد ما مر ایضا ان العرف العام یصلح مقیدا الی آخره **قوله** بدعت گاهی حسن بدعت گاهی الخ
اقول بدان معنی که بعض حسنات مندرجه مندوبات شریعت امثله صدر اول دیگر ائمه دین
از متقدمین ومتاخرین اطلاق بدعت فرموده اند بدان معنی لفظ بدعت هیچ منافات بحسن ندارد

و بعضی که بدعت منافاتی بحسن دارد بر مستحسنات جمهور ائمه دین عموماً و برین عمل خصوصاً صدق ندارد
قوله اما تعامل حرمین الخ اقول قطع نظر از انکه عرف مسلمین و تعامل بلاد اسلام را ائمه دین و فقهاء
محققین عموماً معتبر انگاشته اند تعامل حرمین شریفین زادهما الله تعالی شرفاً خصوصاً موجب حسن
و مندوبیت و مخالفت آنرا مستلزم قبح و کراهت نگاشته اند و مراد از ان تعامل استحسان علماء و ائمه حرمین
طیبین و اعیان آن بلدین شریفین داشته اند در نهایه در بیان تراویح فرموده والمستحب الجلوس بین
الترویحتین مقدار الترویحة و کذا بین الخامسة والوتر لعادة اهل الحرمین الخ اما انچه صاحب
رساله بعض عبارات متضمنه مبتلا بودن بعض ساکنین حرمین بقلت علم و افعال سیئه محرمه و ممنوعه
پیش نموده کلام را بی فائده محض طول داده بجا انکه از غیظ و غضب اخود بدگوئی کسانیکه در کتب
شرع شریف بکف لسان و غض بصر از ذکر مساوی آنها امر فرموده اند و برای حسن ادب آنها ارشاد
نموده اند بمیان بیان می نهد فائده دیگر ندهد البته بی شک و شبهه کسیکه در حرمین طیبین محرمات
شرعیه بعمل آرد آن افعال او لیاقت اتباع ندارند اما این از کجا که تعامل ائمه محققین حرمین طیبین
و علماء متقین آن بلدین مکرمین قابل استناد نباشد و برای تضلیل و تکفیر آن محبوبان شارع اعتقاد
خالیه و رواج شرک و کفر و ضلالت در اهالی آن امکنه مقدسه بر خلاف مضامین احادیث شریفه نموده
شود قوله پاره ایست از حدیثی که موقوف است بر ابن مسعود الی قوله در حکم موقوف نوشته
هو لیس بحجة علی الاصح الخ اقول اولا که فقهاء کرام و محدثین عظام حدیث ما رآه المؤمنون
حسناً را مرفوعاً هم از انحضرت صلی الله علیه وسلم روایت نموده اند بدان جابجا در کتب مشهوره
معتمده برای استحسان مستحسنات ائمه امت و تعامل عرف و عادت استدلال فرموده اند پس کلام
صاحب رساله با وجودیکه دعوی محققی خود دارد محض خیال خام است و اینجا سندی از مستندین و
از کتب مشهوره نشان میدهم شاه ولی الله صاحب دهلوی در همعات گفته اند مشائخ ذکر طریق را
که مناسبتی بهر دو جانب دارد و کالبرزخ است کما لا یخفی استنباط کرده اند قال النبی صلی الله
علیه وسلم ما رآه المسلمون حسناً فهو عند الله حسن رواه محمد فی الموطا تعلیقاً الی آخره
و در برجندی شرح مختصر وقایه فرموده فان العرف ایضاً حجة بالنص فقد قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما رآه المسلمون حسناً فهو عند الله حسن الخ و ثانیاً اگر حدیث موقوف

بود نقش بر حضرت ابن مسعود رضا ایراد لیس بحجة صحیح خواهد بود تا بسیاری از احتجاجات کبرای طائفه هم روی بطلان خواهد نمود این از آنجا که احتجاج بموقوف برای خود صحیح و برای دیگران قبیح ست **قوله** پس مراد از مومنین مجتهدین باشند که در صفت اسلام کامل اند صرفا للمطلق الی الکمال الخ **اقول** اینقدر که مراد از جنس مومنین علماء کاملین اند نه عوام و جاهلین از مومنین راست و درست بی قال و قیل ست اما تخصیص و حصر بمجتهد آنهم به مجتهد مستقل و آنهم در قرون ثلثه یا در قرن صحابه پس البته بجهت مخالفت استدلال فقهاء محققین و مزاحمت شرح محدثین معتمدین نامقبول ست و هم فی نفسه بی دلیل ملا علی قاری علیه الرحمه در مرقاة فرموده و المراد بالمسلمین زبدتهم و عمدتهم و هم العلماء بالکتاب و السنة الا بعاد عن الحرام و الشبهة الخ و سند عبارت ملفوظ سراج الهدایت بر تقدیر صحت نقل هم مفید مدعایش نیست بلکه او است که در آن عبارت همین قدر مرقوم از لفظ مومنان در لفظ حدیث خلفاء راشدین و ایمه مذهب و دین مراد اند نه عوام انتهی پس اگر جماعت ایمه دین از اثبات شرف ایام ولادت با سعادت و استحباب ادای شکر آن نعمت با نواع عبادت نفی فرموده صاحب رساله صرف بودن این امر از مستحسنات عوام ثابت می نمود صاحب رساله را گنجایش ذکر آن بود حالانکه اکابر ایمه دین از علماء محققین مذاهب حقه اهلسنت و محققان شرع مبین و راسخین دین متین که در علوم دینیه حدیث و اصول و فقه و لواحق آنها تبحری عظیم داشته اند و عامه لاحقین و تمام این طائفه هم سلسله تلمذ و استناد دینیات با نحضرات دارند این عمل را از مستحسنات پنداشته اند **قوله** توان شد که الف لام برای استغراق حقیقی باشد یعنی هر چیز که نزد جمیع اسلامیان خوب ست نزد خداوند نیز خوب ست الی آخره **اقول** بر تقدیر الف لام استغراق اثبات اجماع و اتفاق مردم قاطبة برای استحسان چه ضرورست چه بودن الف لام استغراق مفید معنا و کل افرادی مذهب منصورست و تحقیق این امر از کتب مشهوره عربیت و اصول منطق مثل مطول و اطول و مسلم و شروح آن و غیرها ظاهرست من شاء فلیرجع الیها پس بر تقدیر استغراق بموجب تدقیق این ارباب تحقیق این معنی خواهد شد که پسندیده هر مومن پسندیده پروردگارست حالا صاحب رساله فرماید که تقدیر استغراق صاحب رساله چه مفید کارست **قوله** قواعد شرعی و دلائل مذهب حنفی که مفید ضلالت این عمل اند اینک در فصل بالا اول سبز و سپید شده اند الی آخره **اقول** در فصل اول که تطاول لا طائل روی کاغذ بگناه سیاه

گردانیده بود و بطلان همه تطویلاتش چون روز روشن هویدا از الفاظ اجمالی ابهام مطابقت توان نشود و
آوردن عبارات خارج از مقام محض بیکار و بی سود اما تعدیاتیکه از طرف خود افزوده همه مخدوش و مردود
و با اینهمه شرائط صحت قیاسات و استنباط از قواعد همه مفقود که از جواب فصل اول اینهمه آشکار و اعاده
آن درینمقام متضمن تطویل و تکرار **قوله** پیش شما برای استحسان جواز این عمل کدام دلیل ست الخ **اقول**
لو فرضنا که دلیلی دیگر نزد علمای محققین تا استناد ستند صاحب رساله برای جواز این عمل نبود همین
یک دلیل که دلیلی بر حرمت آن قائم نیست برای جواز کفایت می نمود کاش مدعیان ضلالت و ممانعت
این عمل قدری انصاف سازند و سر در گریبان اندازند که محتاج دلیل کیست و معنی دلیل چیست و لو سلمنا
که قواعد آورده شان تام باشند پس این استنباطی و قیاسی و اجتهادی بیش نیست و به نگاه علمای محققین برای
اثبات جواز این عمل این لیاقت نزد صاحب رساله نیست پس مبطلین که باین مرتبه واصل اند بالجمله
لغویت بیان پریشان صاحب رساله ظاهر و عیان ست **قوله** از انکار یک امر که مستحسن عند البعض
باشد نه جمیع هرگز انکار جمیع مستحسنات فقها لازم نمی آید معلوم نیست که منشاء انتزاع این استلزام چیست
الی آخره **اقول** منشاء استلزام اینکه اموریکه بنام دلائل بتطویل لاطائل پیش می آرند و آنرا قواعد شرعی
می پندارند در جمیع مستحسنات اجرای آن اجلی ست مثلاً همین صاحب رساله که ترک آنحضرت صلی الله
تعالی علیه وآله وسلم را دلیل ثبوت ضلالت و لزوم ممانعت انگاشته و زیادت بر قدر مسنون را موجب
تجویز نسخ کتاب و سنت پنداشته اگر این دلیل مستلزم ضلالت این عمل ست البته ضلالت جمیع مستحسنات
فقهاء کرام از آن لازم ست بلکه کبرای طائفه اسماعیلیه الالزام آنست که بهمین جهت امور منقوله از
صحابه کرام و مستحسنات ائمه عظام را داخل بدعت ضلالت مصطلحه می شمارند و قیاس این انکار بر انکار صاحبین
که از قسم انکار مجتهدین فیما بینهم ست نه توان نمود که اول برای طرفین در هر دو جانب دلائل شرعیه موجود
و ثانیا حکم تضلیل و تکفیر بلکه تفسیق و تحقیر هم در آنجا مفقود بر خلاف انکار وهابیه که نوبت به تباین ملت
رسانیده اند و اموری را که تا هنوز کراهت آنهم بدلائل قویه ثابت باتفاق محققین نیست با وجود اقرار
اختلاف هم بلا شک و مستلزم خروج از اصل ایمان و خلق آن گردانیده اند **قوله** در انکار استحسان علماء و مشائخ
هرگز رفع امان از شرعیات نیست الخ **اقول** درینمقام همینقدر بس ست که بر تقدیر صحت بیان جناب رساله
ضلالت و فسق اکابر سلسله صاحب رساله که در سند کتب شرعیه حدیث و تفسیر و فقه داخل اند ظاهر

وانکار ست پس بر روایات فساق ضالین چگونه اش اعتماد و اعتبار ست و این امر یعنی لزوم ضلالت و فسق علماء و برخ همین ستملوان صاحب ساله واکابر سند شرا از علماء متاخرین ملوث باین تهمت می سازد بلکه بر تقدیر صحت مذهبش در عدالت صدر اول هم که بسیاری از امور زائده بر قدر مسنون و ملحوظ را با وجود ترک آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اقرار عدم سنیت و اطلاق محدث و بدعت داخل مستحبات و مندوبات ساخته اند خللی عظیم می اندازد **قوله** منامات معتمد علیها نیستند **الی قوله** ابلیس تلبیس و شمن قوی است **الی قوله** و همچنین هر چه از کشف و الهام معلوم شود ضرور نیست که صحیح باشد الی آخره **اقول** ذکر الهام و منام صلحاء کرام و اولیاء عظام برای استیناس ست نه بطور حجت قطعیه و هر چند ضرور نیست که هر چه از کشف و الهام و واقعات و منام صلحاء کرام و اولیاء عظام معلوم شود علی الاطلاق حجت باشد اما بموجب قول مستندین صاحب ساله و مستندین مستند شان آنچه از آن مخالفت بحکم حضرت شارع نداشته باشد قبول باید کرد قاضی ثناء الله در سیف المسلول در بیان الهام فرموده که آنچه بدان بدست آید آنرا بر میزان شرع باید سنجید پس اگر شرع آنرا قبول کند آنرا حق باید دانست و قبول باید کرد و آنچه شرع انکار کند آنرا خطا و باطل باید دانست و رد باید کرد و آنچه شرع از آن ساکت باشد آنرا نیز قبول باید کرد و قسطلانی در مواهب آورده و کذلک یقال فی کلامه علیه السلام فی النوم انه یعرض علی سنته فما وافقها فهو حق وما خالفها فالخلل فی سمع الرای الخ درین مقام روایات چند از مستندین صاحب ساله آوردن ضرورست تا واضح گردد که ایشان هم ذکر منامات نموده اند و احتجاج و عمل بدان هم فرموده اند شاه ولی الله دهلوی در قرة العینین فی تفضیل الشیخین آورده و نوع چهارم اشاره فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مقام منام که استسقا از عمر طلب کنند از حدیث مالک الدار قال اصاب الناس قحط فی زمن عمر فجاء رجل الی قبر النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله استسق لامتک فانهم قد هلکوا فاتاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المنام فقال ایت عمر فمره ان یستسقی للناس فانهم سیسقون و قل له علیک الکیس الکیس فاتی الرجل عمر فاخبره قال فبکی عمر و قال یا رب لا آلو الا ما عجزت عنه رواه ابو عمرو فی الاستیعاب انتهی و نیز شاه صاحب موصوف در انتباه فرموده اخبرنی سیدی الوالد انه اراد فی ابتداء طلبه ان یلتزم دوام الصیام ثم تردد فی ذلک

لاختلاف العلماء فيه فتوجه الى النبی صلی اللہ علیہ وسلم فرآه فی النوم کانہ اعطاه رغیفا
قال فقال ابو بکر الهدایا مشترک فقدمته الیه فاخذ منه کسرة ثم قال عمر رض الهدایا مشترک
فقدمته فاخذ منه کسرة ثم قال علی رض الهدایا مشترک فقدمته الیه فاخذ منه کسرة ثم قال
عثمان رض الهدایا مشترک فقلت ان قسمت الرغیف فای شئ یبقی لهذا الفقیر فامسک الی آخره
و نیز و ارست سالته صلی اللہ علیہ وسلم سوالا روحانیا عن سر تفضیل الشیخین علی علی
رضی اللہ تعالیٰ عنہم مع انه اشرف نسبا و اقضاهم حکما و اشجعهم جنانا و الصوفیة عن آخرهم
ینتسبون الیه ففاض علی قلبی منه صلی اللہ علیہ وسلم ان له صلی اللہ علیہ وسلم
وجهین وجها ظاهرا و وجها باطنا فالوجه الظاهر الی اقامة العدل فی الناس و ارشادهم
الی ظاهر الشریعة و هما بمنزلة الجوارح له فی ذلک و الوجه الباطن الی مراتب الفناء و البقاء
و علومه المرویة کلها انما تتبع من الوجه الظاهر الخ و امثال این حکایات در تالیفات شاه صاحب
بیش از بیش ست بخوف تطویل بهمین قدر اکتفا میرود و بالاتر از همه اینکه طحطاوی که مستند طائفه است
نوشته و رد فی بعض الآثار النهی عن قص الاظافر یوم الاربعاء فانه یورث البرص و عن
ابن الحاج صاحب المدخل انه هم بقص اظفاره یوم الاربعاء فتذکر ذلک فترک ثم رأی
ان قص الاظفار سنة حاضرة و لم یصح عنده النهی فقصها فلحقه ای اصابه البرص فرأی النبی
صلی اللہ علیہ وسلم فی النوم فقال الم تسمع نهیی عن ذلک فقال یا رسول اللہ لم یصح عندی
ذلک فقال یکفیک ان تسمع ثم مسح صلی اللہ علیہ وسلم علی بدنه فزال البرص قال ابن الحاج
فجددت مع اللہ توبة انی لا اخالف ما سمعت عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ابدا الخ
قوله مراد از حب کسا موربہ ست عقلی **الی قوله** آنکہ مولوی بیان را دعائے محبت با جناب سالت وابن عم او
اظہار مودت قرار دادہ اند کذب صریح و بہتان عظیم ست الخ **اقول** قطع نظر از حال باکمال اہلسنت یقین
کسانیکہ ازاہلسنت مجوز این عمل وفاعل آن بودہ اند مثل شیخ عبد الرحیم دہلوی وشیخ عبد الحق وشیخ
عبد الوہاب وشیخ ابن حجر مکی کہ صاحب سالہ در ہمین جواب باو شان استناد نمودہ و دیگر علماء اعلام
واولیاء کرام بودن ایشان از محبان درگاہ جناب محبوب رب العالمین و محبوبان بارگاہ حضرت
سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم مثل آفتاب نیمروز در تمام عالم جلوہ افروز ست و طاعت صادقہ

محبوب الغت حقیقیه با منتسبان مطلوب در ذوات بابرکات آنحضرات بوجه اکمل موجود بوده است
پس اگر کسی مولود یان محبان و محبوبان بارگاه نبوی را دشمن رسول قرار دهد و یا در شان آنحضرات کلمه شنیعه گروه
ضلالت پژوه در معرض بیان نهد و مصداق اولئك هو شر البریة گرداند و اظهار صدق محبت
و اعلان خلوص مودت را سطوت تسویلات ابلیس گوید و عیوب آنحضرات خواه مخواه جوید در شانش
هر چه گفته آید کمتر اما بخدای منتقم حواله اش بهتر **قوله** بدعت را محبت دانستن و بحسن آن تفوه نمودن
همان ماند که خون حسن حسین را دم الاخوین نامند الی آخره **اقول** اولا استحسان امور خیری که در سند و بات
شریعت مندرج اند و مزاحم و مخالف سنت نیستند با وجود اطلاق بدعت و محدث از عهد صحابه کرام
تا هنگام صاحب رساله در اقوال علماء اعلام ثابت و واضح است بلکه عدم انکار از حسن بدعات حسنه
باتفاق جمله فرق اسلامیه از نقل صاحب تنبیه السفیه لائح است پس بجهت اطلاق حسن بر عمل مولد
بلزوم حکم مبغوضیت پرداختن و وجود محبت را بجهت تلفظ لفظ بدعت حسنه خارج از دائره امکان
ساختن صدها ائمه امت را از بندم تا صدر اول از زمره مبغضان و مبغوضان درگاه نبوی قرار دادن
و در تبرا همچو روافض کشادن است وثانیا قطع نظر از همه این و آن بر تقدیر صحت مذهب و هابیه اسماعیلیه
حضرت امیر المومنین سیدنا حسن رضی الله تعالی عنه و امام المسلمین حضرت سیدنا حسین رضی الله تعالی عنه
کی از تهمت ضلالت نجات خواهند یافت که صاحب رساله باظهار غایت درد محبت بی ضرورت و حاجت
این کلمه شنیعه الی دبی بر زبان آورده این تار و پود ابلهانه بر بافت باید دید که باوجودیکه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در هیئت طواف بیت الله شریف که عبادت مخصوصه مثل صلوة است بر استلام رکن یمانی و
رکن اسود اقتصار فرموده اند و استلام رکن عراقی و شامی ترک نموده اند مع هذا محققین در شروح صحاح
احادیث مثل عینی شرح صحیح بخاری وغیره روایت می فرمایند که مذهب حضرت امام حسن و امام حسین رضی الله تعالی
عنهما و سلام الله علی جدهما و علیهما استحباب و جواز استلام رکن عراقی و شامی بوده است حالا در خرافات
صاحب رساله که بنام دلائل و قواعد بار بار بر زبان می آرد باید اندیشید که اکثر همان دلائل درین مقام جاری
توان گردید و از تصور احکام ضلالت التیام طائفه لیام که در هر مقام بر مستحسنات ائمه عظام از ان اوهام لازم
میگردانند بر ایمان خود باید لرزید اما چون کار جهال سفاهت شعار است اعراض از بیانش دشوار ناچار بعد از ان
توبه و استغفار قدری از خرافاتش دریجا بیاد میدهم و تشنه خونخوار بکنار اشرار می نهم پس حسب اقوالش میتوان

گفت که باری تعالی از عبادات و اعتقادات آنچه برای عباد خود کافی دانست مشروع نمود و دین کامل کرد
و نعمت خود بر عباد خود بر زبان رسول خود ختم کرد پس برین تقدیر اگر استلام رکن عراقی و شامی از امور دین
یا عبادات و نوافل دینیه می بود البته حق تعالی آنرا مشروع میفرمود و چون شارع ازان بحث نکرد معلوم شد
که احداث آن زیادت است بر نص است و زیادت بر نص نسخ است الی آخر الخرافات و نیز می توان گفت که این فعل از
حضرت شارع ماثور نیست لا قولاً و لا فعلاً و کفی بهذا منعا الخ و نیز می توان گفت که اتباع همچنانکه در
فعل باید در ترک نیز شاید پس عملی گو فی نفسه مستحسن باشد اما فعلش ازان سرور ماثور نباشد ترک آن در حقا سنت
عین اتباع سنت و فعل آن موجب اخذ به ضد او و نیز می توان گفت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اینهمه فعل را
ترک فرمودند و بعمل نیاوردند پس درینجا چند احتمال است یا کعبه معظمه یا این کنبین آن در زمان نبوت
اقتران موجود نبود یا محبت کعبه شریفه علی وجه الکمال نبود یا علم بمشروعیت آن حاصل نبود یا اصلاح
باین عبادات نبود یا مانع یافته شد یا در اتیان آن تقاعد رفت یا مکروه و نامشروع پنداشتند
الی آخر الخرافات بالجمله ازین همه دلائل که اسماعیلیه حکم ضلالت بر ائمه دین لازم میکنند از ایشان مخفی نیست
که درین باده هم محبت عمل به متروک آنحضرت و زیادت بر سنت در هیئت کذائیه طواف الزام
تهمت ضلالت و تجویز نسخ شریعت آنحضرت بر ریحانتین رسول الثقلین صلی الله تعالی علیه وعلیهما
وسلم نموده خون هر دو سرداران جوانان اهل جنان را دم الاخوین نامند **قوله** در جای دیگر ازین
کتاب یعنی اخبار الاخیار در حالات شیخ احمد مجد شیبانی نوشته که کوزهای نو از شربت پر کردی و بر سر
نهادی و بر در خانه سادات رفتی و یتیمان و فقیران ایشان را خورانیدی و اگر شخصی را با سیدی دعوی
و خصومت شرعی بودی منت و شفاعت چنان کردی که سخن سید بالا آمدی و گفتی با سادات سخن
شریعت نباید کرد با ایشان سخن بمروت باید کرد انتهی **اقول** حال دیانت این حضرات دیدنی است
که عبارتی از کتابی ذکر میکنند و برای تغلیط عوام آنچه مخالف هوای خود می باشد از اول و درمیان و آخر هم
تحریف و حذف میکنند عبارت محدث دهلوی از حال شیخ احمد شیبانی نقل نموده و در آخر آن انتهی هم نوشته
حالانکه عبارتش چنین است وی بغایت محبت خاندان نبوت علیه التحیت موصوف بود بر طریقه خیر
گویند که در عشره عاشورا و دوازده روز از اول ربیع الاول جامه نو و پارچه شسته نپوشیدی در کل
این ایام حزین و خاک نشستی و در مقابر سادات معتکف شدی و هر روز بقدر امکان بروح حضرت

خاتم رسالت صلی الله علیه وسلم و بارواح خاندان مطهر توسیع طعام میکرد و چون روز عاشورا شدی
کوزهای از شربت پر کردی و بر سر خود نهادی و بدر خانه سادات رفتی و یتیمان و فقیران
ایشان را بخورانیدی و در آن ایام چندان گریستی که گویا آن واقعه در حضور او شده است و چون آواز ناله
و فریاد نساء و دختران که در ایام عاشورا متعارف این دیار است بگوش او رسیدی حالت کردی و خون
از چشم او باریدی و اعراس صحابه و سایر مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین آنچه بایشان رسیده بود حتی الامکان
ترک ندادی و سرود را بسیار دوست داشتی و طالب آن بودی و رقص و تواجد نکردی و مجالس نیز نکردی
و در عموم احوال جامه حسینی کم که بغایت سفید نباشد پوشیدی و اغلب اوقات کلاه فقط بر سر او بودی
و جز در وقت نماز دستار بر سر کمتر نهادی از جهت غلبه حرارت امامی گویند که یک دستار بزرگ اعلی
و یک پیراهن نفیس مهیا داشتی و برای نماز جمعه و اعیاد پوشیدی و اگر یکی از ابنای دنیا آمدی نیز پوشیدی
و شیروار در مجلس نشستی و ما قال الله و قال الرسول بهیبت و عظمت تمام گفتی چنانچه زهره ملوک آب شدی
و مریدان خود فرمودی که اهل دین را با اهل دنیا خوار نباید نمود که اینها مردم ظاهر بینند و فقیران را و بعضی
مجانین که در آن دیار بودند بسیار دوست داشتی و در راهی که سوار میرفت چون مجاذیب را بدیدی از اسب
فرو آمدی و دست بسته ایستادی و هرچه ایشان فرمودندی آن کردی و اگر کسی پیش او ذکر غایبی کردی
یا سخن لایعنی کردی گفتی بابو خاموش باش و اگر کسی نام او بتعظیم گرفتی چنانچه رسم مریدان باشد چشم
پر آب کردی و گفتی احمد منوهی زیانکار و همچنین نقلست که خواجه حسین را قدس سره نیز خوش نیامدی که
کسی تعظیم او کردی و گفتی بلا حسین را انگشت نما مکنید کسی را گوئید که کمترین کسان باشد رحمة الله علیهم و اگر
کسی پیش او آمده گفتی که من حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم در خواب دیده ام با دب بنشستی
و تمام قصه و بیان بشنودی و دست و پای او را ببوسیدی و دامان و آستین او را بر روی خود فرو مالیدی
بر جائی که آن شخص میگفت که در فلان جا دیده ام آنجا رفتی و بوسه دادی و گرد آن جا را بر روی
و موی خود مالیده و اگر سنگ بودی آن سنگ را بشستی و آن آب را بخوردی و بر تن و بر جامه چون گلاب
پاشیدی و اگر شخصی با سیدی دعوی خصومت شرعی بودی البته شفاعت چنان کردی که سخن سید بالا
آمدی و گفتی که با سادات سخن شریعت نباید کرد با ایشان سخن بمروت باید کرد و الی آخره حالا از صاحب سلسله
استفسار [illegible] آنکه جای تائید کلام [illegible] حواله کتابی در امری نمودن [illegible] ماسبق [illegible] بتصریف

وتحریف چشم پوشیدن داخل خیانت ست یا نه دیگر آنکه قطع نظر ازانکه در اخبار الاخیار مناقب حضرت شیخ احمد شیبانی
ذکر فرموده است صاحب رساله خود او عار حصر استناد خود بعلماء و مشائخ معتمدین امت نموده است برین تقدیم
تشنیعات و تعریضات او در حق مجوزین و عاملین مولد همه برباد شدند که حال مستندین و معتمدین او این
چنان ست فافهم ولا تکلم **قوله** نفس قیام برای تعظیم مطابق بیان شرعی علی الاطلاق مکروه ست الخ
اقول این ادعای ست مخالف تحقیق ائمه محققین و تصریح جمهور علماء دین اگر تحقیقات آنحضرات را درینجا
بالاستیعاب قصد نموده آید کتابی ضخیم گردد لهذا نظر به اختصار چیزی از علماء مشهورین معتمدین صاحب رساله
وامثالش ذکر میکنم در در مختار گفته وفی الوهبانیة یجوز بل یندب القیام تعظیما للقادم کما یجوز القیام
ولو للقاری بین یدی العالم الخ شامی در حاشیه نوشته ای ان کان ممن یستحق التعظیم وقال فی الغنیة
قیام الجالس فی المسجد لمن دخل علیه تعظیما وقیام قاری القرآن لمن یجیئ تعظیما لا یکره اذا
کان ممن یستحق التعظیم وفی مشکل الآثار القیام لغیره لیس بمکروه بعینه انما المکروه محبة
القیام لمن قام له الخ در شرح منیه گفته لا یکره قیام القاری للقادم تعظیما اذا کان مستحقا للتعظیم الخ
وهمچنان ست در قاضیخان و عالمگیری وغیره و در لمعات بعد ذکر اقوال گفته والصحیح ان احترام اهل الفضل
من اهل العلم والصلاح والشرف بالقیام جائز الخ واگر برینهمه تسلی نیاید تا به بیند که قطب اسماعیلیه
وهابیه هم در حق نوشته وقت تلاوت کی تعظیم سے کیے نکری مگر عالم با عمل اور استاد و والدین کیلیے قیام
وتعظیم جائز هی الخ **قوله** فقال لا تقوموا کما یقوم الاعاجم الخ **اقول** اولا ارباب تحقیق در میان
احادیث شریفه تطبیق فرموده تصریح نموده اند که ازین احادیث نهی عام علی الاطلاق از قیام اکرام
ثابت نمی تواند شد واگر صاحب رساله را بران اعتماد نیاید تا به بیند که شاه ولی الله دهلوی در حجة
البالغه بعد ذکر ورود احادیث مختلفه نوشته وعندی انه لا اختلاف فیها فی الحقیقة فان المعانی
التی یدور علیها الامر والنهی مختلفة فان العجم کان من امرهم ان یقوم الخدم بین ایدی
سادتهم وهو من افراطهم فی التعظیم حتی کاد یقارب الشرک فهذا انهی والی هذا
وقعت الاشارة فی قوله علیه الصلوة والسلام کما یقوم الاعاجم الخ وثانیا جماعه اهل الله
نسبه تحسین وتصحیح ائمه فن را با دلی کلام کسی معتبر نمی دارند پس احتجاج باین حدیث چگونه جائز صحیح ثابت نه
برحاشیه نسخه سنن ابوداؤد مطبوعه دهلی که باهتمام [illegible] گردیده [illegible]

آوردہ قال الطبرانی هذا الحدیث ضعیف مضطرب السند فیه من لا یعرف **قوله** عن انس لم یکن شخص احب الیهم من رسول الله صلی الله علیه وسلم وکانوا اذا راوہ لم یقوموا لما یعلمون من کراهته الخ **اقول** اولاً کہ درین روایت نفی قیام مقید بوقت رویت است پس ادعاء اطلاق نیست دوم این قضیہ مهملہ ست ومهملہ در قوت جزئیہ پس ادعاء کلیت وعموم ازان کی ثابت خواهد بود از همین است کہ حجۃ الاسلام مستند صاحب رسالہ گفتہ بل کان الصحابۃ لا یقومون لرسول الله صلی الله علیه وسلم فی بعض الاحوال کما رواہ انس رض ولکن اذا لم یثبت فیه نهی عام فلا نری به باسا فی البلاد التی جرت به العادۃ فیها باکرام الداخل بالقیام الی اخرہ اما لفظ کراهت پس در لمعات گفتہ وما جاء فی حدیث انس رض من کراهته صلی الله علیه وسلم قیام الصحابۃ له فانما هی من جهۃ الاتحاد الموجب لرفع التکلف لا للنهی عنه الی آخرہ **قوله** من گفتم کہ احادیث جواز قیام خود ثابت نیست الخ **اقول** کسیکہ مطالعہ کتب ائمہ دین نمودہ است کذب این قول بروی اظهر من الشمس بودہ است درینجا عبارات چند باید شنید قاضی عیاض علیہ الرحمہ در شفا آوردہ وعن عمرو بن السائب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان جالسا یوما فاقبل ابوہ من الرضاعۃ فوضع له بعض ثوبه فقعد علیه ثم اقبلت امه فوضع لها ثوبه من جانبه الآخر فجلست علیه ثم اقبل اخوہ من الرضاعۃ فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم فاجلسه بین یدیه الحدیث علامہ خفاجی در شرح گفتہ وفیه دلیل علی انه یجوز القیام تعظیما لمن یستحق التعظیم خلافا لمن قال انه مکروہ الخ ونیز علامہ خفاجی در شرح شفا فرمودہ وکان صلی الله علیه وسلم یکرم من یدخل علیه بالقیام ویلاطفه الخ امام نووی در اذکار بعد بیان استحباب قیام برای اکرام نوشتہ وعلی هذا الذی اخترناہ استمر السلف والخلف وقد جمعت فی ذلک جزءا ذکرت فیه الاحادیث والآثار واقوال السلف وافعالهم الدالۃ علی ما ذکرته الخ حالا میگوییم کہ ائمہ محققین مستندین صاحب رسالہ تصریح فرمودہ اند کہ احادیث در نهی صریح قیام ثابت وصحیح نیست در لمعات فرمودہ قال الشیخ محی الدین النووی القیام للقادم من اهل الفضل مستحب وقد جاءت فیه احادیث ولم یصح فی النهی عنه شئ صریح الی آخرہ **قوله**

در عہد حیات وحضور آن علیہ السلام از اصحاب قیام برای تعظیم ثابت نیست الخ **اقول** این ادعا
صحیح نیست اینکہ محققین قیام در عہد حیات وحضور آن سرور علیہ السلام ثابت فرمودہ اند علامہ
خفاجی در شرح شفا فرمودہ اما القیام للعلماء والصلحاء فمستحب وکان النبی صلی اللہ علیہ
وسلم اذا جاء قام لہ الصحابۃ الخ وحق ہمین ست کہ قیام در عہد و زمان نبوت اقتران بود اما
تکلف و اعتیاد بدان مروج نبود در لمعات گفتہ والحق ان القیام عند الدخول کان واقعا فی زمنہ
صلی اللہ علیہ وسلم والکراہۃ انما کانت للتکلف و لم یکن معتادا الی آخرہ **قولہ** تعظیم کسی بدون
مشاہدۂ او دیوانگی محض ست الخ **اقول** ائمہ دین تصریح فرمودہ اند کہ تعظیم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
وقت حکایت ذکر شریف مانند تعظیم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ست در حالت حضور پر نور پس آی
ابطال تعظیم جناب رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم مشاہدہ را شرط تعظیم قرار دادن و تعظیم بی مشاہدہ را
دیوانگی محض نام نہادن الحاد محض ست امام ابو الفضل قاضی عیاض علیہ الرحمہ در شفا فرمودہ واعلم
ان حرمۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم بعد موتہ وتوقیرہ وتعظیمہ لازم کما کان حال حیاتہ
وذلک عند ذکرہ وذکر حدیثہ الی آخرہ ونیز در شفا فرمودہ قال مطرف کان اذا اتی الناس
مالکا خرجت الیہم الجاریۃ فتقول لہم یقول لکم الشیخ تریدون الحدیث او المسائل فان قالوا
المسائل خرج الیہم من ساعتہ وان قالوا الحدیث دخل مغتسلہ واغتسل وتطیب ولبس ثیابا
جددا ولبس ساجہ وتعمم ووضع علی راسہ ردائہ وتلقی لہ منصۃ فیخرج الناس ویجلس
علیہا وعلیہ الخشوع ولا یزال یبخر بالعود حتی یفرغ من حدیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
الی آخرہ علامہ خفاجی در شرح فرمودہ فجعل مجلس حدیثہ کمجلسہ حیا الی آخرہ ونیز در شفا آوردہ
ولما کثر علی مالک الناس قیل لو جعلت مستملیا یسمعہم فقال قال اللہ تعالی یا ایہا الذین آمنوا
لا ترفعوا اصواتکم الآیۃ وحرمتہ حیا ومیتا سواء الخ علامہ خفاجی در شرح فرمودہ فقاس منع
رفع الصوت فی مجلس قراءۃ الحدیث علی منعہ فی مجلسہ حال حیاتہ الخ ونیز در شفا آوردہ
قال ابو ابراہیم التجیبی واجب علی کل مومن متی ذکرہ صلی اللہ علیہ وسلم او ذکر عندہ ان یخضع
ویخشع ویسکن من حرکتہ ویاخذ فی ہیبتہ واجلالہ لما کان یاخذ بہ نفسہ لو کان بین یدیہ
صلی اللہ علیہ وسلم الخ علامہ خفاجی در شرح گفتہ فیفرض ذلک ویلاحظہ ویتمثلہ فکانہ عندہ الخ

بالجملہ تعظیم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را بخیال و تصور حاضری خود در حضور وقت حکایت ذکر شریف در مجلس منیف بی مشاہدہ دیوانگی گفتن و مشاہدہ را شرط تعظیم گردانیدن ضلالت ست **قولہ** از خصائص حضرت رسول و جناب بتول ست الی **قولہ** اظہار محبت نمودن بود الخ **اقول** ادعای جزم تخصیص بے نقل از ائمہ دین و بی اقامت دلیل قابل فکر نیست و مراد نبودن اجلال در قیام جناب سیدہ محل کلام ست در مظاہر حق بذیل این قیام آوردہ اور اسمین یہ تاویل کرنی کہ وہ قیام محبت و اقبال کا تھا نہ قیام تعظیم و اجلال یہ خالی بعد سی نہین اور طیبی نے بھی محی السنہ سے نقل کیا ہی کہ اجماع کیا ہی جمہور علما نے ساتھہ اس حدیث کی اوپر اکرام اہل فضل کی یعنی علما و صلحا کی اور امام محی الدین نووی نے لکھا کہ یہ قیام اہل فضل کے لیے بیچ وقت آنی کی مستحب ہی اور حدیثین اس باب مین وارد ہوئی ہین اور بیچ نہی اسکی کی صریحا کچھہ صحیح نہین ہوا الخ **قولہ** مقصود آنحضرت اعانت سعد بود در نزول حمار بسبب مجروح بودن الخ **اقول** اگرچہ بعض علما حمل حدیث برین احتمال ابعد نمودہ اند اما مخالف جماہیر محققین و مخالف ظاہر احادیث ست کہ برین تقدیر حکم بہ یک دو کس کفایت میفرمود کہ انزل سعدا حالانکہ خطاب عام بلفظ جمع فرمودند قوموا الی سیدکم ازانہم پیداست کہ اجلہ محققین از فقہا و محدثین احتجاج باین حدیث برای استحباب و مشروعیت قیام اکرام برای اہل فضل فرمودہ اند مانند امام نووی و امام بخاری و امام مسلم وغیرہم پس نزاع یک دو کس از علما دران قابل التفات نیست علامہ خفاجی در شرح شفا فرمودہ و حمل حدیث سعد علی انہ کان مریضا وقدم راکبا فامرهم صلی اللہ علیہ وسلم بالقیام لیعینوہ فی النزول عن دابتہ خلاف الظاهر الی آخرہ و در حاشیہ صحیح بخاری باہتمام مولوی احمد علی در دہلی مطبوع شدہ بذیل حدیث مذکور آوردہ فیہ استحباب القیام للسادات کذا فی الکرمانی قال فی المجمع احتج بہ الجماہیر لاکرام اہل الفضل بالقیام اذا اقبلوا واما القیام المنہی عنہ فانما هو فیمن یقومون علیہ وهو جالس طول جلوسہ انتہی مختصرا الخ و در حاشیہ نسخہ سنن ابی داؤد کہ باہتمام مولوی نوازش علی اسماعیلی مطبوع شدہ از فتح الودود آوردہ قولہ قوموا الی سیدکم احتج بہ المصنف والبخاری ومسلم علی مشروعیۃ القیام قال مسلم لا اعلم فی قیام الرجل للرجل حدیثا اصح من ہذا ونازعہ فیہ طائفۃ منہم ابن الحاج الی آخرہ **قولہ** طرفہ آنست جماعتی از مجوزین عمل مولد منع قائل اند الی **قولہ** این مقابلہ خانہ جنگی ست کہ کفی اللہ المؤمنین القتال الخ **اقول** این چہ اظہار سفاہت ست کہ از غیظ و غضب مغلوب شیطان گردیدہ برہ

بضلالت و تکفیر اکابر دین که مجوزین این عمل اند اشعار می نماید و از خدا یتعالی خوف نمی آید و قطع نظر
انان میگوییم که منع قیام از ائمه و علماء مشهورین به نقل صحیح باثبات نرسانیده ناحق روی کاغذ
سیاه گردانیده اما آنچه نوشته که در کتاب باران رحمت است که ابن حجر مکی در فتاوی و شیخ نورالدین
در حاشیه مواهب بدعت و لااصل نوشته اند پس اول تصحیح نقل ضرورست و ثانیا بر تقدیر صحت نقل
از قول ابن حجر مکی و شیخ نورالدین و همچنان از قول صاحب سیرت شامی حکم ضلالت مجوزین آن کجا
لازم ست آیا نمی داند که آخر جمهور ائمه دین بلکه خود حضرات مذکورین هم قائل تقسیم بدعت بوده اند
و بسیاری از امور را باوجود اطلاق بدعت همچو صحابه کرام جائز و مستحسن فرموده اند و همچنان اطلاق لفظ
لااصل حسب قول علماء بالایقان کی مستلزم ضلالت و خروج از اصل ایمان ست پس استدلال صاحب رساله
بآن محض باطل و خوانده کفی الله المومنین القتال درین مقام از ملیه علم و دین عاطل ست از همچنا
که شیخ الاسلام برهان الدین حلبی در انسان العیون فی سیرة الامین المامون قول صاحب سیرت شامیه را
تفسیر به بدعت حسنه مستحبه فرموده اند و تقسیم آنرا ثابت نموده اند درین مقام برای تفهیم مرام مثالی دیگر
از کلام علماء کرام باید شنید در مجمع البحار فرموده قد کتبت فی شان الصلوة علی النبی صلی الله
علیه وسلم عند الطیب لشیخنا الشیخ علی المتقی قدس سره هل له اصل فکتب الجواب عن الشیخ
ابن حجر او غیره بما نصه سئل نفع الله به بما صورته جرت عادة الناس انهم اذا اعطوا طیبا
او ریاحین او غیرها او شموه ان یصلوا علی النبی صلی الله علیه وسلم فهل لذلک اصل
و ما حکمه فاجاب بقوله اما الصلوة عند ذلک و نحوه فلا اصل لها و مع ذلک
فلا کراهة فی ذلک عندنا انتهی ملخصًا **قوله** اگر نفس قیام را از بعض کتب ضعیفه فقه ثابت
خواهند کرد برین قیام خاص حجت از کجا خواهند آورد الی آخره **اقول** ظاهر است قوت و ضعف
و اعتماد و بی اعتمادی کتب فقه و حدیث و ابسته بهوای نفس خود میداند و رنه مستندات خود
در کتب قویه جائی در ضعیفه داخل کردن و بنای آن بر موافقت و مخالفت غرض خود ... ...
جائز نبود و هرگاه که در ما سبق از محققین مشروعیت و ندب این نوع الاکرام ثابت گردیده پس برای
بجا آوردن آن بقصد اعلان تکریم آنحضرت صلی الله علیه وسلم چه حاجت بحجت دیگر ست هیچ مسلمانی
جواز تکریم آنحضرت صلی الله علیه وسلم با امور جائزه حرام نه تواند گفت و اگر بر خلاف تحقیق جمهور

محققین کراهت خصوص قیام برای اکرام داخل وقت قدوم تسلیم هم کرده آید تا هم بر تحریم و منع این تکریم
خاص حجت از کجا خواهند آورد **قوله** فهم شما که عالم بر خلاف خیر البشر فتوی ندهد الی **قوله** دشمنان
دین همیشه باکتساب فنون و تحصیل علم کمال پیدا کرده الی **قوله** استیصال دین نمایند لو کان فی العلم
من دون التقی شرف لکان اشرف خلق الله ابلیس الخ **اقول** این تطویل کلام درین مقام
تلبیس بیجاست و مغالطه نازیبا سلمنا که اهل علم دیندار و دنیادار و اتقیا و اشرار هر دو قسم باشند اما جماعت
بسیار از مجوزین عمل مولد خصوصا و مقسمین معنی بدعت بسوی حسنه و سیئه عموما که معروف و مشهور
و مستند باقوال ایشان در کتب دینیه مذکور و مسطور ست بودن ایشان از علمای راسخین و ائمه شرع مبین و از کاملین
دین متین و متصف باتباع شریعت و معرض از دنیا و راغب آخرت ثابت ست باخبار متواتره
و یقینی ست کالشمس فی الهاجره و خود صاحب ساله و مقتدایانش بآنحضرات استناد می آرند
و در شیوخ دین خود می شمارند اگر حالا اسماعیلیه بجهت استحسان مجلس شریف و دیگر مستحسنات ایشان
ضلالت و بی دینی لازم کنند و سلوک را بر طریقه ایشان گمراهی قرار دهند و آنحضرات را از دشمنان
و مخالفان دین رسول کریم و متبعان ابلیس رجیم شمارند و سلسله دین خود را هم بر زنند هیچ صاحب رساله
این الفاظ تشنیع بر زبان آرند اگر درین سواد تیره هند این حرکات شنیعه باطلاق لسان خود دانسته
اما برای روز محشر چه جواب دارند **قوله** عقل بالبداهت میداند که موخر از مقدم همیشه اکمل می باشد الخ
اقول اگر مراد ازین کلیه ست دعوی بداهت عقل باطل ست والا قطع نظر ازانکه مثبت مرام نیست
در خصوص این ماده مادون هم نیست که صاحب ساله و کافه اسماعیلیه حاشا که در کمال بحصه صدم
و هزارم هم از آنحضرات رسیده باشند چه جای آنکه اکمل گردیده باشند **قوله** فضیلت تقدم زمانی مر قدما
را ست و ان مستلزم عدم اعتبار متاخرین و سقوط ایشان از پایه و استنا نیست الی **قوله** فیض صبح القدر
از باز مدد فرماید و دیگران هم بکنند انچه مسیحا میکرد الخ **اقول** ازین قول خود بی باک خود تیشه می زند و بیخ
بسیاری از دعاوی خود را میکنند اما مخالف را از موافق و ضار را از نافع نمی شناسد چنانچه از سر ایام
مناقشات این اسماعیلی و سائر اسماعیلیه ظاهر است **قوله** پس سعادت مند از ما آنکس ست که در بهر
صفات عالم دیندار ربانی بقول و فعل و تمسک نماید الخ **اقول** پس نهایت شقاوت آنست که
با وجود موجود بودن صفات علمای دیندار در ائمه دین که مجوزین عمل مولد اند بر تحقیقات و استحسانات

ایشان اطلاق ضلالت و بدعتی نموده آید باری چه میگوید در حق شاه ولی الله دهلوی جد امجد و منتهی
السند مقتدا و خود و استاد و والد و مرشد شان شاه عبد الرحیم صاحب و شیوخ سند وین شاه ولی الله محدث
مثل صاحب حصن حصین و حافظ سخاوی و ابن حجر عسقلانی و جلال سیوطی و غیرهم این حضرات را موصوف
بصفات عالم دیندار میدانند یا متصفین بصفات اهل دنیا و از اشرار **قوله** خاتمه و السنی هست
که نام سنی هست الخ **اقول** اگر سنی در اصطلاح جدید صاحب رساله همان را گویند که بحسب ظاهر یا دعای
اتباع سنت عقائد فاسده ایجاد ساخته و باتباع و موافقت اهل اهواء فاسده سابقه پرداخته در حق
ائمه اهلسنت از صحابه کرام و دیگر علمای اعلام در فروع احکام بی فهم مرام حکم تحمیق و تجهیل و تحقیر بلکه
تفسیق و تضلیل و تکفیر لازم نماید تا البته این ادعا طائفه اسماعیلیه هم شاید ورنه فی الحقیقت این
ادعا همان مثل هست که اهل اعتزال خود را خالق افعال میدانند اما معهذا خود را موحد و اهل توحید نامند
و بر اهلسنت بسبب اثبات صفات شرک لازم گردانند اما کلماتیکه صاحب رساله متضمن ذم و طعن بر ائمه دین
و مدح و منقبت خود بار بار برای اظهار تبحر خویش در میان می نهد غیر از طول کلام خارج از مرام فائده
نمی دهد و جواب جمله خرافات از ما سبق آشکار پس حاجت اعاده و تکرار نیست **قوله** بر صاحب همت
که در عزیمت تحریر جواب این کتاب شوند متوقع هست که این دو سه امر را پیش نهاد خاطر مبارک نمایند
اول آنکه آنچه درینجا ایراد یافته هست موید هست بنصوص کتاب و سنت و آثار اصحاب و علما و مشائخ معتمدین
امت پس در حقیقت تردید و تنقیص متوجه بجانب این حضرات باشد نه مولف که ناقل و مبلغ هست و بس الخ
اقول کسیکه چشم بصیرتش بنور انصاف مکحل هست نیک میداند که صاحب رساله برای مغالطه در میدان
کذب مرکب خود میدوانند چه در بیان مراد آیات و معانی احادیث که بر خلاف جمهور مفسرین و شراح حدیث
محققین جابجا قدم انداخته و در بعض مقامات گویا که به تحریف پرداخته و همچنان در آثار اصحاب
و علما و مشائخ خرافات خود خلط نموده و مقدمات خبط و بی ربط افزوده پس دعوی اینکه آنچه ایراد
یافته هست موید هست بنصوص الی قوله مبلغ و ناقل هست این ادعا کذب باطل هست **قوله** دوم آنکه در
برابر هر حجت و برهان این رساله احتجاج باقوال و روایات اهل حق نماید و استناد بر چنین علما و مشائخ
فرماید الخ **اقول** هر چند نجدیه را قراری نیست گاهی کسی را وقت توجه بموافقت بمدح می ستایند
و وقتی دیگر بادنی مخالفت بهوای خود داخل اهل ضلالت می نمایند فقیر برای تکمیل الزام احتجاج

بهمان اہل حق از شعوبین که مستندین صاحب رساله اند التزام کرده ام و اگر یکی و جا از دیگر علماء دین آورده ام آنهم بعد از آن ست که در دیگر رسائل این طائفه و کبرای شان استناد و ذکر آنها دیدم و نیز استناد بدان کتب کرده ام که وجود و اعتبار آنها در عامه امصار نزد علماء بدرجه کثرت و اشتهار است نه از رسائل مجهوله و غیر معتمده مانند رساله مصرح نور الیقین و باران رحمت وغیرها مایه افتخار صاحب رساله که تا هنوز وجود آنها در اختفا و استتار است فضلا عن الشهرة والاعتبار **قوله** چنان نه کنند که جواب بعض مقدمات رساله نویسند و از پاسخ دیگر مطالب قطع نظر نمایند والا این جواب ناقص شمرده شود و قابل رد و طرد باشد الخ **اقول** اولا این کلامی ست عجب خارج از قانون عقل و ادب و ثانیا این آرزوی صاحب رساله هم حق تعالی بر دست بنده ضعیف بظهور رسانید که از جمیع استدلالات و اقوال صاحب رساله که متعلق بحث و مقام و مدار اصل مرام بوده اند اجوبه شافیه داده بطلان همه خرافات ظاهر گردانید **قوله** سیوم آنکه پیش از تحریر پاسخ همگی رساله را از بدایت تا نهایت لفظ بلفظ مطالعه فرمایند الخ **اقول** برین ایمای صاحب رساله هم عمل نمودم و بعد مطالعه آن بتمامها از حضرت رب کریم دعای توفیق خیر طلب داشته و حمیت نفس و حمایت کسی در خیال نگذاشته لب به جواب کشودم و هر مطلب را مستند به تحقیقات ائمه دین نمودم اگر صاحب رساله نفسانیت و اعتساف بگذارد و در راه تحقیق حق و انصاف آید امید قوی ست که بعد مطالعه جواب از تضلیل مجوزین مولد و عاملین آن باز آید و از خرافات خود توبه نماید **قوله** چهارم آنکه هنگام مخاطبت و مناظره به سب و شتم پیش نیایند بلکه سر رشته پاس و ادب و حفظ مراتب مخاطب از دست نگذارند الخ **اقول** اگر صاحب رساله را حفظ مرتبت خود محبوب بود از اول شیمه کریمه ارباب شرافت و کرامت چرا از دست داد و بچو اسافل در پی تحقیر و تجهیل اکابر دین چرا افتاد و در سب و شتم و تفسیق و تضلیل چرا کشاد و اگر خار شبهه در کلام اکابر دین بخاطر ش خلیده بود چرا بطور طالبه حق از اساتذه خویش و دیگر علمای حق اندیش طلب تحقیق حق نه نمود از طرف خود کفت لسان در شان ائمه دین نه ساختن و بی باکانه علم طعن و تجهیل و تفسیق افراختن و از دیگران حفظ مرتبت خود طلب نمودن و برای تعظیم و تکریم خویش و طائفه خویش فرمودن نهایت عجیب و بغایت غریب ست و هر خویش بدشنام هیا الاصائب اما معهذا وقت مطالعه این جواب خواهند دید که احقر العبید هرگز متبع صاحب رساله ملتزم طعن و تشنیع نگردید و اگر جائی یکدو حرف مذکور ست ابتدا از صاحب رساله

واحقر معذورست کلوخ انداز را پاداش سنگ ست ؎ و این مصرعه هم ست آخر ای باد صبا اینهمه آورده تست
بمعروف و مشهور **قوله** ترجمه انکه یاقوم ان کان کبر علیکم مقامی و تذکیری بآیات الله فعلی الله توکلت
فاجمعوا امرکم و شرکائکم الخ **اقول** این آیات کریمه که در قول جناب حضرت نوح علی نبینا و علیه الصلوٰة
والسلام در مقابله کفار منکرین توحید و نبوت وارد گردیده ایراد آن درین مقام چه مناسبت دارد مگر آنکه
حسب عقیده طائفه اسماعیلیه دریجا هم اشعار ست باینکه علمای اعلام و اولیای کرام را که قایل استحسان
عمل مولد اند گو از شیوخ دین این طائفه باشند از اهل ضلالت می شارد و خارج از مسلمین انگارد پس بطلان
این خیال از ماسبق روشن و فساد جمله او بامش در ماتقدم مبین و ها انا اختم الکلام واسال الله تعالیٰ
حسن الاختتام لی و لجمیع اهل الاسلام ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل
فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤف رحیم و صلی الله تعالیٰ علیٰ نبیه الکریم و حبیبه الرحیم
سیدنا و مولانا محمد صاحب الخلق العظیم و علیٰ آله و اصحابه اولی القدر الخطیر و الفیض العمیم قوله
اتباع صاحب رساله براه افتخار برای مزیت اعتبار شش عبارات متضمنه شهادت حسن صورت و سیرت
مولف و عنفوان شباب و متانت تالیف و بکار بردن معجزه عیسوی درین باب [illegible]
طلوع نمودن آن کتاب الی غیر ذلک من المطالب التی تتحیر لها الالباب درج گردانیده [illegible]
بخیال نیاوردند که این کسان چه لیاقت دارند که به شهادت آنها نوبت به تسلیل آمیه درین مانیده [illegible]
و قطع نظر از آن حال این کسان و امثال ایشان معلوم اما مجمله آنها حال دو کس که بمنزله سرسبد این گروه اند
درینجا مرقوم اول که شهادت نزیل ٹونک ثبت نموده و بلفظ تاج الفقهاء و المحدثین ستوده [illegible]
ایشان در رساله صیانة الاناس باید دید و بر قدر قلیل از خرافات ایشان مطلع شاید [illegible]
بس ست که نزیل ٹونک بقاعده للاکثر حکم الکل بر بنا حسابیات و مسائل فرعیات [illegible]
مسائل موافق اهلسنت و در اقل موافق اهل هوا و بدعت باشد داخل اهلسنت پنداشته [illegible]
از رجوم الشیاطین بنسبت نمودن آن بطرف شاه عبد العزیز صاحب آورده که مذهب اهلسنت و جماعت
نهایت تنگ و باریک تر از موی ست هر که ادنیٰ مخالفتی با سنت نماید از دائره این مذهب برآید [illegible]
صاحب رساله و برادر بزرگوار شش در معنی سواد اعظم که نهایت تطویل نموده اند [illegible]
انبن لفظ مخالف حدیث و لغت و جماعت فرموده نزیل ٹونک در صیانة الاناس حسن و قبح عقلی را

مذہب سواد اعظم قرار دادہ و بیچان عدم قابلیت کفر عفور اعتقاد مذہب سواد اعظم قرار دادہ و حنفیہ رسالہ
غور فرماید کہ اطلاق سواد اعظم درینجا حسب تحقیق او خبر از علم و تحقیق نزیل ٹونک میدہد شہادت دیگر از
شیخ عباس پسر شیخ احمد عرب شروانی نویسانیدہ اند و شیخ صاحب موصوف شروانی براہ مہربانی تا بعض را
فائق بر بزرگان اولین قرار دادہ بتصریح و کنایہ تشنیع را از حد گذرانیدہ نوبت بالزام شرک و گمراہی مجوزین
این عمل شریف رسانیدہ اند ہر چند از شیخ صاحب موصوف بنا بر غلو مذہب تشیع و تعصب مشرب بعض
الزام ضلالت بائمہ امت و اکابر اہل سنت غیر غریب اما از کسی کہ خود را خواہ مخواہ سنی گوید افتخار باستشہاد شیخ
و الاتبار نہایت عجیب طرفہ آنکہ از رسالہ کشف الالتباس عما وسوس بہ الخناس حال شیخ ابو الفضل عباس
باید دید و بر نادانی حضرات اسماعیلیہ باید خندید و عبارۃ الکشف ہکذا اور جناب ابو الفضل کہ مصداق
پڑھی نہ لکھی نام محمد فاضل ہیں اونکی کیا تعریف کیجئے کہ بیش ناظم ناثر و بیش ناثر ناظم و بیش ہر دو ہیچ و پیش
ہیچ ہر دو تبحر کا یہ حال ہے کہ علم صرف و نحو جس پر فہم احادیث ائمہ ہدی ملتوی ہے اور ادراک مدلول نصوص
اوصیا منطوی اوسکو علوم ناحق میں معدود فرماتے ہیں اور قضیہ کو برعکس ٹھیراتے ہیں اور صحت عبارت کا
یہ منوال ہے کہ ہر چند سالہا سال سے بلکہ بدو تمیز سے آج تک مشق انشا نگاری اور نظامی و نثاری
برابر جاری ہے اور اصحاب نزدیک و دور سے اصلاح منظوم و منثور لیجاتی ہیں اب تک بلطفہ تعالی اسقدر
دستگاہ حاصل نہیں کہ روز مرہ انشاے فارسی اغلاط و زلات سے مبرا لکھہ سکیں سو جب فارسی ضیع کا
یہ حال ہو تو عربی رفیع کا کیا حال ہو گا اور ایسا [illegible] جوان مرد صاحب تمیز برا و رنگ مصر فصاحت
عزیز محاورہ عرب عربا و موارد استعمال کلمات طیبات کتاب اللہ و سنت بیضا کو کیا سمجھے گا اور اوس سے
کیا استدلال و استنباط مسائل کریگا شیخ کیا جانے معانیوں کا بہا و الی اخرہ ملخصا و بالاتر از ہمہ آنکہ
لطف فرمودن استاد المحققین مسند العالمین فی العالمین مفتی محمد صدر الدین خان بہادر دہلوی باین عبارت
کہ مولوی سید صدیق حسن صاحب قنوجی فہم سلیم و قوت حافظہ الخ ہم زیب تحریر ساختہ و بنظر نرسیدہ کہ
کہ آن مسند العالمین فی العالمین ہم از مجوزین مولد اند و درین مسئلہ فتوی نوشتہ اند کہ مطبوعہ و
مکتوبہ معروف و مشہور است و بر شمہ من عمل مولد طعن و تشنیع نمودہ اند از ذکر نام و سند العالمین

حاصل بجز اثبات نا خلفی امری دیگر نیست فقط

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نام این رسالہ عین الیقین فی بحث مولد اکمل النبیین ست

چون از تحریر جواب اصل رسالہ فارغ گردیدم تحریر جواب تعلیقات برادر بزرگ راہم کہ طرق با خرافات
مناسب دیدم **قولہ** بعض مردم این زمان **الی قولہ** چون کفار پیشین زمان حرف جماعۃ را از ترکشیدہ اند
و بغلط در حدیث ید اللہ علی الجماعۃ من شذ شذ فی النار حدیث من فارق الجماعۃ بعیدہ اند
الخ **اقول** عادت جہال ست کہ امری را در اثبات دعاوی خود بجوش و خروش می آرند و از دلیل
قوی و شریعت می انگارند اما چون خصم ہمان را حجت گرداند و مطلوب خودش بہوشن ترین وجہ
از ان باثبات رساند بمقتضای آنکہ دروغگو یان را حافظہ نمی باشد ہمان قول را از پایہ احتجاج
ساقط می سازند و سنگ بر شیشہ آبروی خود می اندازند و خصم را بمقتضای سنت جاہلان بسب و شتم
یاد می نمایند و زبان را بہ ناگفتنیہا می آلایند مصدق این حال و شاہد این مقال ابطال احتجاج و استدلال
درین مقام ازین احادیث شریفہ حضرت سید الانام صلی اللہ علیہ وسلم ست مخفی مباد کہ نجدیہ قنوج
و دہلی برای جواب تصحیح المسائل چہ خاکہا کہ بر سر خود نہ بیختند و چہ عرقہا کہ نہ ریختند آخر مدتہا کہ شبہا
بر وزہا می بردند و دود چراغہا از غایت طیش و غضب میخوردند پس از سالہا بکر فکر شان پردہ از رخ کشید
در رسالہ تفہیم در دہلی بطبع رسید در ہمان تفہیم در بیان عدم جواز استمداد از انبیا علیہم السلام و اولیاء
کرام با وجود اقرار اختلاف نوشتہ اند اتباع عامہ فقہاء و جماعت ایشان واجب زیرا کہ امام احمد در مسند
خود از معاذ ابن جبل رض آوردہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الشیطان ذئب الانسان
کذئب الغنم یاخذ الشاذۃ والقاصیۃ وایاکم والشعاب علیکم بالجماعۃ والعامۃ ابن ماجہ
در سنن خود از انس رض می آرد قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتبعوا السواد الاعظم
فانہ من شذ شذ فی النار و ابو داود در سنن خود از ابو ذر رض روایت میکند قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم من فارق الجماعۃ شبرا فقد خلع ربقۃ الاسلام من عنقہ
شیخ عبد الحق دہلوی در ترجمہ مشکوۃ بذیل معنی حدیث اول می نویسد اشارت ست آنکہ معتبر
اتباع اکثر و جمہور ست چہ اتفاق کل در ہمہ احکام واقع بلکہ ممکن نیست و در شرح حدیث ثانی
حسین بن عبد اللہ طیبی ناقلا عن المفردات می نویسد السواد یعبر بہ عن الجماعۃ الکثیرۃ

الواں قال پس ازین مذکور صاف واضح شد که اتباع کثیر و جماعت لازم ست الی آخره مقام حیرت ست
که بجدیر بر تالیف تفهیم غلغلهٔ شادمانی از فرش تا عرش رسانیدند و در تشهیر آن قصوری نگذاشتند
باایهمه بکلامهٔ عرشی آنرا ندیدند و یا دیدند و نفهمیدند یا فهمیدند و نه پسندیدند یا آنوقت پسندیدند
و اینوقت قایل منسوخیت آن گردیدند بهرصورت این ترانهٔ خارج از آهنگ که شنیده شد از
طرف کبرا خود چه جواب اندیشیدند اگر درین مقام تشنیعات شان قلب نمایم بجاست و اگر آیهٔ کفی الله
المومنین القتال در جوابش خوانم سزاست و اگر این شعر بیادش دهم زیباست ؎ حیرتی دارم
ز دانشمند مجلس باز پرس ؛ توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند ؛ صلا است ساکنان تفریح و بلاد را
که اعتراضات دوگانهٔ تکلامهٔ عرشی را متوجه استدلال و احتجاج تفهیم المسایل گردانند و بجای ذکر مجوزین
مولد و قیام نام کبرای خویش بر کرسی نشانند پس هرچه جواب از آنجانب بصدور آرند تصدیق آن از اینجانب
هم لازم شمارند صاف و صریح گویند که احتجاج مولفین تفهیم مقبول و صحیح ست و صواب یا مردود و فضیح
و خراب حالا متوجه بیان تکلامه باید گردید و جواب مفصل آن باید شنید قوله اول اینکه معناه بعد
تحقق الاجماع الخ اقول اگر از کلام بعض اعلام در شرح یک حدیث یک معنی فهمیده شوند مستلزم
آن نیست که معنی مختار دیگر شراح محققین که آنهم موید بدیگر دلایل و احادیث باشد باطل اعتقاد کرده آید
از نقل عبارت تفهیم که معنی حدیث ظاهر گردید برای زیادت توضیح مرام و تکمیل الزام سند دیگر هم
باید شنید قطب سماعیلیه در مظاهر حق در فائده حدیث اتبعوا السواد الاعظم فانه من شذ شذ
فی النار نوشته یعنی جو اعتقاد او قول و فعل اکثر علما کا هوں اوسکے پیروی کرو الی آخره قوله
و صراحةً معلوم میشود ازین حدیث دیگر که ابن ماجه مرفوعا از انس رض روایت کرده ان امتی لن تجتمع
علی ضلالة فاذا رأیتم اختلافا فعلیکم بالسواد الاعظم چه تفریع لزوم سواد اعظم بر عدم
انعقاد اجماع امت بر ضلالت دلالت میکند بر اینکه مراد از سواد اعظم جماعت جمیع امت است الخ
اقول دعوی صراحت ازین حدیث ثابت نمودن لزوم سواد اعظم را مفرع بر عدم انعقاد اجماع
امت بر ضلالت قرار دادن موجب تعجب ست لزوم سواد اعظم در حدیث شریف مفرع است
بر رویت اختلاف و صاحب رساله که آنرا مفرع بر عدم انعقاد اجماع امت بر ضلالت قرار داده معنی لفظ
فاذا رأیتم اختلافا فابخیال نیاورده قوله این امر کسی ست که در بعض مسائل با جماعت جمیع

صحابه طرف شد الی قوله پس حدیث مذکور قابل تمسک نماند چه در اصول حنفیه مقرر شده است که هر حدیثی
که صحابی راوی او مخالفت او کند از پایه اعتبار و احتجاج می افتد الخ **اقول** روافض و خوارج و سائر
اهل ضلال که تمسک بیجا بروایات شاذه و اقوال نادره بر خلاف جمهور و مخالف مذهب مشهور نموده اند
اهلسنت و جماعت برای دفع اوهام جهال که در مقابله آنها تمسک و احتجاج بحدیث مذکوره فرموده اند
بمخالفت شان پرداختن و حدیث شریف مختص به ائمه امت را از پایه اعتبار انداختن کمال ضلالت است
در تحفه اثنا عشریه در جواب کید شصت و هشتم فرموده اهلسنت در اصول خود قاعده قرار داده اند
که بسبب آن ازین غائله بفضل الهی امین اند مقتضای اتبعوا السواد الاعظم و اینکه مخالف
جمهور باشد ترک نموده اند الخ اما آنچه صاحب رساله حواله اصول از نافهمی خود نموده قطع نظر از مباحث
طویله این مسئله اینقدر هم بخیال نیاورده که این حکم علی الاطلاق کجاست از کتب مشهوره اصول بیا
اعتبار شروط و قیود چند در آن ظاهر است یکی آنکه مخالفت راوی یقینی و تحقیقی باشد دوم آنکه
این مخالفت بعد از روایت نموده باشد سیوم آنکه در مروی احتمالی دیگر نباشد چه اگر در مروی
احتمالات چند باشد و راوی بر بنای یک احتمال عمل نماید مستلزم آن نیست که عمل باحتمال دیگر از
حدیث و احتجاج بدان مطلقا باطل گردد و آن حدیث علی الاطلاق از پایه اعتبار ساقط گردد در منار
آورده والمروی عنه اذا انکر الروایة او عمل بخلافه مما هو خلاف بیقین سقط العمل به
وان کان قبل الروایة او لم یعرف تاریخه لم یکن جرحا وتعیین الراوی بعض محتملاته لا یمنع
العمل به بالتاویل الآخر الی آخره و چون در حدیث شریف احتمال است که مراد باین خطاب مقلدین باشند
نه مجتهدین پس اگر راوی این حدیث که از اجله مجتهدین بوده نظر به اجتهاد شان در کدامی مسئله بر خلاف
اکثر باشد نتوان گفت که این حدیث بسبب مخالفت عمل راوی قابل تمسک نیست و همچو مخالفت هرگز
مستلزم آن نیست که احتجاج بدان بر غیر مجتهدین هم برای ترجیح اتباع اکثر درست نباشد و در همین رساله
که قصص مخالفت حضرت ابوذر و حضرت ابن عباس با جمهور صحابه بتطویل تمام نقل نموده است حالا اگر کسی
قول جمهور صحابه را گذاشته بتقلید قول حضرت ابوذر رض و حضرت ابن عباس رض بر آن اقوال نماید پس هرگز
او را روا و درست نیست و نیز می توان گفت که چون در حدیث شریف احتمال لزوم اتباع اجماع و منع
از مخالفت بعد انعقاد اجماع و هم احتمال اتباع اکثر موجود است پس اگر راوی این حدیث حسب

اجتهاد خویش بر احتمال اول حمل نموده و در بعض امور بعلت ضرورت مخالفت اکثر کرده باشد لازم نیست
که حسب تحقیق دیگر محققین که بدلیل دیگر احادیث و دلائل مراد ازین حدیث اتباع اکثر داشته اند
عمل بدان و احتجاج ازان باطل باشد قوله ارشاد کردند که آن جماعه صحابه است الخ اقول کسیکه روایات
متعدده حدیث اتباع جماعت عامه حدیث اتباع سواد اعظم نموده و وقوع اختلاف مطالعه
نموده است و شروح محققین هم دیده است نیک میداند که مراد حصر و تخصیص صحابه کرام نیست و قطع نظر از بعضه
برادر صاحب ساله اقرار نموده باینکه مراد از سواد اعظم نیست مگر جماعت اصحاب یا جماعت علمای محققین
کلام سابقا و جواب بحث قیام سابقا گذشته و قدری لاحقا هم می آید قوله حق تعالی فرمود الا الذین آمنوا
وعملوا الصالحات وقلیل ماهم الی قوله مخالف این آیات است بحث نمی تواند شد الخ اقول از نافهمی خود
مطلب آیات کریمه و احادیث شریفه نفهمیدن و از وهم خود قائل بمخالفت یکی مر دیگری را گردیدن و برین
بنا حدیث شریف را از پایه حجیت ساقط ساختن و برائمه دین که احتجاج بآن نموده اند سهام ملام انداختن
شعبه ایست از تحریف و الحاد مبتنی بر لداد و عناد صاحب تحفه اثنا عشریه در باب مکائد آورده کید یازدهم آنکه
گویند مذهب اثنا عشریه حق است و مذهب اهلسنت باطل زیرا که اثنا عشریه در اکثر اوقات و اکثر بلدان
قلیل و ذلیل مانده اند و اهلسنت کثیر و عزیز و خدایتعالی در حق الحق فرماید وقلیل ما هم و نیز فرماید وقلیل
من عبادی الشکور و درین تقریر تحریف کلام الله است و تغلیط مدلول آن زیرا که حق تعالی در حق اصحاب الیمین اهل
این امت فرموده است ثلة من الاولین و ثلة من الآخرین و جائیکه بقلت وصف کرده است
کما قال ولا تجد اکثرهم شاکرین و فی الواقع شکر که صرف العبد جمیع ما انعم الله علیه الی ما خلق لاجله است
مرتبه ایست عزیز الوجود و درینجا بیان حقیت و بطلان مذاهب نیست بیان قلت شاکرین و کثرت غیر
شاکرین است و همچنین در آیه وقلیل ما هم بیان آنست که عامل بجمیع اعمال صالحه کما بایست الا الذین آمنوا
وعملوا الصالحات وقلیل ماهم و درین آیت هم ذکر عقاید حقه و غیر حقه نیست و اگر قلت و ذلت موجب
حقیت شود باید که نواصب و خوارج و زیدیه و افطحیه و ناووسیه احق و اولی باشند از اثنا عشریه که
بسیار قلیل اند بلکه حق تعالی در کتاب عزیز خود جابجا ظهور و غلبه و تسلط ورثان الحق وعده میفرماید الی قوله
و در احادیث جابجا باتباع سواد اعظم امت و موافقت جماعت تاکید فرموده اند الی آخره قوله اول
کسانیکه جماعت بر ایشان صادق است صحابه اند رضی الله عنهم و ایشان این قیام را ناجائز می دانستند الخ

اقول بنای حکم لزوم ضلالت بر آنچه است و تحریم تکریم آنحضرت افترای عظیم بر صحابه کرام می نماید چه
نسبت نا جائز دانستن این قیام بسوی صحابه کرام کذبی ست شنیع و اگر برای گلو ملاهی خود از جائز نه دانستن این
قیام جائز نه دانستن قیام وقت آمدن حضرت در مجالس اصحاب مراد داده پس اینهم افترای ست چه محدثین محققین
قیام اصحاب کرام وقت آمدن آنحضرت ثابت فرموده اند علامه خفاجی در شرح شفا فرموده اما القیام
للعلماء والصلحاء فمستحب وکان النبی صلی الله علیه وسلم اذا جاء قام له الصحابة الی آخره
و اگر از ین هم تنزل کند و مراد جائز نه دانستن اصحاب بقیام وقت رویت آنحضرت را مراد دارد و حدیث
حضرت انس رضی پیش آرد پس اولا میگوییم که از ان قضیه مرسله جائز نه دانستن چگونه ثابت گردید و اگر بلفظ
کراهت آویزد پس اکثر محققین گذشته که لو یکن هذه الکراهة للتحریم پس از ین هم نا جائز دانستن به ثبوت
نرسید و ثانیا آن عدم قیام وقت رویت بسبب کراهت چگونه مستلزم ضلالت مجوزین این قیام خواهد بود
که قید وقت رویت و نیز علت آن که کراهت آن بود درین مفقود بسا امور که در مواجهه شخصی و وقت
مشاهده و حضور او مکروه ست و در غیر آن غیر مکروه از انجمله ست مدح کسی که در حضور آن مکروه هست نه الی
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اطلاق سیدنا بر ذات مبارک در مواجهه شریف خود مکروه پنداشته حالا
علما قائل استحباب آن هستند در مجمع البحار بذیل حدیث قیل انت سید قریش فقال السید هو الله
کانه کره ان یحمد فی وجهه واحب التواضع و در کتب سیر مانند شفا فصلی بر اسم مستقلی است برای
بیان کراهت آنحضرت بسیاری امور را بجهت محبت و شفقت **قوله** جماعت خود مخالفت جماعت جائز داشته
الی **قوله** ابن مسعود قرآن بودن معوذتین و دیگر مسائل اتفاقیه انکار می کرد الخ **اقول** قطع نظر از انکه در کلام
کلامی ست عریض و طویل اما احقر الطلبه آنچه قال و قیل خارج از بحث گذشته و مناقشه فی المثال ابتدا
در اصل بحث کلام میکنم و میگوییم که ما حصل استدلال مستدلین باین احادیث همین قدر ست که در امر که
بعض علماء امت را بجمهور مجتهدین و اکثر محققین خلافی واقع شود بحکم احادیث شریفه متبع اکثر باید
گردید و قول نادر را مهجور باید فهمید اتباع مذهب محقق سواد اعظم صواب و بجاست و التزام اقوال
شاذه و روایات نادره خطا و نازیباست پس از آنچه صاحب رساله که درین وجه و همچنان در وجه دوم
بعض روایات نادره و اقوال شاذه که از بعض علماء کرام صادر شده اند پیش می آرد و از نا فهمی آن
نادره این تطویل لا طائل بر تقدیر صحت روایات آورده بشر ابطال آن می سازد آری

دعوی میکرد که از کدامی مجتهد هیچ قولی مخالف جمهور بظهور نرسیده البته در رد آن این تطویل فائده می بخشید
و چونکه مقصود همین قدر ست که اتباع اقوال شاذه و نادره که مخالف مذهب محقق اکثر از کسی بظهور آید
گو آن مجتهد در آن خطا بجهت سهو و عدم علم حقیقت یا دیگر وجوه معذور باشد اما اتباع آن قول مهجور
و ترک و طرد مذهب محقق جمهور نمی شاید و این مطلب از تحریر این جواب مرتفع نگردیده از صاحب رساله
می پرسم که مثلا در همین قول از حضرت ابن مسعود رض مخالفت اتفاق در انکار قرآن بودن معوذتین برای الزام
نقل نمودی اگر بفرض محال صحت و صدق این روایت را از حضرت وی رضی الله تعالی عنه تسلیم نمائیم
آیا اتباع این قول شاذ و نادر درست و صحیح ست یا خطاء قبیح اگر قبیح می پندارد همان قول بثبوت رسید که
متبع قول شاذ و نادر نباید گردید مذهب سواد اعظم را درست و معتبر باید فهمید و اگر اتباع آن قول
شاذ و نادر را درست می پندارد قولش کذب و زور ست و در عقیده اش سراسر خطاء و قصور در اینجا
برای روشن فکر سندی از مستندین امثال صاحب رساله ضرور ست شاه ولی الله دهلوی
در ازالة الخفا فرموده پس قرات والذکر والانثی شاذ ست در نماز نباید خواند حال آنکه در حدیث ابن مسعود
و ابی درداء صحیح شده و در وقت انتساخ مصاحف عثمانیه از اصل شیخین رض و ابن عباس رض و صحابه دیگر
مباحثه فرمودند در تهجی بعض آیات وصی ربک بجای قضی ربک نوشتند و همان نسخ در آفاق شائع شد
باین قاعده دانستیم که قول جماعت صحیح بوده و تهجی ابن عباس رض من باب خطاء المعذور الی ان قال یاد در روایتی
غریبی و در کتابی نادر بطریق تعجب آورده باشند که فلان چنین گفت و فلان چنین نوشت و در وقت
اشکال یک جانب اصابت بود و دیگر جانب خطاء المعذور چون پرده از روی کار برداشتند و حق
مثل فلق الصبح پدید شد مجال اختلاف نماند هر که الحال یمینا و شمالا افتد زندیق ست او را می باید
بقتل رسانید الی آخره و مخفی مباد که امام اسماعیلیه هم در رساله ایضاح اقرار کرده ست که اقتدای صحابه
و تابعین در اموریکه از بعض ایشان بطریق ندرت صادر شده داخل بدعات حقیقیه ست **قوله**
هیچکس بانکار نفس این مخالفت دم نزد و نگفت که مخالفت جماعت جائز نیست الخ **اقول** این مجرد
ادعاست و ثانیا بتقدیر تسلیمش خارج از اصل بحث اگر مجتهدی بر مجتهد دیگر بسبب اجتهادش از انکار
سکوت کند مستلزم آن نیست که نزد این مجتهد آن اجتهاد صحیح باشد یا اتباع و اقتدار آن نزد این مجتهد صواب
و درست گردد بسا اوقات صحابه کرام امری را ممنوع میفرمودند و برآن از احادیث آنحضرت صلی الله

علیه وسلم استدلال می نمودند معهذا ابر اجتهاد مجتهد دیگر سکوت می ورزیدند اگرچه آنرا خطا می فهمیدند
در غنیة المستملی در بیان کراهت صلوة جنازه در مسجد جماعت بعد از انکه این مطلب از حدیث
حضرت ابو هریره رض که در سنن ابو داؤد و ابن ماجه ست اثبات کرده و از حدیث حضرت صدیقه رض
که در صحیح مسلم ست جواب داده می نویسد و ماقیل لو کان عند ابی هریرة هذا الخبر لرواه
ولم یسکت مدفوع بان غایة ما فی سکوته مع علمه کونه ممنوع الاجتهاد والانکار
الذی لا یجوز السکوت علیه هو ما یکون معصیة وما ادی الیه رأی المجتهد لا یکون
معصیة فی حقه فلا یجب الانکار علیه بالجمله کسیکه از راه خطاء اجتهادی راه خلاف رفته گو
معذور ست اما بر دیگران اتباع مذهب محقق جمهور ائمه دین ضرور ست و دیده دانسته اقوال شاذه
و نادره را اختیار ساختن و مذهب سواد اعظم را پس پشت انداختن البته بمخالفت احادیث نبویه
پرداختن ست **قوله** مراد از جماعت اگر اکثر اند پس آن دعوی یعنی جماعت را بمعنی اکثر گفتن
خلاف لغت و شرع و جماعت ست الخ **اقول** بطلان این دعوی از ما سبق به تحقیق محققین و تصریح
اکابر این طائفه ظاهر گردید **قوله** اما شرع پس حدیث مرفوع ست اثنان فما فوقهما جماعة الخ
اقول درین حدیث که اطلاق جماعت بر اثنین و ما فوق آن آمده مستلزم آن نیست که هر جا که در شرع
لفظ جماعت آید مراد از آن همین باشد تا که برین بنا بر ائمه محققین که ازین لفظ درین احادیث اکثر
علماء دین و جمهور محققین مراد گرفته اند تهمت مخالفت شرع شریف نهاده آید
و اگر نزد صاحب رساله معنی شرعی و مراد از جماعت منحصر در همین ست پس برین تقدیر سابق ازین
که حمل بر اجماع جمیع امت نموده بود بطلان آن رو نمود که اثنان و ما فوق آن معنی شرعی این لفظ
گردید حالا باید فهمید که مراد ازین حدیث شریف نزد بعض علماء کرام بیان حالت مسافرت ست
و نزد بعض مقصود حکم اقتدا در جماعت نماز ست و نزد بعض محمول بر مواریث ست نه آنکه بیان معنی
لفظ جماعت و محاوره آن مراد و مقصود ازین حدیث باشد در توضیح فرموده والحدیث
محمول علی المواریث او علی [illegible]یة تقدم الامام فانه اذا کان المقتدی واحدا یقوم علی جنب
الامام واذا کان اثنین فصاعدا یتقدم الامام او علی اجتماع الرفقة بعد قوة الاسلام
فانه لما کان الاسلام ضعیفا نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن ان یسافر واحدا واثنان

لقوله علیه السلام الواحد شیطان والاثنان شیطانان والثلثة رکب فلما ظهر قوة الاسلام
رخص فی سفر اثنین الخ **قوله** اما قول جماعت پس همی السنة در شرح السنة گفته الجماعة عند اهل العلم
اهل الفقه الی آخره **اقول** این قول مخالف آن ائمه دین نیست چرا که مراد شان هم باتباع اکثر اتباع
اکثر جمهور اهل علم و فقه بوده است نه اکثر جهال عوام پس ایراد این عبارات برای ابطال آن استدلال و هم
باطل است و خیال خام **قوله** ثابت است که در آخر زمان اهل حق و ارباب تقوی کمتر خواهند بود و اهل باطل و
ارباب فسق اکثر الی قوله در صورت معارض قابل حجت نخواهد ماند الخ **اقول** در احادیثیکه مثبت تصحیح
اتباع سواد اعظم اند و علمای دین بدان استدلال فرموده اند کجاست که در آخر زمان شیوع محرمات و اعمال
و عقاید باطله و ظهور فسق و کفر نخواهد شد یا آنکه در ممنوعات منصوصه اتفاقیه و امور فسقیه کفریه هم در هر وقت
اتباع اکثر موجودین آن وقت باید نمود تا که حکم بمعارضه نموده گفته شود که احادیث مذکوره قابل حجت نیستند
افسوس که صاحب رساله نه معانی احادیث می فهمد و نه معنی معارضه میداند و مرکب در میدان تجهیل و تضلیل
ائمه دین میدواند **قوله** شما چه قسم جمیع علمای روی زمین را با وجود انتشار ایشان در انگشت آورده دید
و معلوم گردید که مثبتان قیام اکثر اند و منکران الخ **اقول** امریکه از صدها سال متوارث میان ائمه اعلام
محبین حضرت خیر الانام در اکثر بلاد اسلام است و در اعصار متعدده جماعت علمای مشهورین معتمدین کتب
مشهوره مستند هم استحسان و جواز آن تحقیق فرموده و عمل بدان نموده باشند و مخالفین با وجود جهد و جهد تمام
در زمره منکرین بجز چند نام و آنهم باستناد رسائل غیر معروفه پیش کردن نتوانستند کسانیکه کثرت علمای
مشهورین مجوزین و قلت مبطلین و منکرین و آنهم از مجهولین می بینند بر ایشان بموجب اقرار کبرای صاحب رساله
از جامعین تفهیم و غیره البته اتباع علمای مثبتین که بنسبت منکرین مذکورین اکثر اند ضرورست و در انگشت نیاوردن
جمیع علمای روی زمین معذورند و مجرد احتمال این امر که شاید منکرین اکثر باشند و قول ایشان ظاهر نگردیده باشد خللی
نمی اندازد و ثانیا می گوییم که چون از رساله برادر خود این بزرگ ظاهر است که علما تا هزار سال قائل تقسیم بدعت منقسم
[illegible] بدعات حسنه بوده اند پس این اقرار شان ایشان را با مثبتین قیام یکذات کرده و ثالثا درینجا
که حاجت بشمار جمیع علما نیست برین با استدلال این احادیث باطل می انگارد و طائفه اسماعیلیه که
برای اثبات دعاوی خود با دعای اجماع و اتفاق بزبان خود با کذب بحث آلوده اند اعرا یاد نمی بود صاحب
رساله را واجب بود که اولا این استفسار از طائفه خود می نمود از آنم که صاحب رساله جواب اثبات دعوی اتفاق علمای

واجماع از طرف طائفه خود چه اندیشیده مگر آنکه صاحب رساله را در ان ابواب اتفاق و اجماع جمیع علمای
مشارق و مغارب از متقدمین و متاخرین از روی کمال علم رمل متیقن و معلوم گردیده که صاحب رساله
درین باب برخلاف جمهور ائمه دین راه می پیمود حالا درینمقام اقوالی چند از کبرای طائفه نشان میدهیم
و شمار کنانیدن جمیع علمای مشارق و مغارب ازینها می خواهم پس منجمله آن اینکه مولفین تفهیم المسائل
در مسئله انکار سماع اموات دعوی اجماع امت نموده اند و منجمله آن اینکه نزیل ٹونک در وسوسة الخناس گفته
توبہ دو رکن بالاتفاق ہین ایک ندامت فعل ماضی پر دوسرے عزم عود نکرنی پر استقبال مین الخ و منجمله آن
اینکه در همان رساله در بیان داخل بودن وصف بعثت لتبلیغ ما اوحی الیه در معنی بین گفته سب علمای مفہوم
اور تعریف مین ہی کے داخل کیا ہی الخ و منجمله آن اینکه خبیث اسماعیلیه در مصباح الضحی گفته معانقه واسطے
غیر قادم کی باجماع حنفیه بلکه شافعیه بہی مکروه ہی الخ و اگر صاحب رساله و اتباع او گویند که اینها و امثال
اینها که دعاوی اتفاق و اجماع نموده اند همه از جهال بوده اند پس باید دید که همین صاحب رساله بر سنت
بودن اشاره بالسبابه دعوی اتفاق احادیث و آثار متواتره و اجماع ائمه اربعه و جمیع فقهاء و محدثین
نموده معلوم نیست که بوقت این تحریر در کدام عالم و آنوقت در کدام عالم بوده حالا مکاتیب شیخ محمد باید دید
و از اتباع صاحب رساله آنچه پرسیدنی ست باید پرسید **قوله** عمل بحدیث شما که مقلد محض اید بر بنوب شما
جائز نیست که میگوئید این امر خاص برای مجتهد واجب و برای مقلد حرام الی قوله اگر اکنون احادیث رفع
الیدین فی غیر التحریمه امتثالا بر شما عرض کنیم الخ **اقول** در هر قول زیاده تر نافهمی خود نشان میکند لیقد
نمی فهمد که آنچه مقلدین گفته اند همین قدر ست که مقلدان را ترک مذهب مصرح مجتهد خود صرف بنا بر شنیدن
لفظ روایت کدامی حدیث مخالف قول امام نمی رسد چه تحقیق معانی حدیث و تدقیق و تطبیق احکام آن
و تمیز ناسخ از منسوخ و قوی از ضعیف و دیگر ضروریات مجتهد را که آن حکم فرموده ست از مقلدین مذهبش
بخوبی زیاده تر بوده و بر مقلد آنچه واجب بود بموجب فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون ادا نموده
و این امر اگر چه اسماعیلیه و هابیه برای تکفیر امت محمدیه کفر و شرک قرار میدهند اما مستند بر صاحب رساله
تصریح آن نموده اند از انجمله شیخ محمد که برادر صاحب رساله حسب زعم خود تنها قول همین یک شیخ را بر تحقیقات
جماعه کثیر از ائمه دین که تا زمان حال گذشته اند ترجیح میدهد اند در مکاتیب خود و بعد نقل عبارات فتاوی غرائب
وغیره می نویسد ما مقلدان را نمی رسد که بمقتضای احادیث عمل نموده جرات در اشاره نمائیم و بفتاوی

چندین علماء مجتهدین مرتکب امر محرم و مکروه و منهی گردیم الی آخره و کفی به حجة هذا صاحب الرساله پس
ازین امر لازم نیست که نزد این علماء فهم حکم امری که مخالف مجتهد نیست از ظاهر احادیث شریفه و عمل بدان و احتجاج
بآن احادیث حرام باشد و اگر کسی علی الاطلاق حکم بحرمت احتجاج باحادیث و عمل بدان عموما برای علمای مقلدین
تحریر نموده باشد تا الزام آن قول بر جمیع علمای مجوزین قیام و مستدلین باحادیث شریفه الزام صاحب رساله تمام نیست
اما مثالیکه ذکر کرده پس منشاء آنهم همان نافهمی ست قیاس امری که از مجتهد منع آن ثابت نیست بر امری که خود
از مجتهدین عظام تحقیق نسخ آن و اثبات عدم آن باحادیث کثیره و جواب از احادیث مستدله دیگران
مروی باشد نمودن بنا بر آن علماء مقلدین را در فهم امریکه کراهت و ممانعتش از مجتهد مروی نیست از ظاهر
احادیث که ائمه دین بدان احادیث استدلالات فرموده باشند بهیچ الزام دادن ناشی ست از ندیدن کلام
اعلام و تعهدین در امام آن کرام **قوله** این حدیث مخالف ایشان ست الخ **اقول** ازین خبط بی ربط گره از
کار بسته نمی کشاید و این تطویل لاطائل از پیشانی منکرین که دیده و دانسته قول مشهور جمهور را ترک نموده
برای تضلیل مسلمین اختیار اقوال شاذه بی دلیل محض میکنند داغ مخالفت جماعت و خروج از سواد اعظم
نمی زداید و حکم بودن این احادیث شریفه مخالف ائمه اربعه محل کلام ست و از آنچه صاحب رساله
تطویل نموده این مقصد ثابت نگردیده اولا که صاحب رساله در امثله تخلیط و افراط و تفریط نموده در بعض
امور اختلافیه که به یکی از ائمه الزام مخالفت جمهور داده صاحب رساله چه قسم جمیع علماء را حسب قولش
در انگشت آورده و ثانیا از کجا ثابت ست که ائمه مجتهدین بعد در انگشت آوردن مخالفان و علم بمخالفت
اکثر و جمهور و اطلاع بران اختیار آن اقوال نموده اند و ثالثا در بعض مسائل اگر این امر هم فرض و تسلیم
کرده شود تاهم مستدلین باین احادیث که در مسائل غیر منصوصه استدلال بآن نموده اند مضرتی
نمی رسانند مثلا ایجاب وتر که گو دیگر مجتهدین مشهورین قائل آن نباشند اما چونکه حضرت امام اعظم از صریح
تایید فعلی و تاکید قولی آنحضرت صلی الله علیه وسلم حسب اجتهاد خویش وجوب فهمیدند البته هرگز
نمی توان گفت که مذهب امام اعظم مخالف این احادیث شریفه ست مجتهد را بعد قائم گردیدن دلائل
واضحه حسب اجتهاد خود حکم و عمل می باید موافقت دیگران سوی در هیچ صورت خاصه بجا واجب است
در مرقاة در جواب گفته قلت الموافقة لیست شرطا فی المسألة الاجتهادیة الی آخره **قوله**
در نور الانوار و غیره ست که اجماع باتفاق اکثر منعقد نمی شود و خلاف واحد مانع ست الخ **اقول**

البته اجماعیکه مصطلح اهل اصول ست صرف باتفاق اکثر بر قول مشهور منعقد نمی شود اما بوجوب اجادیث
شریفه قول و حکم باتباع سواد اعظم و جمهور ائمه دین چه منافات از دعوی حنفیت وارد اینک محققین
حنفیه حکم باتباع جمهور ائمه و اکثر علما فرموده اند چنانچه از مستندین صاحب رساله سابقا منقول گردیده
قوله باقی ماند تحقیق دلائل نفس مولود الخ **اقول** بر اقوال ائمه دین و علماء محققین شبهات فاسده
و اوہام کاسده از نافهمی پیش نهادن و آنرا بطور فخر به تحقیق خود قرار دادن اگرچه پیش عوام کالانعام
موجب افتخارست اما فی الحقیقت موجب سوای پیش اهل عقل و اعتبارست و یکی از مکاید که درینجا بکار
برده آنکه تحقیقات ائمه اسلام را که در کتب دینیه معتمده مشهوره موجود اند اول و آخر آن برای تغلیط جهت
ساخته و بجهت پرده داری نام آن کرام بر زبان نیاورده صرف بذکر منقول بوده لهش در رساله محقق دقائق
معقول و منقول کشاف دقائق فروع و اصول زبدة علماء الزمان قدوة اصفیاء دوران سیف الله
المسلول حضرت مولانا فضل الرسول الحنفی القادری البدایونی دامت برکاتهم پرداخته تا رد و ابطال
تحقیقات ائمه اسلام بتصریح اسماء کرام موجب وحشت احدی نگردد و پیش عوام کالانعام باعث افتخار شود
هرچند دفع جمله اوہام و رفع کل شبهات ناتمام از در رساله کلان برادر خود این بزرگ واضح است و عیان
اما درینجا هم چیده چیده چیزی بقلم رسیده و مابقی دران باید دید **قوله** این مصادره علی المطلوب ست الی قوله
بدعت رافع سنت ست الخ **اقول** بر اهل علم مخفی نخواهد بود که فقره لو لم یکن فی ذلک الا ادغام الشیطان
الخ در سبیل الهدی و الرشاد و غیره کتب مشهوره دینیه موجودست پس قطع نظر ازینکه مسئله محققه ائمه اسلام
نزد صاحب رساله محل کلام و خبطات است اما هیچ طعن و ملام باوجود عدم لیاقت فهم مرام خلاف حیا و اطلاق
بدعت بوجهیکه رافع سنت ست برین عمل که ائمه دین مستحسن آن فرموده اند محض بیجاست و ایراد احادیث
بی فهم معانی کمال نازیبا از آنجا که این ادعی در ماسبق طی گردیده اینجا بر یک سند از کبراء طائفه اکتفا ورزیده
قطب اسماعیلیه در مظاهر حق در شرح حدیث ما احدث قوم بدعة الا رفع مثلها من السنة نوشته
نهین نکالی کسی قوم نے بدعت یعنی جو که مزاحم سنت کے ہو الی آخره و در شرح حدیث ما ابتدع قوم نوشته
نهین نکالی کسی قوم نے بدعت بیچ دین اپنے کی یعنی بدعت که مزاحم سنت کے ہو الخ و در شرح حدیث من
احدث فی امرنا ما لیس منه نوشته اور لفظ ما لیس منه اشاره ہے اسکی طرف که نکالنا اوس چیز کا که
مخالف کتاب و سنت کے ہو برا نہین ہے الی آخره **قوله** این عجب قیاسی ست الی سرور بن چه مشابهت بروز جمعه

روز ولادت آنجناب را حاصل نشده الخ **اقول** این قول را صاحب سیرت شامی از امام عبد الرحمن کتانی بسند
آورده است و مقصود بیان شرف و عظمت یوم ولادت و کرامت آن یوم باسعادت است و امام مذکور درین ضمن
تقلیل عذاب جهنم بر کسیکه فرح بولادت شریف نموده بود مذکور فرمود و بدین تقریب لفظ مشابهت یوم جمعه مذکور
گردید پس صاحب رساله که کلام امام نه فهمید هرچه در دلش آمد بفهم بقلم رسانید اول کلام او بر امام وارد نیست
و ثانیا مشتمل است بر لغویات بسیار از انجمله آنکه گفته مشابهت بروز جمعه روز ولادت را حاصل نشده الخ
حالانکه همچنانکه در هر روز جمعه تسعیر جهنم نمیشود همچنان در هر یوم الاثنین که یوم ولادت است تقلیل و تخفیف
عذاب بر کسیکه فرح ولادت نموده بود وارد است و از انجمله آنکه گفته این مردم هر روز ولادت آنجناب را
همان روز خاص گمان می برند الخ این افتراء است بر امام مذکور و دیگر ائمه دین که این حضرات هرگز نظیر یوم
ولادت را همان روز خاص ولادت بعینه گمان نمی برند البته بسبب ظهور آن نعمت در یوم واحد قائل نعمت
و معتقد بقاء برکت در هر یوم مثل آن بوده اند و این مضمون از حدیث فضیلت یوم الاثنین ثابت
فرموده اند و استحباب اعادهٔ شکر نعمت در مثل آن یوم از ان استخراج نموده اند اعتراض بر آن ائمه امت گویا که
در حقیقت از نافهمی خود اعتراض بر احادیث حضرت خاتم رسالت صلی الله تعالی علیه وسلم است کما سبق
تقریره فافهم و لا تعجل اما آنچه بعض سفهاء مضمون احادیث شریفه را که ائمه دین تصریح آن فرموده اند مخالف
عقل و از شوائب وهم قرار داده اند دلالت بر بی عقلی ایشان دارد ورنه بسبب ظهور کدامی نعمتی در روزی
متبرک دانستن نظائر آن روز هرگز مخالف عقل صحیح نیست البته نظائر آن روز را آن روز خاص بعینه
مثلا در روزی که شخصی پیدا شده باشد در ان روز معین هر سال ولادت آن گمان بردن که بعض علما
همین معنی را عید گرفتن اصطلاح نموده اند لیس البته از وهمیات است کجا واحد دانستن نظائر متعدده
و کجا مجرد بقاء برکت و شرف در زمان لاحق بسبب ظهور نعمت در زمان سابق گو باین معنی هم بعض از
علماء دیگر اطلاق عید فرموده باشد که این بحث لفظی است و لا مشاحة فی الاصطلاح امام قسطلانی
در مواهب لدنیه فرموده فان قیل هل فی العقل وجه یدل علی ان یوم الجمعة افضل من السبت
والاحد قلنا نعم وذلك لان اهل الملل اتفقوا علی انه تعالی خلق العالم فی ستة ایام و بدء الخلق والتکوین
یوم الاحد وکان الفراغ یوم السبت فقال الیهود نحن نوافق ربنا فی ترك الاعمال فعینوا السبت لهذا المعنی
وقالت النصاری مبدء الخلق والتکوین یوم الاحد فنجعل هذا عیدا لنا فهذان الیومان معقولان

ثم الوجه فی جعل یوم الجمعة عیدا فالجواب ان یوم الجمعة هو یوم الکمال والتمام وحصول الکمال والتمام یوجب الفرح الکامل والسرور العظیم فجعل یوم الجمعة یوم العید اولی من هذا الوجه الخ

ازانجمله اینکه بعد ازانکه بر ائمه دین بجهت متبرک دانستن نظائر ایام ولادت واثبات شرف وکرامت واستحباب اعاده شکر نعمت طعنی قبیح متضمن پیروی هنود وفارسیان ونصاری تفوه نموده میگوید که مشابهت ایشان باتفاق ممنوع ست چنانچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم روزه عاشورا بسبب مخالفت ایشان منسوخ کرده الی آخره ازین مقام خوب ظاهر گردیده که تا حال معنی مخالفت ومشابهت هم نفهمیده حالا بفهمد که چون در خصوص صوم عاشورا مشابهتی پیدا می شد وبرای رفع آن منسوخ خصوص انفراد صوم همان یوم وشرعیت صوم آن یوم مع ضم التاسع مقرر گردیده وازین قدر تغییر مشابهت بزوال رسیده پس متبرک دانستن ایام ولادت جناب سرور عالم صلی الله علیه وسلم وقول بشرف وکرامت آن واستحباب اعاده شکر آن نعمت را مشابه اعیاد هنود ونصاری ومجوس قرار دادن وتهمت الزام تشبهه ممنوع بر ائمه دین نهادن حماقت وسفاهت ست بلکه میگویم که بموجب حدیث شریف که برای اظهار مخالفت یهود ورفع مشابهت ایشان افراد صوم عاشورا منسوخ شده شرعیت صوم همان عاشورا مع ضم التاسع مقرر گردیده وازهمینقدر تغیر هم مشابهت بزوال رسید پس اگر فرضاً کسی بنیت برکت نه بقصد ادای رسم نصرانیت در روز ولادت حضرت عیسی علیه السلام هم اظهار شرف آن یوم ونعمت خاصه کند امابرخلاف نصاری روزی دیگر قبل آن ضم کند پس اگرچه آنچنانکه اصل شرعیت استحباب اعاده شکر نعمت ولادت جناب سرورما علیه الصلوة والسلام در شرع شریف موجود ست که بدانجهت ائمه دین قائل استحسان این بوده اند وایچنین اصلی برای شرعیت استحباب اعاده شکر ولادت حضرت عیسی علیه السلام در شرع شریف یا مفقود ست ونیز ائمه دین تصریح استحسان آن نفرموده اند وهذا هو الفرق القاطع امامع هذا درین صورت هم بران کس الزام تشبهه نتوان داد ولب باین کلمات نباید کشاد ورنه با وجود اینقدر تغیر که در صوم عاشورا بظهور آمده است قرار دادیکه قرار دادن مقصود بود رد خواهد شد قوله بزرگی فرنگ کردن وایشان را خداوند روزگار وولی نعمت وحضور اقدس وغریب پرور وامثال آن نوشتن الی قوله یا دعوی محبت خدا ورسول کردن چیزیست که از غیر ایشان نباید الخ اقول اولاً در رد اقوال ائمه دین

این خرافات طعن و ملام پیش ساختن خاک بر آفتاب انداختن ست که نزد هیچ ذی عقل مضرتی
بمسئلهٔ محققهٔ آنحضرات نمی رساند بلکه طعن کننده را رسوای دارین میگرداند و ثانیاً کسیکه احوال کبرای
اسماعیلیه مثل صاحب تبیین الکلام فی شرح التوراة والانجیل علی ملة الاسلام و صاحب [illegible] المسلمین
و غیرهم دیده و شنیده است چه گوییم و چه نویسیم که در جواب تشنیعات صاحب رساله چه بر زبان می آرد
اما احقر همه امور خارج از بحث را محض فضول می شمارد و قوله در دلیل چند سخن ست یکی آنکه دعوی
احسان الی الفقراء بودنش مصادره علی المطلوب الی قوله و بدعت سیئه بودنش ثابت میکند بانکه
احسان ست الی آخره **اقول** این دلیل در کتاب سیرت شامیه که نزد کبرای صاحب رساله هم مستند مقبول ست
بدین عبارت منقول ست قال الامام الحافظ ابو محمد عبد الرحمان بن اسماعیل المعروف بابی شامة
فی کتابه الباعث علی انکار البدع والحوادث قال الربیع قال الشافعی رح المحدثات من الامور
ضربان احدهما ما احدث مما یخالف کتابا او سنة او اثرا او اجماعا فهذه البدعة هی الضلالة والثانی
ما احدث من الخیر لا خلاف لاحد من هذه فهی محدثة غیر مذمومة قال عمر رض نعمت البدعة
هذه یعنی انها محدثة واذا کانت فلیس فیها رد لما مضی فالبدعة الحسنة متفق علی ندبها
وجواز فعلها والاستحباب بها ورجاء الثواب لمن حسنت نیته فیها وهی کل مبتدع موافق
لقواعد الشریعة غیر مخالف لشیء منها ولا یلزم فی فعله محذور شرعی وذلک نحو بناء المدارس
والربط والمناثر وغیر ذلک من انواع البر التی لم تعهد فی الصدر الاول فانه موافق لما جاءت
الشریعة ومن احسن ما ابتدع فی زماننا من هذا القبیل ما کان یفعل بمدینة اربل کل عام
فی الیوم الموافق لیوم مولد النبی صلی الله علیه وسلم من الصدقات والمعروف واظهار السرور
فان ذلک مع ما فیه من الاحسان الی الفقراء یشعر بمحبة النبی صلی الله علیه وسلم وتعظیمه
وجلالته فی قلب فاعله وشکر الله علی ما من به من ایجاد رسوله الذی ارسله رحمة للعالمین
صلی الله علیه وسلم الی آخره پس هر کلا دلیل فهمیده و میداند که بدین بیان این امام که نزد صاحب
سیرت شامی هم از علمای دین پسندیده و مرغوب ست ایراد مصادره علی المطلوب فاسد
مصنوعیت چرا که مذکور بدعت حسنه بودنش و بدعت سیئه نبودنش مصرح بر نقل معنی بدعت حسنه
و اتفاق بر موجب ثواب بودن آن نموده شده انهدام این علام معنی بدعت حسنه و عدم

صدق معنی بدعت سیئه بران ظاهر و عیان ست و ثانیا قطع نظر ازان اگر امام مذکور برای
اثبات حسن این عمل تصریح میفرمود که درین احسان الی الفقرا ست و هرچه در ان احسان الی الفقرا
مستحسن ست و یا برای اثبات بدعت سیئه بودنش میگفت که درین احسان ست و انچه در ان احسان ست بدعت سیئه نباشد
پس هر دو ضرب از ضروب شکل اول ست که بدیهی الانتاج ست مثلا آنکه برای بیان ثبوت حیوانیت
زید گفته شود زید انسان و کل انسان حیوان و برای اثبات فرس بودن زید گفته آید زید انسان و لا شیء
من الانسان بفرس پس درینجا نتوان گفت که انسانیت زید موقوف ست بر ثبوت حیوانیت یا انسانیت
زید موقوف ست بر فرس نبودن آن پس اثبات فرس نبودنش بانسان بودن مصادره علی المطلوب ست
منشاء این اعتراض جهل ست آری گنجایش کلام در کلیت کبری ست و آن اعتراض دوم ست نه
برای لازم گردانیدن مصادره علی المطلوب گفته که اطعام بدعت سیئه کسی را خورانیدن بر وجه احسان ست
پس این تعلیل مردود ست با آنکه خود بعد چند سطر در اعتراض دوم میگوید در عید غدیر مثلا اطعام
کردن و العیاذ بالله سب عمر کردن الی قوله بلا شک احسان ست بر فقرا انتهی سبحان الله این کسی ...
بوده گویا خود را مرد میدان میداند و باین حوصله حرف رد و ابطال قائل ائمه دین ...
قوله دیگر آنکه دعوی بلا دلیل ست الخ **اقول** این قول هم بجهت نافهمی کلام امام سرزده ...
لفظ من هذا القبیل در کلام امام می دید و مشار الیه آن می فهمید او در شبهه لزوم ...
لفظ بدعت و عدم نقل خصوص این هیئت بجمع احداث عبادت ...
قوله گاهی مجلس میلاد آنجناب نکرده اند الی قوله القرون از سلف تا خلف متوارث ...
ظاهر معنی ضرورت نمی اند یا برای تغلیط جهال این لفظ بر زبان می آید اولا که احاطه تامه جمیع
احوال و جمیع افعال هر مرد از صحابه و تابعین و تبع تابعین هرگز ثابت نمی تواند شد و ثانیا ...
شرف مجلس میلاد در فضائل عامه مجالس اذکار که از احادیث صحیحه ثابت ست و نیز استحباب صدقه ...
برای شکر ولادت با سعادت از نقل خصوص این عمل که بهیئت مخصوصه اش از قرون ...
موکد نیست معنی می تواند گردید پس تجویز احتمال ... این عمل کدامی هیئت خاصه ...
متعدده لیکن ... صحابه و تابعین و تبع تابعین در بعضی اوقات ضروری نبودن ...
جای ضرورت متوارث بودن نقل آن از سلف تا خلف ... ثانیا ...

وتابعین در اکثر اوقات و اغلب احوال در تمام سال مشغول یاد و کار آنحضرت هم در خلوت و هم در مجالس بوده‌اند
پس در عمل مولد چگونه اشعار بکامل عیار نه بودن آنحضرت در محبت می تواند بود آری اگر صاحب رساله
از جای ثابت میکرد که آنحضرات باوجودیکه در دیگر اوقات و شهور بذکر آنحضرت اهتمام می نمودند معهذا
در ماه ولادت ترک میفرمودند پس البته ذکر این اشعار گو تاهم محل کلام می بود می توان نمود ورنه
این همه وساوس مطرود و مردود اند اما دیگر عوارض قیود متعارفه حادثه پس هرگز هیچگونه باوجود تیقن
عدم فعل آنحضرت هم دلالت و اشعار برین امر نتوان ساخت **قوله** لا نسلم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
روزه عاشورا بجهت آن گرفت که یهود گفته بودند و حاشا که پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم چون یهود
سر و پا مجوده این چنین هم فاسد که کودکان بازی گوش را هم خنده آید به پسندد که ساده مردی
از بلهای جنت واهمه کند کلمه انا الحق بموسی منکران هرگز دلالت ندارد والی آخره **اقول** دلیل
صوم عاشورا در کتاب سیر شامی از حافظ عسقلانی صاحب فتح الباری منقول است و اعتراض
این قوم جهول بران سخت نامعقول است اول باید فهمید که سوای حافظ عسقلانی و دیگر ائمه دین هم تصریح
فرموده اند که بعد از انکه یهود تعظیم نمودن صوم عاشورا بجهت نجات حضرت موسی و صیام آنجناب
دران روز زیست اعاده شکر آن نعمت که بموسی علیه السلام جناب حق تعالی در مثل آن روز در زمان
سابق عطا فرموده بود ذکر کردند آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجهت موافقت حضرت موسی
علیه السلام برای ادای شکر آن نعمت احقیت خود بحضرت موسی علیه السلام از یهود ارشاد فرمودند
ومقصود ازان موافقت حضرت موسی علیه السلام و اعاده شکر آن نعمت سابقه در ازمنه لاحقه بود
پس این تحقیقات ائمه دین صریح از مضامین احادیث صحیحه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
ثابت و مستنبط اند این مسخریه و استهزا ساختن و آن ائمه دین را ابله و احمق قرار دادن کمال حماقت است
اما آنچه برای ابطال اینکه این روزه برای شکر آن نعمت باشد گفته این چنین وهم فاسد کودکان بازی
گوش را هم برو خنده آید حقیقت این است که بجز ملاحده بی دین کیست که باین چنین طعن و تسخیف
در شان ائمه شرع شریف زبان خود بیالاید علامه عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده
قال الامام الطحاوی بعد ان روی هذا الحدیث ففی هذا الحدیث ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم انما صامه شکرا لله عز و جل فی اظهاره موسی علیه السلام علی فرعون فذلک علی

علی الاختیار دون الفرض قلت وفیه بحث لان لقائل ان یقول لا نسلم ان ذلک علی الاختیار
دون الفرض لانه علیه السلام امر بصومه والامر المجرد عن القرائن یدل علی الوجوب وکونه
صامه شکرا لله عز وجل لا ینافی کونه للوجوب کما فی سجدة ص فان اصلها للشکر مع انها
واجبة الخ امام قسطلانی در مواهب بذیل حدیث حضرت ابن عباس رض آورده ویدل علی ان الباعث
علی صیامه موافقتهم علی السبب وهو شکر الله تعالی علی نجاة موسی علیه السلام الخ حاصل آنکه
خود در دلیل دویم اقرار نموده است به بجا آوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم صوم عاشورا را بموافقت
یهود پس از نفس کلام شان این قول باطل است ومردود قوله آنرا دو وجه دیگر است که در دو حدیث صحیح
وارد شده الی آخره اقول بودن دو وجه دیگر برای امری که از دو حدیث دیگر ظاهر باشد مستلزم
آن نیست که وجهی ثالث برای آن امر که از حدیث صحیح دیگر باقرار ائمه دین ثابت وصریح باشد باطل وفاسد
قرار داده آید غایة الامر آنکه در وجوه ثلثه توفیق وتطبیق نموده شود پس در یک حدیث که روزه داشتن
یهود برای شکر نجات موسی علیه السلام وموافقت نمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین قدر وبیان
نمودن احقیت خود باداء شکر نجات بجهت متابعت وموافقت حضرت موسی علیه السلام که در شکر آن شریک
شوند وبعده وارد گردیده ودر حدیث دیگر قرار دادن یهود عاشورا را روز عید ولهو ولعب نمودن شان
وارد شده برای قصد مخالفت ایشان مشروع گردیدن صوم که مذکور است آن یهود غیر این یهود باشند
ودر تعیین صوم موافقت یک قوم ومخالفت یک قوم مقصود است پس استدلال صاحب رساله بمضمون یک
حدیث برای ابطال مضمون صریح دیگر حدیث صحیح باطل ومردود است در مجمع البحار آورده فان قیل
اتخاذهم عیدا ینافی صومه وایضا فصوموا مشعر بان الصوم کان لمخالفتهم قلت لعل عیدهم
کان جائز الصوم وهؤلاء الیهود غیر یهود المدینة فوافق المدنیین وخالف غیرهم الخ علامه
عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده قیل ما وجه التوفیق بین قوله عیدا وبین ما تقدم ان الیهود
تصوم عاشورا ویوم العید یوم الافطار واجیب بانه لا یلزم من کونه عید الافطار لاحتمال
ان صوم العید جائزا عندهم او هؤلاء الیهود غیر یهود المدینة فوافق المدنیین حیث عرف
انه الحق وخالف غیرهم لخلافه الخ معلوم نیست که هرگاه نزد صاحب رساله صرف همین دو وجه در صوم
عاشورا معتبر اند پس چرا سابق بجا آوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم صوم عاشورا را بموافقت یهود

فضیلت واستحباب باقی ماند و منسوخ نشد مگر نفس فرضیت و این خلاف قاعدہ اصول ست الخ
ملخصًا **اقول** اولا بسیارے از علماء متبحرین و ائمہ دین جامعین معقول و منقول و محققین فقہ و اصول
تصریح بر نسخ فرضیت و بقاء جواز و فضیلت فرمودہ اند پس برای اظہار تبحر خود علی الاطلاق دعوی
مخالفت اصول محض فضول ست نسخ جواز و فضیلت بنسخ فرضیت گو مختار بعض محققین باشد قاعدہ متفقہ اہل اصول نیست
بلکہ حنفیہ اجماع ندارند تا کہ این اطلاق صاحب رسالہ درست آید در مسلم ہم کہ کتابی ست معروف
و مشہور مذکور ست مسئلہ اذا نسخ الوجوب بقی الجواز خلافا للغزالی لان الوجوب یتضمن الجواز والناسخ
لا ینافیہ فبقی علی ما کان الخ علامہ عینی در شرح صحیح بخاری شریف بذیل حدیث حضرت ابن عباس رض
فرمودہ و ظاہر حدیث ابن عباس رض یدل علی الوجوب لانہ علیہ السلام صامہ و امر بصیامہ
و لکن نسخ الوجوب و بقی الاستحباب الخ و بذیل حدیث حضرت ابن عمر رض کہ آثار کثیرہ متضمن نسخ
فرضیت صوم عاشورا و ثبوت تطوعیت آن نقل نمودہ بعد از نقل آن آثار فرمودہ ففی ہذہ الآثار
نسخ وجوب صوم عاشوراء ان صومہ قد رد الی التطوع بعد ان کان فرضا و اختلف اہل
الاصول ان ما کان فرضا اذا نسخ ہل یبقی الاباحۃ ام لا وہی مسألۃ مشہورۃ بینہم و سیاتی
حدیث عائشۃ رض و معاویۃ رض یدلان علی ما دلت علیہ الاحادیث المذکورۃ الخ محدث
دہلوی شیخ عبد الحق حنفی در جذب القلوب در آداب زیارت قبر شریف آوردہ و از آنجملہ آنست کہ پیش
از تقدیم صدقہ کند در صدر اسلام ہر کہ قصد مناجات حضرت سید انام میکرد بروے واجب بود کہ چیزے
صدقہ کند الی قولہ بعد از آنکہ وجوب آن منسوخ شد استحباب کہ صفت لازمہ مطلق صدقہ ہست
بحال خود باقی ماند و زیارت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حکم ملازمت دارد در حالت حیات وی صلی اللہ
علیہ وسلم الخ امام محمد علیہ الرحمہ در موطا فرمودہ قال محمد اما العقیقۃ فبلغنا انما کانت فی
الجاہلیۃ وقد فعلت ثم نسخ بالاضحی کل ذبح کان قبلہا و نسخ بصوم شہر رمضان کل صوم
کان قبلہ و نسخ غسل الجنابۃ کل غسل قبلہ و نسخت الزکوۃ کل صدقۃ قبلہا کذلک
بلغنا انتہی ملا علی قاری در شرح بذیل قد فعلت فی اول الاسلام نوشتہ ای بطریق الوجوب
للتوافق الخ و بذیل کل صوم کان قبلہ نوشتہ ای کان واجبا کایام البیض و یوم عاشورا الخ
و بعد ختم روایت نوشتہ و فیہ ان الفرضیۃ اذا نسخت تبقی الفضیلۃ التی تترتب علیہا

المثوبة كصلوة التهجد وصوم عاشوراء وهي لا تنافي الاباحة التي لا ثواب فيها ولا عقاب وفي
البدائع ذكر محمد في الجامع الصغير ولا يعق عن الغلام ولا عن الجارية وانه اشار الى الكراهة
لان العقيقة كان فضيلة ومتى نسخ الفضل لا يبقى الكراهة بخلاف الصوم والصدقة فانهما
كانتا من الفرائض فاذا نسخت الفرضية يجوز التنفل بهما قلت وفيه بحث لان الفضيلة اذا
نسخت تبقى الاباحة لان النسخ ما توجه الا الى زيادة الفضيلة فبقي اصل الاباحة وهذا
على تقدير انه كان فضيلة والا فالظاهر من ذكر جامع الصوم والصدقة انها على منوالهما
في كونها واجبة الى آخره وثانيا قائلين بعدم بقاء جواز وفضيلت بعد نسخ فرضيت هم تصريح فرموده اند
كه اين در صورتي نيست كه شارع بر مجرد نسخ فرضيت اكتفا فرمايد بي آنكه اشاره بجواز و منع نمايد اما بايتكه
نص نسخ خود دلالت بر اباحت وجواز دارد پس دران هيچگونه كلام ونزاع نيست وصوم عاشورا
از همين قبيل ست چنانچه قائلين قوع اخود تحقيق آن صراحة فرموده اند بحر العلوم در شرح مسلم فرموده
مسئلة نسخ الوجوب على انحاء الاول النسخ بنص دال على الاباحة والجواز كنسخ صوم عاشورا
الثاني نسخه بالنهي عنه كالتوجه الى بيت المقدس فانه نهي عنه الثالث نسخه من غير ابانة
جواز وتحريم ففي الاول الجواز بالنص الناسخ ثابت البتة وفي الثاني لا جواز اصلا بالاجماع
بقي الكلام في الثالث وفيه خلاف فعندنا لا يبقى وعند الشافعية يبقى واختاره المصنف الخ
وهمچنان به بقاء فضيلت صوم عاشورا بعد نسخ فرضيت در دوائر الاصول نور الانوار وغيره تصريح نموده اند
باوجوديكه قول عدم بقاء جواز بعد نسخ فرضيت اختيار فرموده اند پس منشاء اعتراض اساس بر كلام
حافظ عسقلاني وتبعين آن امام رباني بجز جهالت وبيخبري از مطالب كتب متداوله ديگر چيست **قوله**
بر تقدير تسليم روزه گرفتن بايد الخ **اقول** هرگاه از حديث شريف اعاده شكر نعمت بعد مرور زمان
ثابت گرديده پس بعد تسليم آن اين اعتراض بيجا ست كه از همين قدر وسوسه منكرين مردود گرديده اما
استحباب مجالس انوكار پس اول چه حاجت بقياس دارد وثانيا همان حكم كه در مقيس عليه بود يعني يوم
عاشورا از صحت اعاده شكر نعمت درين هم موجود اما ديگر خصوصيات مثل عبادات صوم وبعد
بشكر نعمت نجات جناب موسى عليه السلام پس يافته شدن اين خصوصيات چه ضرورست **قوله**
جائي چون ماه و روز را اعتبار كنند الخ **اقول** كلاميست مختل اين قدر نميدانند كه چنانكه روز را

محققین امیه و بنا برین حدیث بشهادت دیگر احادیث استحباب و مسنونیت صوم عاشورا بضم تاسع
ثابت فرموده اند امام نووی در شرح صحیح مسلم آورده قال الشافعی واصحابه واحمد واسحاق وآخرون
یستحب صوم التاسع والعاشر جمیعا لان النبی صلی الله علیه وسلم صام العاشر ونوی صیام التاسع
الی آخره در فتح القدیر گفته والمسنون عاشوراء مع التاسع الخ در مظاہر حق در ترجمہ لئن عشت
الی قابل لاصومن التاسع نوشته اگر زندہ رہا میں سال آیندہ تک تو روزہ رکھوں گا نویں کو بھی الخ و قطع نظر
ازینهمه خود برادر خوردش قائل استحباب صوم عاشورا بضم تاسع ست و معنی این حدیث ہمین قرار داده
پس ہرگاه که صاحب رساله با وجودیکه حواله رساله برادر خورد می نماید اما از مطالب تحریرش خبری
نمی دارد باقوال ائمه دین چه خبر خواهد داشت و اگر گویند مرادش ممنوعیت افراد عاشر محرم ست
پس در ان ہم کلام ست علما فقها فرموده اند که ثابت از احادیث اولویت و افضلیت و مسنونیت
ضم تاسع مع العاشر ست اما ممنوعیت صرف عاشر صراحة ثابت نیست بدین جهت قائل عدم کراہت
آن شده اند گو دیگر بعض محققین بکراہت تنزیہی ہم رفته اند امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده
وفی البدائع کره بعضهم افراده بالصوم ولا یکره عندنا لانه من الایام الفاضلة انتهی
صاحب تحفه در رساله فیض العام فرموده روزه دہم محرم که روز عاشورا ست بسیار مسنون
و موجب کفاره یکساله ست الخ قوله در دیباج شرح مسلم گوید قال القرطبی ظاهره انه کان علیه السلام
ان یصوم التاسع بدل العاشر هذا هو الذی فهم ابن عباس الی آخره اقول آثار از حضرت
ابن عباس رض مضطرب اند از بعض آثار تصحیح استحباب و مسنونیت صوم عاشر بضم تاسع ثابت ست
و از بعض آثار اطلاق عاشورا بر صرف یوم تاسع ظاہر میگردد واما اکثر علماء دین این امر را بسبب مخالفت
جمهور صحابه و تابعین قابل عمل و اتباع ندانسته اند شاه ولی الله دہلوی در مصفی شرح موطا بذیل امر
نمودن حضرت عمر رض بصوم عاشورا نوشته مترجم گوید مستحب ست نزد اکثر علماء روزه داشتن نہم و دہم
و محققین از آثار قسم اخیر ہم ہمان بیان استحباب صوم عاشر بضم تاسع مراد داشته اند علامه عینی در شرح
صحیح بخاری شریف فرموده فان قلت هذا الحدیث الصحیح ظاهره ان عاشوراء هو التاسع قلت
اراد ابن عباس من قوله فاذا اصبحت من تاسعه فاصبح صائما ای صم التاسع مع العاشر
واراد بقوله نعم ما روی من عزمه علیه السلام علی صوم التاسع من قوله لاصومن التاسع

قال القاضی لعل ذلک علی طریق الجمع مع العاشر لئلا یتشبه بالیہود کما ورد فی روایة
اخری فصوموا التاسع والعاشر ذکر رزین هذه الروایة عن عطاء عنه وقیل معنی قول
ابن عباس نعم ای نعم کان یصوم التاسع لو عاش فی العام المقبل قال ابو عمر و هذا دلیل علی
انه علیه السلام کان یصوم العاشر الی ان مات ولم یزل یصومه و ذلک محفوظ من
حدیث ابن عباس و الآثار فی هذا الباب عن ابن عباس رضی الله عنه مضطربة الی آخره
در مواهب از ابن منیر آورده **قوله** اذا اصبحت من تاسعه فاصبح یشعر بانه اراد العاشر
لانه لا یصبح صائما بعد ان اصبح صائما تاسعه الا اذا نوی الصوم من اللیلة المقبلة العاشرة
انتهی وهم در مواهب آورده قال ابن القیم من تامل مجموع الروایات عن ابن عباس رض تبین له
زوال الاشکال وسعة علم ابن عباس رض فانه لم یجعل یوم عاشورا الیوم التاسع بل
قال للسائل صم الیوم التاسع واکتفی بمعرفة السائل ان یوم عاشورا هو الیوم العاشر
الذی یعده الناس یوم عاشورا فارشد السائل الی صیام التاسع معه واخبر ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یصومه کذلک فاما ان یکون فعل ذلک هو الاولی واما ان یکون
حمل فعله علی الامر به وعزمه علیه فی المستقبل و هو الذی روی امرنا رسول الله صلی الله
علیه وسلم بصیام عاشورا یوم العاشر الی آخره **قوله** نسخ وجوب او که نزد بعض ثابت ست یعنی ثبوت
در ورود فضیلت او موقوف ست بر اثبات آنکه بیان فضیلت او بعد از نسخ ست الخ **قوله** تعلیق
از آنکه اطلاق لفظ بعض خالی از تغلیط نیست هر چند اقوال علماء دین که مبطل این شبهه اند سابقا
مرقوم اما در ینجا دو سند از کبراء طائفه حق آرم در مظاہر حق گفته اور حکم کیا یعنی صحابہ کو اول سال
واجب ہونے اوسکی کے پہر بعد نسخ اوسکی کی ساتہہ مستحب ہونی کی الخ ازینجا ثابت ست که بعد نسخ فرضیت
صوم عاشورا هم حکم مستحب بودن آن فرموده اند و در ترجمه مشارق نوشته اول عاشوره کا روزہ
فرض تہا جب رمضان کا روزہ فرض ہوا تو عاشورہ کا روزہ مستحب ہے حدیث میں کہ اوسکے روزے
ایک سال کی گناہ معاف ہوتی ہین الخ و چگونه فضیلت بعد نسخ ثابت نیست حالانکه حضرت رسالت پناه
دائما تا سال وفات فرموده و درین سال عزم خود یک روزه قبل آن هم افزوده ... در سال که
نسخ وقت فرضیت رمضان شریف بود **قوله** ... منسوخ شد

باستناد صاحب تحفه ذکر نمود و هرگاه که نوشتهٔ خودش یاد نمی ماند نوشته برادر خورد کجا یاد خواهد بود
قوله ثانیا صوم عاشورا منسوخ ست بالاتفاق الخ **اقول** دعوی اتفاق بر منسوخیت صوم
عاشورا که متبادر ازین کلام درین مقام نسخ نفس این صوم ست که شامل ست منسوخیت فضیلت
و استحباب و تطوعیت و مسنونیت را و متضمن ست اظهار ممنوعیت را باطل محض ست علامه عینی در شرح
صحیح بخاری شریف آورده اتفق العلماء علی ان صوم یوم عاشوراء الیوم سنة ولیس بواجب
واختلفوا فی حکمه اول الاسلام فقال ابو حنیفة رح کان واجبا واختلف قول الشافعی علی
وجهین من اشهرهما انه لم یزل سنة من حین شرع ولم یکن واجبا قط فی هذه الامة ولکنه
کان تاکد الاستحباب فلما نزل صوم رمضان صار مستحبا دون ذلک الاستحباب والثانی کان
واجبا وقال عیاض کان بعض السلف یقول کان فرضا و هو باق علی فرضیته لم تنسخ قال
وانقرض القائلون بهذا وحصل الاجماع علی انه لیس بفرض انما هو مستحب الی آخره بر حاشیه نسخهٔ
صحیح بخاری مطبوعهٔ دهلی در کتاب الصوم بر صفحه ۲۶۸ آورده قال الکرمانی اتفقوا علی ان صوم عاشورا
فی زماننا سنة الی اخره امام نووی در شرح مسلم آورده والعلماء مجمعون علی استحبابه وتعیینه للاحادیث
واما قول ابن مسعود کنا نصومه ثم ترک فمعناه انه لم یبق کما کان من الوجوب و تاکد الندب
الی آخره و اگر مراد صرف نسخ وصف فرضیت ست نه منسوخیت صوم عاشورا پس هیچ ضرر بمقال حافظ
عسقلانی نمی رساند بلکه اگر بالفرض نسخ مسنونیت صوم عاشورا هم بالاتفاق علی الاطلاق بجهت
صوم رمضان شریف تسلیم کرده آید تاهم هیچ خلل در استدلال امام مذکور نمی اندازد و شبهات واهیه منکرین
مردود می سازد از شارع که استحباب اعاده شکر نعمت سابقه در ازمنهٔ لاحقه فی وقت من الاوقات ثابت گردید
گو در دیگر اوقات در فرد خاص آن بکدامی جهت تبدیل آن حکم بظهور رسید پس آن امر که در وقتی از شارع
استحباب آن بنود از قبیل هیات فاسده که گود کان را هم حسب بان در رازی صاحب رساله بران خنده آید
کی می تواند بود درینمقام بچشم عبرت باید نگریست و بر گواهی فرقه اسماعیلیه باید گریست که چگونه با وجود ادعای
علم و تقوی بر ائمه دین لب بطعن و تبرا می کشایند و با وجود ادعای اتباع سنت بر مضامین صریحه احادیث
صحیحه اعتراضات فاسده وارد نموده آبروی ایمان خود می ربایند **قوله** صوم عاشورا منسوخ ست
بالاتفاق رواه الترمذی بسند صحیح عن عائشة رض الخ **اقول** این چه سخن سازی و افترا پردازی ست

دعوی اتفاق منسوخیت صوم نمودن و بر ترمذی حوالۂ آن کردن کید عظیم ست در صحیح ترمذی اول با بحث وتاکید بر صوم عاشورا مقرر نموده بعد ازان در باب خصت در ترک آن صوم این حدیث روایت فرموده عن عائشة رضی الله تعالی عنها قالت کان عاشوراء یوما تصومه قریش فی الجاهلية وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصومه فلما قدم المدينة صامه وامر الناس بصيامه فلما افترض رمضان كان رمضان هو الفريضة وترك عاشوراء فمن شاء صامه ومن شاء تركه و بعد ازان نوشته قال ابو عیسی والعمل علی هذا عند اهل العلم علی حدیث عائشة رض وهو حدیث صحیح لا یرون صیام عاشوراء واجبا الا من رغب فی صیامه لما ذکر فیه من الفضل الی آخره پس امام ترمذی منسوخ بودن صوم عاشورا بالاتفاق کی روایت فرموده ست صرف منسوخیت فرضیت و وجوب بسند آن حدیث و آنهم نی کر اتفاق ذکر نموده ست و فضیلت خود از بیان ترمذی عیان ست پس تهمت روایت منسوخیت صوم عاشورا بالاتفاق بر امام ترمذی نهادن لب بکذب شنیع کشادن ست و تخییر که درین حدیث ست بنا بر رفع وجوب ست در فتح القدیر بذیل حدیث حضرت صدیقه رضی الله تعالی عنها آورده فقولها فلما فرض رمضان قال من شاء الی آخره دلیل علی انه مستعمل هاهنا فی الصیغة الموجبة للقطع بان التخییر لیس باعتبار الندب لانه مندوب الی الآن بل مسنون فکان باعتبار الوجوب الی آخره و اگر بر غلاف متبادر گوید که مراد منسوخیت صوم بوده ست صرف منسوخیت وصف فرضیت و وجوب ست پس امام عسقلانی کی دعوی فرموده بود که وجوب فرضیت آن باقی ست تا که در رد آن این تطویل می نماید **قوله** وصرح به محمد فی الموطاء الخ **اقول** برای اثبات دعوی منسوخیت صوم عاشورا بالاتفاق حوالہ تصریح امام محمد در موطا نمودن هم کذب صریح ست در موطا صرف منسوخیت فرضیت آن از شهر رمضان و بقاء تطوعیت و استحباب آن مذکورست که این امر هیچگونه مضرت بحافظ عسقلانی نمی رساند اما وجه صاحب رساله را مردود دیگر داند ملا علی قاری در شرح موطا فرموده قال محمد رح صیام عاشورا کان واجبا قبل ان یفترض رمضان ثم نسخه شهر رمضان ای افتراضه فهو ای صیام عاشورا تطوع ای مستحب من شاء صیامه ومن شاء لم یصمه وهو قول ابی حنیفة والعامة الی آخره **قوله** بلکه حدیث اذا کان فی العام المقبل ان شاء الله تعالی صمنا الیوم التاسع ظاهر دلالت بر ممنوعیت او وارد الی آخره **اقول** دلالت این حدیث بر ممانعت صوم عاشورا ممنوع ست البته

شکر نعمت نجات موسی علیه السلام بعد گذشتن زمانه بسیار تاریخ و ماه را اعتبار ست و بواقع شدن
روز معلوم دران تاریخ خصوصیت نداشته و در هر سال آنقدر تعین را ملحوظ داشته اند این امر بعلماء
دین که در استحسان ادای شکر نعمت سابقه ولادت باکرامت تاریخ و ماه را اعتبار کرده اند گو روز
معین واقع نشود چه مضرت می رساند و چونکه اعتبار اینقدر تعیین هم محض بلحاظ ادراک برکت وجود
مناسبت ست پس این تعیین منعقد ساختن مجلس را در هر سال چگونه منع میگرداند **قوله** این چه جنون ست
الی قوله این مذهب قابل همین ست که سندش تا ابولهب رسانیده شود بلکه تا ابلیس لعین الخ **اقول**
ای اهل اسلام انصاف فرمائید که اینچنین دینی ست که در شان آئمه دین و اکابر محدثین اهلسنت مثل
صاحب حصن حصین وغیره هجو کلمات گستاخی بر زبان می رانده وخامت و وبال تبرا ان اهل کمال
نمی داند اولا میگوئیم که آن محدثین برای بیان شرف یوم ولادت شریف سند تخفیف فرمودن حق تعالی
در عذاب ابی لهب در آن یوم بطفیل و برکت آنحضرت و سرور و فرحت نعمت ولادت از قول جناب
کریم عند الله و مکرم فی الناس حضرت سیدنا عباس رض گرفته اند که حضرت وی رض از رب کریم ذو الجلال
تا یکسال کشف حال ابولهب خواستند آخر حق تعالی باجابت دعای آنجناب پرداخته حالش بر آنحضرت
منکشف فرمود حجة الاسلام در احیاء علوم الدین در باب بیان منامات تکشف عن احوال الموتی
والاعمال النافعة فی الآخرة فرموده و روی عن العباس رض قال کنت مواخیا لابی لهب فلما مات
حزنت علیه واهمنی امره فسألت الله حولا ان یرینی ایاه فی المنام فرأیته یلتهب نارا
فسألته عن حاله فقال صرت الی النار فی العذاب لا یخفف عنی ولا یروح الا لیلة الاثنین
فی کل الایام واللیالی قلت کیف ذلک قال قد ولد فی تلک اللیلة محمد صلی الله علیه وسلم فجاءتنی
امیمة فبشرتنی بولادته ففرحت به واعتقت ولیدة لی فرحا به فاثابنی الله بذلك ان
رفع عنی العذاب فی کل لیلة الاثنین الی الاخرة پس ذکر این تخفیف عذاب و نقل مکاشفه آنجناب ضرورا
که اصلش در صحیح بخاری هم موجود ست موجب تجویز تفوه کلمات سب و شتم در شان اکابر محدثین
و آئمه دین شناختن و مذهب آن پیشوایان شرع شریف را به تهمت اتباع ابلیس لعین و خوشنودی
شیطان رجیم مطعون ساختن رخنه در نقل احادیث انداختن و به تضلیل ناقلان حاملین دین متین
پرداختن ست و ثانیا می گوئیم که اکابر محدثین تخفیف عذاب ابولهب را بطفیل حضرت رسول کریم

بفضل رب رحیم در هر یوم الاثنین که نظیر یوم خاص اصلی ولادت بابرکت و مناسبت آن است از حدیث
شریف ثابت گردانیده اند پس گو نزد اسماعیلیه قول آنحضرات قابل اعتماد نباشد اما این سفاهت
در حق آن ائمه دین چگونه جائز فهمیده اند محدث دهلوی علیه الرحمه در مدارج النبوة که مستند همان
رساله است فرموده اند که یک آنحضرت صلی الله علیه وسلم را شیر داد ثویبه بود کنیزک ابولهب این
ثویبه آزاد ساخته بود چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم متولد شد بشارت رسانید به ابولهب ابولهب او را
بمژدگانی آزاد کرده امر کرد که او را شیر دهد حق تعالی باین شادی و سرور که ابولهب بولادت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم کرد در عذاب وی تخفیف کرد در روز دوشنبه چنانکه در حدیث آمده است در اینجا
سند است مر اهل موالید را که در شب میلاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم سرور کنند و بذل اموال
الی آخره و دیگر [illegible] تعیین حکم [illegible] آن فرموده اند صاحب سیرت شامی از حافظ دمشقی نقل فرموده
فقد صح ان ابا لهب یخفف عنه فی کل یوم الاثنین لاعتاقه ثویبة سرورا بمیلاد النبی
صلی الله علیه وسلم الی آخره [illegible]
[illegible] بروایت تخفیف فرمودن حق تعالی عذاب [illegible]
[illegible] اجماع و اتفاق جمیع اهل اسلام [illegible] گردانیده گویا نوبت بانکار [illegible]
[illegible] تخفیف فرمودن حق تعالی [illegible]
بعض کفار در بعض اوقات به تفضل و کرم خود بطفیل و برکت محبوبان خویش [illegible]
است [illegible] مخالف کتاب [illegible] مضامین کتاب [illegible]
[illegible] عبارت تفسیر [illegible]
[illegible] تمسک کرده اند [illegible]
[illegible] باشد چنانچه [illegible] مختلف اند و در این [illegible]
عذاب نمی شود و امام اعظم [illegible] میگویند که عذاب [illegible] کافر [illegible] خواهد بود لیکن [illegible]
طعام [illegible] عذاب فی الجمله تخفیف میشد و باین سلسله گرفتار می گشت پس این دلیل
که کافر بسبب احسانی که بخلق الله میکند در عذاب فی الجمله تخفیف خواهد شد نه آنکه عبادات [illegible]
[illegible] و تفسیر [illegible] نیکی کافر [illegible]

از عذاب ابدی نیست اما از تخفیف عذاب ست پس ازین آن فائده دارد الی آخره علامه خفاجی
در شرح شفا بعد نقل روایت تخفیف عذاب ابی لهب گفته و تخفیف عذابه بسبب ما ذکر لا یعارض
قوله تعالی فی اعمال الکفرة فجعلناه هباء منثورا لانه بعد الحشر لانه لما ینجیهم من النار
ذکا نه لم یجد همه صلا الی آخره **قوله** کرده که ایزد بیچون را مانندی در کردار خود خوستن در حقیقت دعوی
همتای وی جل جلاله کردن ست و نامه سر صافی نهادان قدسی سرشت را پاک بردن همی جل جلاله
هر چو نکه بسوا هد انبیا و اولیا را بآنکه بالغیری بوجود آید گردن می زند و خون می ریزد و کفار فجار را با همه
سیه کاری پایه فراز می نهد الی آخره **اقول** اکابر محدثین که در فضیلت یوم ولادت با سعادت حضرت
با غفتن ابولهب در عذاب در ان یوم بطفیل برکت فرحت ولادت وامید حصول برکت برای هر کسیکه حسب
مقدور خود از جهت صرف مال کند در ایام ولادت شریف را مشرف داند در کتب دینیه بیان فرموده اند
زین بیان کجا ثابت شد که این حضرات دعوی همتای خدای جل جلاله کرده اند و کی بر آنحضرات
لازم گشت که خون انبیا و اولیا ریزند این خرافات بجز بطلون تعلم آوردن شیعه نیست انه جنون پروردگار
که کفار فجار قاتلین انبیای کرام و اولیای اخیار را هنندا جا و نهلا گردد نیای حیثیه در ده جلوه ها
عطا می سازد آخر این حرکات شنیعه ابدالآباد در چاه جهنم می اندازد کجا این امر و کجا تخفیف در کسی
به برکت امری که از ان افعال کفریه و فسقیه ناراضی پروردگار ظاهر و آشکار است و ازین لیستدیده گی
این حسان که آخر بفضل خود تفضلا از برکت آن کافر را هم محروم مطلق نداشته پیدا و هویدا است نیز
صاحب رساله معنی لفظ اقتدا با فعال پروردگار نفهمیده و نه مقصد و مراد علمای اعلام و ائمه
اخیار را نظر می اندازد و خواه مخواه از معادات محبوبان الهی با آنحضرات می آویزد و آبروی فهم و دین و علم
خود می ریزد **قوله** روایت اماده عقیقه باطل ست اگرچه بیهقی روایت کرده زیرا که بیهقی هر قسم روایات
میکند الخ **اقول** اولا این چه خبط در کلام بی ربط است دعوی باطل بودن روایت کرده و در دلیل
روایت کردن بیهقی هر قسم روایت را آورده اینقدر نفهمید که از آوردن بیهقی هر قسم روایت از کجا لازم شد
که روایت بیهقی باطل می باشد و ثانیا خود از سفر السعادت آورده که در اسنادش ضعفی است پس از حکم بودن
ضعیف در اسناد حدیثی دعوی باطل بودن آن باطل میگردد ها الغرض اگر در منهج یا کتابی دیگر این حدیث را
صراحة باطل هم نوشته باشند مستلزم آن نیست که نزد مستدل بآن هم این حدیث موضوع باشد تا که

بنا بر موضوع و باطل گفتن دیگران این تجمیل تفضیل صاحب رساله آن مستدل را بموقع باشد و همچنان ذکر
اصول حنفیه برای مستدل این حدیث که حافظ سیوطی شافعی ست و همچنان کلام ورینکه ایا این مطلب
طریقه شرعی ست یا نه الی غیر ذلک من التطویل همه بی موقع ست **قوله** لا نسلم که مقصود جناب از کلام ذلک
یوم ولدت فیه بیان فضیلت یوم اثنین بود بلکه این ذکر اتفاقی ست به تقریب زمان مذکور الی آخره
اقول برای رد اقوال ائمه دین مستندین خود از طرف خود ارشاد آنحضرت را که بموجب حدیث صحیح در بیان
جواب سوال صوم آن یوم واقع ست ذکر اتفاقی قرار دادن و از حصول شرف آن یوم بوجه ولادت
انکار ساختن قطع نظر از انکه مخالف مستندین او ست صریح منافی جواب ارشاد حضرت سید المرسلین
صلی اللہ علیہ وسلم در ینجا سوای کلام ابن الحاج غیره سند دیگر از کبار طائفه نجدیه در مظاهر حق
بذیل این حدیث شریف گفته احتمال ہی کہ یہ بھی سبب حضرت کے روزہ رکھنے کا ہو یا سبب اوس دن کے
روزہ کی مستحب ہونے کا بہر تقدیر سبب اوسکا یہ ہی کہ بڑی نعمت اوسمین ملے کہ حضرت پیدا ہوئے اور دین
اوترا اوسکے شکرانہ مین کہتے ہین الی آخره **قوله** چنانکه قاضی در شرح مسلم و غیره خیر یوم طلعت فیه
الشمس یوم الجمعة فیه خلق آدم گفته الخ **اقول** اولاً امام این جا در شرح حدیث که در ان حدیث علاوه
ذکر خلقت آدم علیه السلام در جواب جمله ها مانع نگردیده و نیز در ین حدیث ذکر خروج آدم
علیه السلام از جنت و قیام قیامت هم ست که بقول قاضی ظاہرا از وجوه فضائل نیست آری اگر قاضی
دلیل تصریح میفرمود که ولادت حضرت آدم هم وجه فضیلت یوم نمی تواند شد در آنصورت اگر
حواله قاضی میداد گنجایش داشت افسوس که صاحب رساله دلیل قاضی ندیده و بعض تمام کلام
نرسیده و ثانیا دیگر محققین معتمدین در شرح حدیث جمعه هم تصریح فرموده و قول قاضی را بسبب
لزوم مخالفت ظاہر حدیث ترک نموده اند امام نووی در شرح صحیح مسلم بعد قول قاضی فرموده هذا
کلام القاضی و قال ابوبکر بن العربی فی کتابه الاحوذی الجمیع من الفضائل و خروج آدم
علیه السلام من الجنة هو سبب وجود الذریة و وجود الرسل و الانبیاء و الصلحاء و لم یخرج
من الجنة طردا بل لقضاء اوطار ثم یعود الیها و اما قیام الساعة فسبب لتعجیل جزاء الانبیاء
و الصدیقین و الاولیاء و غیرهم و اظهار کراماتهم و شرفهم الی آخره و در شرح سفر السعادة بذیل
حدیث شریف ان من افضل ایامکم یوم الجمعة فیه خلق آدم و فیه قبض الحدیث نوشته بعض

از شراح گویند که مقصود از ذکر اینها بیان چیزی ست که واقع میشود دران روز از امور عظام و این چیز
نوعی از فضیلت ست والا در حصول قبض آدم و قیام ساعت چه فضیلت باشد جوابش آنکه فضیلت قبض
آدم علیه السلام تقریب اوست بجوار قدس و رحمت و در قیام ساعت قرب زمان دخول جنت و لهذا
ابراہیم خلیل علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام اماتت و احیا را از نعم الٰہی شمرده الخ و قطع نظر ازین ہمہ
باید دید که در مظاہر حق ہم گفته روز جمعہ مین جو حضرت آدم علیه السلام پیدا ہوی اس سی فضیلت
اوسکی معلوم ہوی یہ بات تو ظاہر ہی اور بہشت سی جو نکلی او سمین فضیلت جمعہ کی اسلیی ہوی کہ نکلنا اونکا
سبب پیدایش انبیا و اولیا کا اور باعث ہوئی حسنات بیشمار کا اون سی ہوا اور ایسی ہی موت حضرت آدم
علیه السلام کی سبب پہنچنی اونکی کا درگاہ رب العزت مین ہوئی الی آخره **قوله** مشتمل ست که مراد از وادی این نیز
که آن یوم الاثنین که مولد آنحضرت مبارک ست پیدا ان روزی ست که من درو متولد شده ام نه در یوم الاثنین که این
محال ست الخ **اقول** سبکه معنی اثبات و نفی ہم پیدا نه بروی روشن ست که ایجاد این احتمال درین کلام
و حل سوال و جواب برین وہم محض خیال خام ست و از برکت و شرف یوم الاثنین جهت بودن آن ظرف یوم ولادت
انکار نمودن و آنرا احتمال قرار دادن سودای ست ناتمام ملا علی قاری در مرقاة بذیل حدیث شریف آورده
فیه ان الزمان یتشرف بما یقع فیه وکذا المکان الی آخره والکرد حدیث دیگر و جهی دیگر ہم برآن حق
وارد ست کی مستلزم آن ست که آنچه صاف و صریح ایمه دین از مضمون یک حدیث صحیح ثابت فرموده باشند
در حق وی گفته که وہم فاسد ست پس منع برکت آن عجوی کاسد ست **قوله** و اینکه گفتند که آنحضرت را بت
مهربانی و شفقت که بر حال امت داشت درین ماه چیزی زیاده نکرد محض الحاد و بیدینی ست الخ **اقول** کسانی را
که این طایفه جدید جهد تمام موافق نحو و ظاہر می سازند و بموافقت ایشان می نازند و در شان تحقیق ایشان
و اکابر آئمه شان درادای واهیه مخالفت ہوا و خود با تحقیق ایشان را الا یعنی و جاہلیت بدعتی قرار
میدهند ... اتباع مذہب معدن آمدی فهم و دین خود ربودن ست حالا بشنوند که آنچه این الحاد
این جماعه درین باب در قول مذکور گفته از شهادات صحابه کرام ہم ثابت ست از انجمله جناب حضرت
صدیقه کبری رضی الله تعالیٰ عنها فرموده مکان رسول الله صلی الله علیه وسلم یحب العمل فی شعبان
ان یعمل فیه ... یعنی فیض علیه الی آخره **قوله** این جواب موافق مثل مشهور سوال از آسمان جواب
از ریسمان ... ست که نحوی رفض ... الی آخره **اقول** خرافات و رکاکت

بیان پریشانش ازینجا بخوبی عیان ست اما قطع نظر از آنهمه میگوییم که بر اهل دین مخفی نخواهد بود که باوجودیکه حضرت
شارع در وجوه فضائل جمعه هم ولادت شریف حضرت آدم علیه السلام و هم وفات شریف آنجناب را معدود
فرموده اما بخیال وقوع واقعه غم حزن برادران بعد شروع نفرموده و همچنان یوم الاثنین که هم یوم ولادت مبارک
و هم یوم وفات شریف ست معهذا از شرع شریف برای استحباب عاده ادای شکر صوم دران یوم بثبوت
رسید و حزن وفات شریف باوجودیکه وقوعش در همان روز شارع بیان فرموده بودند مانع اظهار آن شکر و
سرور و اعاده آن نگردید و هرگاه صاحب رساله وجه نفی در اظهار ... گو نفس حزن ممنوع نیست پس
مقصود حافظ سیوطی با حسن وجه بثبوت رسید و شبهه علامه ... گردید که وقوع حزن بسبب مصیبت
محرومی خود از شرف حضور و زیارت جهت تشریف فرمائی آنحضرت ... با وجود ثبوت حیات
حقیقی و بقاء توجه بحال امت نه مانع از اعتقاد شرف فضیلت آن ایام با کرامت ست و نه مستلزم تحریم
ادای شکر وجود سراپا رحمت ست که بعثت آنحضرت ... خیلی اکمل و اتم ...
مصروف بسبب شفقت بر حال امت ست و نیز حسب تصریح علماء دین تشریف بردن آنحضرت آنجناب را
باعث سرور وصال رب العزت ست پس نماند مگر نفس مصیبت محرومی ما از زیارت و نفس این
حزن و المی محرومی چه مخالفت دارد با اعتقاد شرف و برکت آن ایام با سعادت آری اگر اظهار و اشاعت
حزن و اعلان مصیبت مشروع می بود و استحباب اعاده ادای شکر در یوم الاثنین که هم یوم ولادت مبارک و هم یوم
وفات شریف ست در شرع شریف ثابت نمی شد البته مخالفت شکر نعمت دران یوم می نمود این ست که بقدر ضرورت
در ابطال اوهام برادر بزرگ درینجا برنگاشتم و اطالت کلام با ابطال باقی گفتار پریشانش که حالش از رد
رساله برادر خورد ظاهر ست اعاده قلیل الافاده انگاشتم والسلام علی من اتبع الهدی

فائده

رد رساله برادر خورد که در رد جواب مولوی سعد احمد صاحب ست

واضح باد که بعد تحریر کلمة الحق برادر خورد را که حوصله در رساله مولوی سعد احمد صاحب ...
و نامش تنقید الجواب نهاد هر چند که در بعض جا با عاده همان بیان پریشان پرداخته و بسیار جاها
حواله آن ساخته و جواب تفصیلی آن در ماسبق تحریر یافته اما تعرض به یک یک قول به تجدید باز مناسب
معلوم گردید **قوله** این شیخ مجهول الحال ست هیچکس از مشائخ و صوفیه و علماء کرام او را نمی شناسد

وسندش در کتاب عجوه دنیا ورده الخ **اقول** این افترای ست بحت اینکه در کتاب سیرت شامی که مستند این طایفه است
صلاحیت وشهرت شیخ علیه الرحمه مذکور وسنا وهوی مسطور بار می اگر صاحب رساله را از حال آنجناب خبری نیست
قصور علمی وی ست حضرت شیخ را چه قصور مقام تعجب آنکه معلوم را از جهت مخالفت مدعای خویش مجهول میگوید برای
اثبات دعاوی باطله خود بی تکلف سند مجهول بلکه مجهول می آید چه کند که تائید باطل غیر از باطل امکان
ندارد وحق هرگز موید باطل شدن نمی تواند **قوله** پس این عمل از اعمال ملوک وسلاطین باشد نه از سیرت
وسنن سلف صالحین الخ قطع نظر از آنکه سلطان عادل اسلام اشاعت و اهتمام این فعل باتفاق صلحاء
مشهور است خیر الانام علیه السلام نموده و علماء وصلحاء عصر حاضر شدند وانکار نکردند وملتفت ایشان
وبعد ازان شیوع ازالاحقین در کتب دینیه باعث برکت وموجب ثواب و دانش تحقیق فرموده اند چنانچه صاحب سیر
شامی بسط و تفصیل آن فرموده در دیگر کتب هم مسطور پس ائمه کبار و علماء اخیار و صلحاء و دیانت دار
وپیشوایان شرع حضرت سید ابرار را چه زده دین و دنیا طلب گفتن و تبرا نمودن سفاهت ست خصوصاً که
آنحضرات داخل سلسله دین عامه محدثین لاحقین بلکه شیوخ جماعه مبتدعین هم باشند وطرفه اینکه خود صاحب
رساله نیز با آنحضرات استناد میکند **قوله** اگر پادشاه مذکور باینقدر اموال خطیر نفقه مساکین و ابناء السبیل
ویتامی و دیگر وجوه خیرات و مبرات که شرع بدان ناطق ست میکرد چه مقدار ثواب و اجر نیک برای خود
فراهم می نمود ولکن الشیطان زین لهم الخ **اقول** هر چند این بیان پریشان تزئین شیطان ست اما
چون صاحب رساله که بی حاجت ملجیه و ضرورت داعیه سب و شتم سلاطین اسلام که در جهاد اعداء دین
عمرها بسر برده اند شیوه خود گردانیده لاجرم چیزی مختصر از مستندین این طائفه نقل نمودن مناسب معلوم گردید
قاضی القضاة ابن خلکان در تاریخ خود که حالش بطول نوشته ملتقطش آنکه شهد مظفر الدین مع صلاح (الدین) مواقف
کثیرة وابان فیها عن نجدة وقوة وثبت فی مواضع لم یثبت فیها غیره وشهرة ذلک تغنی عن
الاطالة فیه ولو لم یکن الا وقعة حطین لکفته فانه وقف هو وتقی الدین وانکسر العسکر باسره ثم لما سمعوا بوقوفهما
تراجعوا حتی کانت النصرة للمسلمین واما سیرته فقد کان له فی فعل الخیر غرائب ولم نسمع ان احدا فعل فی
ذلک ما فعله لم یکن شیء فی الدنیا احب الیه من الصدقة کان له کل یوم قناطیر مقنطرة من الخبز
یفرقها علی المحاویج فی عدة مواضع من البلد وکان قد بنی اربع خانقاهات للزمنی والعمیان
وقرر لهم فیها ما یحتاجون الیه [illegible] وکان یاتیهم بنفسه فی کل اثنین وخمیس [illegible] من الحمام ویباسطهم

وبين قلوبهم وبنى دارا للصغار الايتام ويدخل اليهم كل وقت ويتفقد احوالهم وكان يدخل الى البيمارستان
وكان له دار مضيف يدخل اليها كل قادم على البلد من فقيه او فقير او غيرهما وبنى مدرسة رتب
فيها فقهاء الفريقين من الشافعية والحنفية ويعمل السماع ولم يكن له لذة سوى السماع فانه كان
لا يتعاطى المنكر وكان يسير كل سنة دفعتين جماعة الى بلاد الساحل ومعهم جملة كثيرة من المال
يفتك بها اسارى المسلمين من ايدي الكفار وكان يقيم كل سنة سبيلا للحاج يسير امينا معه خمسة
آلاف دينار ينفقها بالحرمين وله بمكة حرسها الله تعالى آثار جميلة وبعضها باق الى الآن وهو اول
من اجرى الماء الى جبل عرفات ليلة الوقوف الى آخره ملخصا و در آخر گفته ولو استقصيت في تعداد
محاسنه لطال الكتاب وفي شهرة معروفه غنية عن الاطالة الخ پس نيرات و مبرات را اخفا نمودن
ولكن الشيطان مزين لهم و بدین مقام خواندن اثر تعصب غلو باطل است چشم بد اندیش که برکنده باد
عیب نماید هنرش در نظر و باقی ماند اینکه بخدمات بخدمت علماء اسلام و صوفیه کرام صرف نمودن اموال بر دادن
و جنود اسلام را مورد صلات ساختن داخل تبذیر و اسراف است پس این ادعا محض عقسافت
غایت آنچه امثال صاحب رساله بنا بر جزم تفسیق قطعی شاه مذکور بران نهاده اند آنکه چوا احوال
سماع و غناء وی مشاهده لهو و لعب جنود بآلات طبول و غیره ملاهی بر تاریخ ابن خلکان
و غیره داده اند جواب آن اینکه غناء لشکر و افواج مجاهدین و لهو لعب اهل لشکر از احادیث هم ثابت
می توان شد و این در حقیقت لهو لعب نیست اظهار قوت و شوکت و جمعیت لشکر اسلام است و حال غناء
اینکه ملا علی قاری در مرقاة نوشته قال النووي اجازت الصحابة غناء العرب الذي فيه انشاد
وترنم والحداء وفعلوه بحضرته صلى الله عليه وسلم ومثله ليس بحرام حتى عند القائلين
بحرمة الغناء الخ و حال رقص هم در احياء العلوم و غيره بايد ديد و قطع نظر ازينهمه مقلد مذهبی را عمل
امر که در مذهبش ممانعت آن ثابت باشد جائز نیست نه آنکه در مسائل فرعیه علی الاطلاق جزم تفسیق
و تضلیل دیگران نموده آید قوله الحق یاد در منع این عمل باید که هیچ اختلاف نیست الخ اقول قطع نظر
از آنکه جماعت محققین از ائمه الحق استحسان این عمل فرموده اند حال این ادعا اینکه قول صاحب
مائة المسائل هم خود این قول را مردود میگرداند مگر آنکه صاحب رساله از فرط تعصب اکابر ائمه دین
و فقهاء و محدثین را که استحسان و تجویز فرموده اند اگرچه مستندین سلسله دینیه این طائفه هم باشند

ضلال و بی فهم و جهال قرار داده پس جوابش همین قدر بس است که لعنة الله علی الکاذبین **قوله** شیعیان که
ماتم حسین علیه السلام در ایام شهادت شان بجا می آرند چه جای اعتراض و ملامت است غایت آنکه از منکرات حتی ا
نمایند الخ **اقول** ایشان از جهالت خود ایشان متحیر و راعین می دانند این همان طور اگر کسی ماه ربیع الاول را
و هر دهم الاثنین را عین روز خاص ولادت گمان کند و نفس احکام خاصه آن وقت بجا آرد البته گمانش فاسد
و قولش کاسد است اما علماء دین محمدی ازین مهمه منزه اند نه عین سید انند و نه احکام نفس آن روز بجا می آرند
صرف قابل بقاء شرف و برکت ایام ولادت و محمود استحسان ادای شکر نعمت بانواع عبادت اند این چنین را
کی مستحق اعتراض و ملامت اند و اگر کسی گمان فاسد شیعیان را در خیال داده بروز عاشورا صرف تصور تذکر ایام
شهادت جناب امام و احوال تکالیف و صبر شریف آنحضرت نموده مشتغل بشروع کند و ثواب داند
لکن ادای هر محرم مجموع عمل نیارد و از اظهار مکلف مذهب نیا ... ... با وجود عدم تحریم
شارع با خود خواهد بود حالانکه مستندین صاحب رساله آنچه فرموده اند چیزی است که ... تا ابن حجر
در صواعق محرقه فرموده اعلم ان ما اصیب به الحسین رض فی یوم عاشوراء کما سیأتی بسط قصته انما
هو الشهادة الدالة علی مزید حظوته و رفعة درجته عند ربه فمن ذکر فی ذلک الیوم مصابه
لم ینبغ ان یشتغل الا بالاسترجاع امتثالا للامر و احرازا لما رتبه تعالی علیه بقوله اولئک علیهم
صلوات من ربهم و اولئک هم المهتدون و لا یشتغل فی ذلک الیوم الا بذلک و نحوه من عظائم
الطاعات کالصوم و ایاه ثم ایاه ان یشتغل ببدع الرافضة و نحوهم من الندب و النیاحة الخ
قوله می باید که در این روز اظهار حزن و ملال را بغایت قصوی رسانند **اقول** جواب این سوء در رد تعلیقات
برادر بزرگ این خورد باید دید مقام حیرت است که آن بزرگ با وجود یکه در آنجا بوده و نهی اقرار فرموده این خورد در اینجا همه خود
نمود خلاصة المرام آنکه حزن در وفات شریف جناب سرور کائنات که فی الحقیقت صرف اندوه محرومی ما از نعمت
زیارت است ورنه در حق آنجناب موجب ورود وصال رب العزت و در حق امت هم بموجب ارشاد مبارک موجب
خیریت است پس این قسم حزن اعتقاد فضیلت و برکت و شرف آن ایام با سعادت و استحباب ادای شکر
اصل نعمت ظهور وجود باجود را که این مفارقت هیچگونه خللی در برکت آن نعمت نیفتاده هیچگونه منافی نیست
بلکه در عین هر سرور دینی و دنیوی و بالخصوص وقت ادای شکر حصول آن نعمت این حزن دائمی
محرومی زیارت شامل حال عشاق آن محبوب ذو الجلال میماند و این حزن و الم مفارقت که فی الحقیقت ای

آنهم بسبب خیریت ست مانع ادای شکر نعم الهیة و منافی سرور بامور خیر دینیه و دنیاویه نیست آری چیزیکه
منافی و مانع استحباب شکران نعمت و سرور ایام بابرکت بلکه مانع اظهار شکر و سرور بهر نعمت در هر وقت
نمی تواند بود مشروعیت تکلف و اظهار حزن و نیاحت بملاحظه خیال آن مفارقت بغایت قصوی
رسانیدن ست اگر مشروع می بود حالانکه این خلاف مقاصد شرع شریف ست ندانی که بموجب علم و ارشاد
شارع یوم الاثنین هم یوم نعمت ولادت هم یوم مصیبت مفارقت ست معهذا استحباب شکران نعمت
دران یوم بادای عبادت مشروع فرموده اند و باظهار تحزن برای مصیبت دران اشاره هم ننموده اند
فافهم و لا تعجل **قوله** بجواب فاکهانی که خود قول باشد بحیثی لا اجمالا و لا تفصیلا بر پرداخته الخ **اقول**
امام حلبی در انسان العیون فی سیرة الامین المامون و حافظ سیوطی و علامه ابن حجر قول فاکهانی را
تحریر فرموده و در سیرت شامیه هم تفصیلی آن نقل بوده **قوله** اگر یکی از دلایل و روایات کاسده و فاسده
آورده علمای حق پرست قاطع و قمع چنانکه باید کرده اند الخ **اقول** این دعوی آنوقت قابل فکر بود که رد علمای
ابن حجر و امام سیوطی و ملا علی قاری و غیرهم از کسانیکه در علم و دیانت و صلاحیت و اعتماد و شهرت برجحان
بران کرام می داشتند نقل صحیح مشهوری نموده در مقابل آن مشهورین بزبان منکران
آورد **قوله** جواب عمر رض بمقدر فهم یهودی بود الخ **اقول** اگر قول آن یهودی خلاف شرع و عقل مبتنی
بر وهم فاسد و خیال کاسد بود جناب فاروق رضی الله تعالی عنه چرا بآن غلبه قوت و شوکت اسلام
تنبیه و تادیب و ابطال آن وهم فاسد نمی فرمود پس قول شراح مشهورین مثل امام نووی و صاحب خیر
جاری و غیرهما از سوء فهم خود مردود گردانیدن و منقصت عظیم بعظمت جناب فاروقی رسانیدن
سفاهت ست و بس **قوله** نظر بر وجود صفتش در مصحف مجید نفرموده الخ **اقول** اولا دعوی ورود
صفت شجره در مصحف مجید غیر مسلم ست ذکر لفظی چیزی دیگر و ورود صفت چیزی دیگر و ثانیا آن شجره
شهادت صحابه کرام غائب شده بود و ثالثا اگر بجهت قرب عهد اسلام و عدم تدوین احکام بخوف
غلط اعراب عوام که عادت بعبادت اینچنین اشیا داشتند این امر درست نمود پس از این مستحسنات اکابر دین
حرام نمی تواند شد که در هر دو امر فارق موجود ست **قوله** گرفتیم که بدعت منقسم ست بحسنه و غیره
لیکن این بدعت حسنه نیست بلکه مذموم ست لانه مخالف للکتاب و السنة و الاثر و الاجماع الخ
اقول منشاء این خرافات فهمیدن معنی لفظ مخالف ست اگر مراد از مخالفت همان سکوت

و عدم ذکر و ثبوت بوجه خصوص سنت چنانکه کبرای طائفه گفته اند پس لازم لا برین تقدیر لازم
احکامی که از کتاب الله ثابت نیستند و کتاب ازان ساکت ست اما از سنت ثابت اند همه را معاذ الله
مخالف کتاب الله گفته آید و همچنان امور یکه نه از کتاب ثابت اند و نه از سنت و آن هر دو ازان ساکت
اما از اجماع ثابت آنها را مخالف کتاب و سنت گفته آید و همچنان اموریکه نه از کتاب الله ثابت و نه از سنت
و نه از اجماع و این همه ازان ساکت اما از آثار ثابت باشد آنرا هم مخالف کتاب و هم مخالف سنت و هم مخالف
اجماع گفته آید و ثانیا برین تقدیر جمله بدعات حسنه مرسوم گردیدند چراکه کتاب و سنت ازان ساکت
پس مخالف کتاب و سنت شدند حالانکه این بیان بعد فرض و تسلیم انقسام بدعت بسوی حسنه و سیئه
باید دانست که اصل این وسوسه هم از روافض است که طعن بر حضرت صدیق اکبر رض می نمایند که تنصیص
بخلافت برای جناب فاروق رض نمودند باوجودیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترک این امر فرموده
بودند پس مخالفت رسول الله بر ایشان لازم گردیده و باوجودیکه اهل سنت جواب ایشان را مردود
ساخته اند طائفه اسماعیلیه باز همان وسوسه پیش کرده طعن مخالفت کتاب و سنت بر ائمه امت می نمایند در شرح
مقاصد طعن روافض بر جناب امیر المؤمنین صدیق اکبر رض نقل کرده منها انه خالف رسول الله صلی الله
علیه وسلم فی الاستخلاف حیث جعل عمر رض خلیفة له والرسول صلی الله علیه وسلم مع انه اعلم
بالمصالح والمفاسد واوفر شفقة علی الامة لم یستخلف احدا الی قوله قلنا لا نسلم ان مخالفة
للرسول علیه السلام فی ترکه لا اتباعه واجبة آن نوشته و لا نسلم ان فی فعل ما لم یفعله النبی علیه السلام
مخالفة له ترک الاتباعه انما یکون فی ذلک اذا فعل ما نهی عنه او ترک ما امر به انتهی و در تحفه اثنا عشریه
گفته موم که نکردن استخلاف چیزی دیگر ست و منع فرمودن ازان چیزی دیگر مخالفت وقتی میشد که منع از
استخلاف میفرمود و ابوبکر رض استخلاف میکرد نه آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم استخلاف نکرد و ابوبکر رضی الله
تعالی عنه کرد الخ قوله چیزی را بدعت گفته بحسن آن تفوه کردن امری ست بس عجیب که خبر از حسن فهم
و بی ادراکی متفوه میدهد الخ اقول خود را عالم دیندار قرار داده تبرا و تشنیع در حق صحابه کرام
و ائمه عظام تفوه کردن چیزی ست بس عجیب که خبر از قلت علم و فساد مذهب متفوه میدهد
عوض چه حیله تالیف و تصنیف یکدو کتاب دین پیش کسی میخوانند تا همچو کلمات تضلیل و تجهیل
انکار بدعتین بر زبان میرانند از صحابه کرام و دیگر ائمه اعلام با وجود اطلاق بدعت حکم خود

وحسن و بی‌اصلی بعضی از امور در کتب دینیه مذکور و معروف و مشهور است که قدری از آن سابقاً مسطور است
بجز اینکه مدار ذم بر معنی بدعت نه بر مجرد تلفظ این لفظ آری چیزی را بدعت بآن معنی مصطلح که جز
مذموم نباشد گفته باز قائل حسن آن گردیدن درست نیست لیکن درینجا فائده دیگر هم شنیدنی است
و آن اینکه امام سبکی در رد خرافات ابن تیمیه فرموده **قوله** واذا سافر لاعتقاده انه طاعة
کان ذلک محرما بالاجماع الخ هذا فاسد لانا لو سلمنا ان السفر لیس طاعة وسافر شخص
معتقدا انه طاعة کیف یکون سفره محرما بالاجماع فان من فعل مباحا باعتقاد انه طاعة
لا یوصف ذلک بکونه محرما بل ان کان اعتقاده ذلک لقیام دلیل و بذل وسعه کان مثابا
بمقتضی ظنه والا کان جهلا لا اثر علیه ولا اجر و فعله موصوف بالاباحة نعم اذا جعل
احد المباح عبادة داخلة فی الدین مع اعتقاده انه لیس منه فیاثم به لانه تقرب
الی الله تعالی بما لیس قربة لا فی الواقع ولا فی ظنه وهذا حکم سائر البدع فمن ادخل فی
الدین ما لیس منه فعلیه اثم بدعته امام من قلده فان کان ذلک من الفروع التی یسوغ
فیها التقلید واختلاف العلماء وفعله معتقدا انه من الامور المستحبة فلا اثم علیه وان کان
مما لا یسوغ فیه التقلید کالاصول المعلومة من الدین فعلیه الاثم البتة الخ **قوله**
تشریع عقیقه برای اظهار شکر قرین مسرت وسلم نیست الی آخره عجیب است و بسیار عجب از مثل حافظ سیوطی
که با آنهمه تبحر طول در سعت حدیث از هاد نشاء سنن تشریع عقیقه غفلت ورزیده الی آخره **اقول**
سوای حافظ سیوطی دیگر ائمه محققین هم مانند توربشتی وغیره بودن عقیقه برای شکر سرور نعمت تصریح
فرموده اند و احادیث را بران حمل فرموده اند پس نهایت عجب است که صاحب رساله با اینهمه ادعای
تبحر وهمه دانی از کتب دینیه منزوله تاهم غفلت ورزیده و درپی طعن و تشنیع حافظ سیوطی گردیده
قوله سخن در مطلق سرور ولادت بی انضمام قیود معلومه نیست الی قوله درینجا مجیب طرفه صنعتی
بکار برد که در اختتام سخن هنگام اثبات استحباب سرور ولادت از قید مجلس و لوازم آن گریز کرده حکم
مستحب بودن بر سرور ولادت ثابت فرموده فریقین را برعم خود راضی نموده الخ **اقول** آری در ثابت
فرمودن حکم مستحب بودن سرور ولادت مطلقا گریز از کجا فهمید چه حیث در کلام سابق که تشریف
ایام ولادت با سعادت و بودن صوم یوم اثنین برای شکر آن نعمت و استحسان مجلس مبارک

که محتوی بر بیان حالات و معجزات و اطعام طعام و دیگر خیرات و مبرات و خالی از ممنوعات شرعیه
باشد و تقسیم بدعت بسوی حسنه و سیئه از ائمه معتمدین مشهورین و علمای اعلام محققین دین متین ذکر
نموده و دلیلی دیگر بران افزوده حاصلش اینکه در استحباب سرور ولادت سرور عالم صلی الله علیه
وسلم شکی وارتیابی نیست پس یک فرد آن با وجود عدم تحریم شارع حکم حرمت و ضلالت نمودن
و مجوزین آنرا سب و شتم و تضلیل و تفسیق نمودن تشریع جدید و نسخ احکام شارع و تحریم بهوای
نفس ست و چون صاحب رساله رضامندی فریق خود باستحباب مطلق سرور ولادت درین مقام
ظاهر می نماید پس چیزیکه حضرت شارع آنرا مطلق ازین قیود گذاشته مشروط بوجود یا عدم
این قیود نداشته و برای آن هیئت مخصوصه و صورت توقیفیه معین نساخت پس بموجب اقرار صاحب
الایضاح و مولوی خورم علی و غیرهما از مستندین طائفه برای استحباب کدامی فرد خاص حاجت دلیلی
دیگر نیست فتدبر و ثانیا صاحب رساله که حسب اقرار اینجا سخن در مطلق سرور ولادت ندارد مخالفت
فریق خود میکند و ثالثا صاحب رساله درین مقام طرفه ملکیدی برای تغلیط عوام پیش نموده
و آن اینکه از شروع کلام برای تجهیل و تضلیل و تحمیق و تفسیق محققین مشهورین از اکابر مشهورین
اهل سنت انواع انواع سخنها در سرور ولادت سرور عالم صلی الله علیه وسلم که بر تقدیر هیئت
آن نفس سرور ولادت از قبیل ضلالت و جهالت باشد بیان نموده گاهی اولویت اظهار حزن
و گاهی بدعت بودن فرحت ولادت و گاهی سفاهت بودن خوشی کردن بتصور روز ولادت
بعد انقضاء صدها سال الی غیر ذلک من انواع الکلام و المقال تحریر ساخته چون نوبت اختتام
سخن رسید برای پرده داری به نبودن سخن در مطلق سرور ولادت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم تصریح فرموده و سخن و بحث را راجع بچند قیود معلومه مخصوصه نموده و یاد نداشته که فریق او
چه نوشته اند و خود او چه برنگاشته **قوله** آنچه در خفتن دیده شود خواب و خیال ست
الی قوله ؎ چو غلام آفتابم همه از آفتاب گویم ؛ نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم الی آخره
اقول برای تائید امریکه استحباب آن مندرج عمومات مندوبات شارع ست و ائمه دین
استحسان آن فرموده اند آنچه اکابر اولیاء و مشاهیر صلحاء و اتقیای امت محمدیه در رؤیای
صالحه از جانب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدان ملهم شده اند ذکر نمودن چه مستلزم تهمت

آنہمہ نیز آن بر ناقلش تہمت شب پرستی نموده آید بلکه در کتب دینیه صدها جا توان یافت که عمل بحکم الهام و منام صلحاء کرام برای استیناس فرموده اند پس بموجب قول صاحب رساله ہمه شب پرست باشند بناء این رساله که باختصار ست و نیز سکات صاحب رساله در کار بدین جهت بریک عبارت اکتفا می رود در سرور المحزون در بیان وفات شریف گفته و اختلاف کردند اصحاب درانکه در حال غسل جامها از تن آنحضرت صلی الله علیه وسلم برکشند یا با جامها غسل دهند پس خدا یتعالی بریشان خواب را مسلط کرد و گوینده که نمی دانستند که کیست گفت غسل دهید آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در جامهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بیدار شدند و همچنان کردند الخ وتفصیل این در جواب رساله کلمة الحق گذشته ولنعم ما قیل ؎ ز آفتاب پرست و ز شب پرست مگو + حدیث حق ز رای الحق ز حق پرست بجو + آری امریکه مزاحمت و مخالفت امور محدثه شارع دارد و در تائید عمل بدان ذکر خواب نمودن بیجاست اما آنچه ائمه دین را از علماء کاملین و اولیاء صالحین بجهت مستحب و مندوب شمردن این عمل شریف مبغوض ترین مردم نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم قرار داده پس منشاء این سفاهت ضلالت و جهالت ست و بس که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خود ارشاد و اجازت فرموده اند من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها و شرح این حدیث از رسائل دیگر بمقام قوم گردیده والله الموفق والمعین وصلی الله تعالی وسلم علی سید المرسلین وشفیع للمذنبین سیدنا و مولانا محمد حبیب رب العالمین و علی آله واصحابه واحبابه اجمعین

تمت

خاتمة الطبع

الحمد لله علی احسانه والشکر علی نعمائه که درین زمان سعادت توامان رساله عجیبه عجاله غریبه مسمی به حق الیقین فی مولد اعلی النبیین از تصانیف عالم باعمل فاضل اوحد مولوی سید عبد الصمد صاحب سهسوانی من تلامذه جامع الفضل والمفاخر مولانا محمد عبد القادر صاحب البدایونی مسکنا الحنفی مذهبا والقادری مشربا ادام الله فیوضهم و دام برکاتهم حسب فرمائش رئیس پاک نهاد

امیر الانزاد صاحب المروة والامتنان منبع الفضل والاحسان جناب معلی القاب
حضرت مولوی محمد واحد علی خان صاحب بہادر خلف الصدق والاحفاد
جناب غفران مآب حکیم محمد سعادت علی خان صاحب بہادر مبرور
رئیس اعظم آنولہ ضلع بریلی معرفت جناب مولوی سید محمد
عزیز الدین حسن صاحب و مولوی محمد انعام حسن
صاحب سہسوانی مجدد ہم بتصحیح تمام و صحت مالاکلام
مطابق نسخہ مکتوبہ مصنف ممدوح الشان النقل
کالاصل بتاریخ ۲۵ دسمبر ۱۸۸۱ع
درشہر لکھنو مطبع علوی محمد
علی بخش خان صاحب
از حلیۂ طبع محلی گردیدہ
اریکہ آرای شہود
گردید
فقط

تمت

واسطے سند اس امر کے کہ یہ کتاب چھپی ہوئی مطبع علوی کی ہے
مہر مطبع ثبت کی گئی

